

نام کتاب: تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور

پدیدآور: صادقی، مصطفی

موضوع: علائم ظهور

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، معاونت پژوهشی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

مکان چاپ: قم (ایران)

سال چاپ: ۱۳۸۵ ه. ش

نوبت چاپ: ۲

ص: ۵

فهرست

سخنی با خواننده ۹

پیش‌گفتار ۱۱

مقدمه ۱۵

فصل اول: کلیات ۱۹

گفتار اول: بررسی منابع ۲۱

الف) الغیبة نعمانی ۲۴

ب) کمال الدین و تمام النعمة ۲۹

ج) الغیبة شیخ طوسی ۳۱

د) الفتن ۳۲

اعتبار کتب چهارگانه ۳۵

گفتار دوم: راویان ۳۹

گفتار سوم: واژه نشانه ۵۱

۱. مفهوم علامت ۵۱

۲. علامت در قرآن و حدیث ۵۳

۳. اقسام علامت ۵۶

۴. نشانه سمبلیک ۵۸

ص: ۶

گفتار چهارم: تاریخچه ۶۱

الف) سیر تاریخی علائم ظهور در روایات ۶۲

ب) سیر تاریخی علائم ظهور در منابع ۶۳

گفتار پنجم: اندیشه مهدویت، غیبت و انتظار در فرق اسلامی ۶۷

الف) مهدویت در اهل سنت ۶۹

ب) مهدویت در شیعه (یا درباره ائمه شیعه) ۷۲

اندیشه غیبت در میان مسلمانان ۷۵

اندیشه انتظار موعود در اسلام ۷۹

گفتار ششم: مروری بر نشانه‌های ظهور ۸۳

فهرست نشانه‌های ظهور در کتاب ارشاد ۸۵

گفتار هفتم: آمیختگی نشانه‌های ظهور و اشراف الساعه ۹۱

فصل دوم: نشانه‌های تاریخی ظهور ۹۵

گفتار اول: رایات سود ۹۷

۱. رایات بدون عنوان مهدی ۹۹

۲. رایات و مهدی ۱۰۷

تحلیل تاریخی ۱۱۷

گفتار دوم: قتل نفس زکیّه ۱۲۵

نفس زکیّه در تاریخ ۱۲۷

نفس زکیّه در روایات نشانه‌های ظهور ۱۳۱

نفس زکیّه و نشانه‌های پنج‌گانه ۱۳۷

دیگر روایات ۱۴۸

نتیجه ۱۵۷

ص: ۷

گفتار سوم: سفیانی ۱۵۹

نمای کلی روایات سفیانی ۱۶۰

الف) ویژگی‌ها ۱۶۰

ب) ضعف سند ۱۶۶

ج) تناقض و ابهام ۱۶۹

سفیانی‌های تاریخ ۱۷۳

سفیانی اول ۱۷۴

سفیانی دوم ۱۷۵

سفیانی سوم ۱۷۶

سفیانی چهارم ۱۷۷

سفیانی پنجم ۱۷۷

فرضیه‌ها ۱۷۸

فرضیه اول: ظهور سفیانی نشانه‌ای حتمی برای ظهور ۱۷۹

فرضیه دوم: جعلی بودن احادیث سفیانی ۱۸۵

فرضیه سوم: احتمال بداء ۱۹۷

خلاصه ۲۰۲

گفتار چهارم: طلوع خورشید از مغرب ۲۰۵

بهره‌برداری فاطمیان ۲۱۲

نتیجه گفتار ۲۱۶

گفتار پنجم: قیام خراسانی ۲۱۷

مرد هاشمی ۲۲۴

گفتار ششم: ظهور حسنی ۲۲۹

حسنی‌ها در تاریخ ۲۳۸

سخن آخر ۲۴۱

سخنی با خواننده

نگاهی به کارنامه پژوهش‌های انجام یافته در زمینه تاریخ اسلام و اندیشه در کتاب‌ها و مقاله‌های منتشر شده - به ویژه در حوزه‌های تاریخ مذهبی - با همه دست‌آوردهای سترگ و ارزش‌مند، ما را با فقر مطالعات در عرصه‌های میان رشته‌ای تاریخ و کلام یا تاریخ و باورها مواجه می‌سازد؛ البته ورود به آن عرصه‌ها تاب و توشه‌هایی را می‌طلبد که از توان بسیاری از پژوهش‌گران خارج است. از آن‌جا که این نوع تحقیقات بیش از دیگر فعالیت‌های پژوهشی می‌تواند کارکرد و نقش دانشی مطالعات تاریخ را نشان دهد، لازم می‌نمود با همه مشکلات و سختی‌ها و هزینه‌های زیادی که ممکن است دربر داشته باشد، به آن‌ها روی کرد و نتیجه کار را به جامعه علمی و پردغدغه عصر حاضر عرضه داشت. پژوهش حاضر که کوششی برای فهم بهتر و درک واقعی‌تر اندیشه بزرگ مهدویت است، از همین مقوله به شمار می‌آید.

پژوهش‌کننده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم السلام به حکم وظیفه دینی و انسانی، تحقیقاتی را دستور کار خویش قرار داده تا برابر آن به اصلاح باورها و زدودن کژی‌ها و تحکیم پایه‌های ایمانی دست یابد و اندیشه‌هایی را به سوی حقایق مذهبی رهنمون سازد؛ بدین منظور موضوعاتی را فراروی خویش نهاده است که به حکم ویژگی‌های خاص، گاه‌وبی‌گاه مورد شبهه برخی افراد قرار می‌گیرد، در حالی‌که با ژرف‌اندیشی در آن شبهه‌ها و بررسی زمینه‌های پیدایش آن‌ها روشن

می‌گردد که اساس و پایه مستحکمی ندارد؛ هرچند اثبات این بی‌پایگی، راه دراز، و فراز و فرودهای بسیاری را طلب می‌کند.

پژوهش حاضر که کندوکاوی در باب نشانه‌های تاریخی ظهور حضرت مهدی (عج) است، به جهاتی چند، در این دسته جای می‌گیرد: اولاً این موضوع بر خلاف دیگر موضوعات تاریخی، به صورت زنده و آشکار با باورهای عمومی مردم ارتباط دارد. ثانیاً، با همه روایات و اخبار موجود و مطالعات ارزش‌مند صورت گرفته، هم‌چنان با برخی آرایه‌های اعتقادی مجعول درگیر، و در مقابل آفت جعل و تحریف آسیب‌پذیر است. سه دیگر آن‌که امید و انتظار دین‌داران - که به‌طور معمول می‌باید بر پایه‌های صحیح و اصولی استواری یابد - بدان پیوند خورده است. بر این اساس، آن‌چه در این کتاب بدان پرداخته می‌شود، شایسته تأمل و درخور پی‌گیری است تا در پرتو آن، هرچه بیشتر اندیشه‌های صحیح و سقیم باورهای مذهبی و سنت‌های فرهنگی - هویتی از یک‌دیگر باز شناخته شوند.

در این جا لازم است از محقق ارجمند جناب آقای مصطفی صادقی که بار گران این پژوهش را به دوش کشیده و با همت بلند خود، آن را به نتیجه رسانده‌اند، قدردانی شود. هم‌چنین از مدیر محترم پیشین گروه تاریخ تمدن و فرهنگ، آقای دکتر نعمت الله صفری، مدیر محترم کنونی گروه جناب آقای مهران اسماعیلی، اعضای محترم شورای علمی گروه، اعضای محترم شورای پژوهشی پژوهشکده، مدیر محترم دفتر پژوهش حجة الاسلام آقای محمد اکرمی و دیگر مجریان به‌ویژه ریاست محترم پژوهشگاه جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای محمد تقی سبحانی و معاونت محترم پژوهشی جناب حجة الاسلام والمسلمین محمد حسن نجفی که این اثر بدون همراهی و حمایت بی‌دریغ آنان به بار نمی‌نشست، قدردانی می‌شود.

سید علیرضا واسعی مدیر پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم السلام

ص: ۱۱

پیش‌گفتار

ابتدای سال ۱۳۸۱ گروه تاریخ پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم السلام طرحی را پیشنهاد کرد که با نگاهی تاریخی، به نقد و بررسی نشانه‌های ظهور می‌پرداخت.

این جانب با آن‌که به پژوهش درباره زندگی امام دوازدهم (عج) علاقه‌مند بودم ابتدا از اجرای این پروژه سربازدم، زیرا تصور می‌کردم نقد و بررسی نشانه‌های ظهور مستلزم نقد برخی از منابع مهدویت است و خدشه در آنها و در روایات علائم به دلیل اشتراک راویان این دو موضوع، ممکن است اصل روایات مهدویت را نیز دربر گیرد، ولی پس از ریزنی و مراجعات بیشتر دریافتم که اولاً: چنین ملازمه‌ای قطعی نیست و ممکن است روایات علائم ظهور دارای اشکالاتی باشد، اما اصل مهدویت را که موضوعی اجماعی و متواتر به شمار می‌رود تحت الشعاع خود قرار ندهد. ثانیاً: نشانه‌های ظهور که از قدیم موضوعی جذاب بوده تاکنون به گونه‌ای تحقیقی آن هم با نگاهی تاریخی بررسی و تحلیل نشده است و همه کسانی که در این موضوع قلم زده‌اند از این نوع نگاه غفلت و به نقل و ترجمه احادیث اکتفا کرده‌اند. در مواردی هم آن‌چه را در منابع اهل سنت آمده، به تصور این‌که تأییدی بر مذهب شیعه درباره امام دوازدهم است در نوشته‌های خود آورده‌اند، ولی به این نکته توجه نشده که بسیاری از این روایات بر فرض صحّت در ظرف زمانی خاصی صادر شده است و در بسیاری از آنها سخنی از ظهور مهدی نیست.

برخی نویسندگان هم بدون آگاهی از علوم جانبی هم‌چون رجال، حدیث و

ص: ۱۲

تاریخ و حتی کمترین آشنایی با منابع اصلی و فرعی، مطالب را از منابعی غیرمعتبر نقل و سپس در توجیه آن قلم‌فرسایی نموده‌اند؛ بدون توجه به این‌که اصل مطلب قابل پذیرش نیست و حتی گاهی با مبانی کلامی شیعه ناسازگاری دارد.

مراجعه به ده‌ها کتابی که از نشانه‌های ظهور سخن گفته‌اند نشان می‌دهد که متأسفانه بیشتر نویسندگان جدید، روایات منابع گذشته را تکرار کرده و با آنها محققانه و تحلیلی برخورد نکرده‌اند. هرکس به فراخور نوشته خود به چند نشانه اشاره و یکی-

دو روایت برای نمونه ذکر می‌کند و به مباحثی مانند این که منظور از سخن معصوم چیست و در چه شرایطی بیان شده، راوی آن از نظر جرح و تعدیل چگونه است و آن روایت در کتب معتبر نقل شده یا نه، توجهی نمی‌کند.

بیشتر این کتاب‌ها در صدد قانع کردن موقت مخاطب خود هستند؛ مخاطبی که در آن قسمت خاص از کتاب، فقط انتظار بیان نشانه‌ها را دارد. از این رو، جای بررسی همه اخبار درباره یک نشانه، ارتباط آن با نشانه‌های دیگر، بحث از صحت و سقم روایت‌ها و تحلیل و نقد منابع آنها بسیار خالی است و کتاب‌ها یا مقاله‌های اندکی که به این موضوع پرداخته‌اند کافی به نظر نمی‌رسد، چون به همه جوانب نپرداخته‌اند یا آن چه گفته‌اند قابل نقد است.

امید است این نوشتار ضمن جلب رضای الهی و خشنودی حضرت بقیة الله الاعظم (عج) توانسته باشد تا اندازه‌ای این خلأ را جبران کند و مقدمه‌ای برای تحقیقات بیشتر و عمیق‌تر درباره نشانه‌های ظهور باشد.

در این جا شایسته است از مقام بلند عالمانی چون نعمانی و شیوخ ثلاثه مفید، صدوق و طوسی - رضوان الله علیهم - تجلیل کرده، در برابر آنان و دیگر محدثان بزرگ شیعه امامیه که در طول دوران غیبت کبرا به تبیین معارف اهل بیت علیهم السلام پرداخته و شیعه را از پرتگاه‌ها و سرگردانی‌ها نجات داده‌اند، اظهار خضوع و خشوع نماییم که بی‌شک زحمات طاقت‌فرسای آنان افتخاری برای فرقه ناجیه است. در عین حال نقد و بررسی روشمند روایاتی که در کتاب‌های آنان آمده امری

ص: ۱۳

لازم و در راستای تلاش ایشان برای حفظ میراث گران‌بهای اهل بیت علیهم السلام به شمار می‌رود. البته از آن جا که آن بزرگواران در اوایل دوران غیبت و در عصر عباسیان می‌زیسته‌اند، طبعاً نگاهی دیگر به روایات داشته و در نظر آنان تحقق آن نشانه‌ها در آینده، بعید نبوده است.

تأکید بر جرح و تعدیل راویان نیز به این معنا نیست که ما تنها خبر ثقه را حجت می‌دانیم، بلکه همانند مشهور معتقدیم اطمینان به صدور کافی است، ولی گاه با توجه به مجموع قرائن در صدور روایتی تردید یا احتمال تحریف داده می‌شود.

تأکید بر ردّ روایات فرقه‌های منحرف شیعه نیز که شاید در علوم دیگر نقل قول آنان پذیرفته می‌شود، به جهت حساسیت موضوع مهدویت و متهم بودن آنان در این بحث می‌باشد.

در این فرصت لازم است از همه کسانی که در تدوین این اثر نگارنده را یاری کردند، به ویژه مدیر محترم پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم السلام، جناب آقای دکتر سید علیرضا واسعی، آقای دکتر نعمت الله صفری مدیر گروه که بنده را به انجام دادن این طرح ترغیب کرد، جناب حجة الاسلام والمسلمین رحمان ستایش مشاور حدیثی طرح، هم‌چنین از استاد بزرگوارم آية الله مددی و فضلالی ارجمند آقایان سید علیرضا حسینی و حسین شانه‌چی که با مطالعه این نوشتار مطالب لازم را گوشزد کردند، قدردانی و تشکر نمایم؛ هرچند تأمین همه خواسته‌ها، فراتر از توان نگارنده و گاه فهم و برداشت او بوده است.

خرسندم که مراحل اولیه تدوین این کتاب در ماه مبارک شعبان و در آستانه ولادت سراسر نور حضرت بقیة الله الاعظم حجة بن الحسن امام زمان علیه السلام و مراحل پایانی و بازنگری آن در نهم ربیع الاول- آغاز امامت آن حضرت- به انجام رسید و این تقارن را به فال نیک می گیرم.

مصطفی صادقی قم، بهار ۱۳۸۳

ص: ۱۵

مقدمه

فراوانی احادیث مهدویت و اعتقاد مسلمانان به نجات دهنده و عدالت گستر بودن مهدی، باعث شده است از صدر اسلام تاکنون پیوسته مسلمانان در انتظار ظهور آن منجی موعود باشند. رویکرد به انتظار در زمان هایی که ظلم و بی عدالتی فراگیرتر بود جدی تر احساس شد و در همین دوران بود که مدعیان مهدویت سر بر آورده و مردم تشنه عدالت را به دور خود جمع کردند. از طرفی در بیان معصومین علیهم السلام، زمان ظهور مشخص نشده است و از این رو مردم به علامت هایی توجه کرده اند که در روایات متعدد درباره آخر الزمان و ظهور مهدی بیان شده بود.

این موضوع باعث شد مدعیان مهدویت و هواداران آنان به چنین روایاتی دامن زنند و گاه آنها را به گونه ای توجیه کنند تا مهدی را بر خود تطبیق دهند.

بنابراین، یکی از مباحث مهم مهدویت و ظهور قائم علیه السلام نشانه های ظهور است که پیوسته منتظران در پی تحقق آن هستند و هر از چندگاهی که حادثه ای شبیه آن چه در احادیث ذکر شده، روی دهد آن را نشانه ظهور می دانند. با توجه به کثرت این روایات در منابع اسلامی و پرسش های زیادی که درباره آن وجود دارد لازم است این نشانه ها به دقت بررسی و علائم واقعی ظهور تبیین شود.

ضرورت این بررسی بدین جهت است که در دوره های مختلف، از روایات

ص: ۱۶

ظهور بهره برداری و ظهور مهدی قریب الوقوع دانسته شده است؛ بدین گونه که برخی حوادث را بر پاره ای روایات علائم ظهور تطبیق می دادند. حتی در دوران معاصر برخی نشانه های ذکر شده در احادیث، بر افرادی تطبیق و گفته می شود بسیاری از نشانه ها واقع شده و ظهور نزدیک است، گویا هرکس از نزدیک تر بودن ظهور خبر دهد محبوبیت بیشتری دارد. طبیعی است این مطلب، مردم را به گفته های معصومان علیهم السلام بی تفاوت می کند، چه این که با گذشت مدتی که مدعیان نزدیک بودن ظهور با توجه به نشانه ها آن را تخمین می زنند اما ظهوری روی نمی دهد، نگاه عموم به روایات معصومین علیهم السلام تغییر خواهد کرد.

این پژوهش درصدد است تا با تکیه بر گزارش‌های تاریخی بررسی کند که آن حوادث تاریخی که تصور می‌شود نشانه‌های ظهورند و واقع شده‌اند چه ارتباطی با ظهور دارند و آیا اینها حقیقتاً علامت ظهور مهدی هستند درحالی‌که صدها سال از وقوع آنها گذشته است و یا پیش‌گویی پیامبر و ائمه علیهم السّلام درباره آینده می‌باشند؟ به عبارت دیگر، آیا علامت می‌تواند با فاصله چند قرن اتفاق بیفتد یا آن حوادث، اصلاً ارتباطی با نشانه‌های ظهور ندارند و فقط تشابهی میان آنها موجود است؟ آیا ممکن است برخی از روایات با اهداف گوناگون جعل شده باشند و در حقیقت علامت بودن آنها نادرست باشد؟

پاسخ این سؤال‌ها و پرسش‌های دیگری از این دست، خواهد توانست مفهوم بسیاری از اخبار را تبیین کند و روشی نو در تفسیر نشانه‌های ظهور باشد.

نوشته‌هایی که تاکنون در موضوع نشانه‌های ظهور تدوین شده و تعداد آنها هم کم نیست، غالباً به نقل احادیث و گاه توضیحاتی درباره آنها پرداخته و بیشتر آنها را مربوط به آینده دانسته‌اند. برخی هم درصدد برآمده‌اند بعضی علامت‌ها را بر افرادی تطبیق کنند یا آن‌چه را در گذشته رخ داده علامت دور معرفی نمایند. اما

ص: ۱۷

فرض ما بر این است که بسیاری از این احادیث ارتباطی با ظهور ندارد و در صورت صحت صدور، پیش‌گویی معصومین علیهم السّلام درباره رویدادهای آینده است.

بنابر آنچه گذشت، روشن شد که این موضوع در نوع خود پیشینه‌ای ندارد و آن‌چه در دست است با دیدگاه تاریخی به موضوع نپرداخته^۱ مگر در قسمت‌هایی از کتاب‌هایی مانند موسوعة الامام المهدی مرحوم سید محمد صدر که در بخش علائم ظهور از کتاب دوم (الغیبة الکبری) درباره نفس زکیّه، رایات سود و بعضی از نشانه‌هایی که در گذشته رخ داده است بحث می‌کند. اما اولاً: مطالب مطرح شده در آن نیاز به بررسی دارد و ثانیاً: این کتاب مستقلاً به این موضوع نپرداخته و نشانه‌های غیر تاریخی را نیز بحث کرده است. در عین حال، باید اذعان کرد که این مجموعه چهار جلدی از بهترین کتاب‌های تحلیلی و تحقیقی در موضوع مهدی علیه السّلام است.

در پایان گفتنی است که در این نوشتار از همه علامت‌های ظهور بحث نمی‌شود، بلکه - چنان‌که گذشت - آن‌چه احتمال می‌رود در گذشته رخ داده باشد بررسی خواهد شد. بنابراین، اخباری که مثلاً درباره ندای آسمانی یا فراگیر شدن ظلم و فساد و چگونگی فساد در روی زمین و ... سخن می‌گویند، از بحث ما خارج است.

ص: ۱۹

^۱ (۱). مثلاً کتاب دراسته فی علامات الظهور نوشته جعفر مرتضی عاملی، به بررسی صحت و سقم خطبة البیان و چند روایت دیگر درباره علائم پرداخته و جنبه تاریخی ندارد.

گفتار اول: بررسی منابع

مهم‌ترین منابع مربوط به این بحث همان منابع مربوط به مهدی علیه السلام و غیبت اوست.

از این جمله سه کتاب کهن شیعه: الغیبة نعمانی (متوفای ۳۶۰ ق)، کمال الدین شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ق) و الغیبة شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ق) است. تقریباً هسته اصلی همه روایات ظهور و علائم را همین سه کتاب تشکیل می‌دهند؛ به خصوص که هریک فصلی از کتاب خود را به نشانه‌های ظهور اختصاص داده‌اند. سهم کتاب نعمانی در این موضوع بیشتر است، چون دو باب را به آن اختصاص داده، و در یکی از همه نشانه‌ها سخن گفته و ۶۸ روایت نقل می‌کند و در باب دیگر به روایات «سفیانی» پرداخته است.

پس از این سه کتاب باید از منابع مربوط به زندگی معصومین علیهم السلام نام برد که در آنها به مناسبت شرح زندگی امام دوازدهم علیه السلام به علائم ظهور هم اشاره می‌شود. از این نمونه، کتاب ارشاد شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ق)، اعلام الوری طبرسی (متوفای ۵۴۸ ق) - که بیشتر مطالب خود را از ارشاد نقل می‌کند - کشف الغمه اربلی (متوفای ۶۹۲ ق) و فصول المهمه ابن صباغ (متوفای ۸۵۵ ق)^۲ است که علامت‌ها را از

کتاب‌های پیشین نقل کرده‌اند. کلینی در روضه کافی، حمیری در قرب الاسناد و مفسرانی چون علی بن ابراهیم و عیاشی ذیل تفسیر برخی آیه‌ها به احادیث علائم اشاره کرده‌اند. علامه مجلسی مجموع مطالب این کتاب‌ها را جمع‌آوری کرده و در بحار الأنوار آورده است.^۳

از میان منابع اهل سنت، قدیمی‌ترین و مهم‌ترین کتابی که در آن از نشانه‌های ظهور سخن به میان آمده الفتن نعیم بن حماد (متوفای ۲۲۸ ق) است. پس از او صاحبان صحاح سته، بخشی از احادیث خود را ذیل همین عنوان «فتن و ملاحم» آورده و به علائم ظهور اشاره کرده‌اند، اما شاید بیشترین سهم را در این مورد احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱ ق) در المسند دارد. تفاوت منابع اهل سنت با شیعه در این خصوص، دو چیز است: یکی این‌که روایات علائم را با نشانه‌های برپایی قیامت به هم آمیخته‌اند.

^۲ (۱). ابن صباغ مالکی از اهل سنت است؛ ولی کتاب خود را به شیوه مورخان شیعه درباره دوازده امام نوشته است.

^۳ (۱). ر. ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، باب علامات ظهور، ص ۱۸۱-۲۷۸.

از این رو، کتاب‌هایی با عنوان اشراط الساعة یا علامات القیامه نوشته‌اند و روایات مربوط را در آنها ذکر کرده‌اند.^۴ دوم این که کتاب‌هایی با عنوان فتن یا ملاحم یا ترکیبی از آن دو نوشته و این احادیث را در آنها آورده‌اند.

کتاب‌های ملاحم و فتن به پیش‌گویی‌هایی اختصاص دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه درباره حوادث تلخ و شیرین آینده مسلمانان بیان کرده‌اند. در بیشتر منابع روایی اهل سنت چنین عنوانی وجود دارد و روایات مربوط به ظهور و علائم را می‌توان در آن یافت. گاهی هم این احادیث به صورت کتابی مستقل با همین عنوان جمع‌آوری شده است.^۵ از منابع متأخر که به استناد این کتاب‌ها احادیث مربوط به ظهور را آورده‌اند می‌توان از عقد الدرر فی اخبار المنتظر یوسف بن یحیی مقدسی شافعی

ص: ۲۳

(متوفای قرن هفتم) و البرهان متقی هندی (متوفای ۹۷۵ ق) نام برد.

سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ق) عالم شیعی با استفاده از کتاب‌های ملاحم و فتن اهل سنت کتاب التشریف بالمنن معروف به الملاحم و الفتن را جمع‌آوری کرده است. این کتاب از سه بخش تشکیل شده که بخش اول آن گزیده فتن ابن حماد (متوفای ۲۲۸ ق)، بخش دوم آن از کتاب فتن ابو صالح سلیلی (نوشته به سال ۳۰۷ ق) و بخش سوم آن از کتاب فتن زکریا بزاز (نوشته به سال ۳۹۱ ق) است.

بخش آخر کتاب که ملحقات آن به شمار می‌رود از کتاب‌های مختلف شیعه و اهل سنت نقل شده است، ارزش کتاب سید به جهت بخش دوم و سوم آن است چون ملاحم سلیلی و زکریا در دسترس نیست.

اما منابع معاصر را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: تعدادی از آنها فقط به نقل احادیث پرداخته و هیچ اظهارنظر و تحلیلی درباره آن ندارند. حتی به منابع و روایاتی که مأخذ این اخبار به شمار می‌روند توجه نکرده و صحیح و سقیم را جمع‌آوری نموده‌اند. از این جمله می‌توان به معجم الملاحم و الفتن و ترجمه فارسی آن با نام یأتی علی الناس زمان ... و کتاب نوائب الدهور فی علائم الظهور اشاره کرد. دو کتاب الزام الناصب و معجم احادیث المهدی هم گرچه مخصوص نشانه‌ها نیست، به طور گسترده به این روایات می‌پردازند. کتاب‌های دیگری هست که تنها به نقل روایات پرداخته، ولی به این اندازه اهمیت ندارند. دسته دوم آثاری‌اند که به تعدادی از احادیث پرداخته و آنها را توضیح داده‌اند. از این نمونه می‌توان به ملحقات الاحقاق، مأتان و خمسون علامة، علائم الظهور فی المستقبل، عصر الظهور، نشانه‌های یار و ده‌ها کتاب دیگر اشاره کرد. در این میان کتاب‌هایی که به تحلیل و بررسی روایات پرداخته و با دیده نقد به آنها نگریسته‌اند به ندرت یافت می‌شوند.

^۴ (۲). مانند: محمد القرطبی، علامات يوم القيامة؛ عبد الله حجاج، علامات القيامة الكبرى؛ خالد الغامدي، اشراط الساعة في مسند احمد و زوائد الصحيحين؛ عز

الدین حسین الشیخ، اشراط الساعة الصغرى والكبرى و محمد احمد اسماعيل، المهدى و فقه اشراط الساعة.

^۵ (۳). مانند: ابو عمرو دانی، السنن الواردة فی الفتن؛ ابن کثیر، النهایه فی الفتن و الملاحم؛ الغزی، فتن فی عصر الظهور و

کتاب‌های دراسته فی علامات الظهور نوشته جعفر مرتضی عاملی، موسوعة الامام المهدي عليه السلام نوشته سید محمد صدر، دادگستر جهان از ابراهیم امینی و مقاله نشانه‌های ظهور از اسماعیل اسماعیلی از جمله این نوشته‌های نادر است. البته در همه این نوشته‌ها ملاحظات به برداشت و تحلیل نویسندگان هست که به بیان آنها خواهیم پرداخت.

اینها منابع و کتاب‌هایی است که اخبار مربوط به ظهور مهدی و نشانه‌های آن را دربر دارد. اما چنان‌که گفته شد بیشتر روایات این بحث را باید در سه کتاب الغیبة نعمانی، الغیبة شیخ طوسی و کمال الدین شیخ صدوق از بزرگان شیعه و همچنین کتاب الفتن ابن حماد جست‌وجو کرد و درواقع بسیاری از منابع دیگر و آنچه پیش‌تر یاد شد از این کتاب‌ها نقل کرده‌اند. بدین جهت و به دلیل ویژگی هر یک از این کتاب‌ها و تفاوت‌هایی که در اسلوب دارند لازم است به بررسی مختصر این چهار کتاب بپردازیم.

الف) الغیبة نعمانی

ابو عبد الله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی معروف به ابن ابی زینب (ابن زینب) و کاتب، از محدثان دوره غیبت صغراست. درباره تاریخ ولادت او اطلاعی در دست نیست؛ ولی وفات او را حدود سال ۳۶۰ ق نوشته‌اند. مشهور است که وی کاتب شیخ کلینی بوده، اما «لقب کاتب درباره نعمانی می‌تواند ناظر به نوعی ارتباط بین وی و صاحب‌منصبان باشد، ولی این‌که وی کاتب چه کسی بوده است روشن نیست».^۶ برخی وی را اهل نعمانیه، یکی از روستاهای واسط دانسته^۷ اما منبعی برای این سخن خود ذکر نمی‌کنند. نعمانی مانند دیگر محدثان بزرگ

مسافرت‌هایی داشته که از آن جمله سفر وی به شیراز، طبریه، حلب، دمشق و بغداد است. نجاشی او را از بزرگان امامیه دانسته و چنین ستوده است: «عظیم القدر شریف المنزل، صحیح العقیده، کثیر الحدیث» و مرگ او را در شام می‌داند.^۸ گفته می‌شود تنها راوی کتاب الغیبة نعمانی، شاگرد او ابو الحسین (ابو الحسن) محمد بن علی بجلی یا شجاعی است که شخصیت او مجهول است.^۹

^۶ (۱). سید جواد شبیری، «نعمانی و مصادر غیبت»، مجله انتظار، ش ۲، ص ۲۵۵.

^۷ (۲). جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۵.

^۸ (۱). رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۹۱ (ذیل ترجمه ابو القاسم مغربی) و ج ۲، ص ۳۰۲.

^۹ (۲). ر. ک: به مقدمه آقای غفاری بر کتاب الغیبة (چاپ قدیم) و نجم الدین طبسی، «نگاهی به کتاب غیبت نعمانی»، مجله انتظار، ش ۱، ص ۲۰۲. البته یکی از محققان با جست‌وجوی گسترده در کتب رجال و حدیث، نام راویان دیگری از نعمانی را به دست آورده است (سید جواد شبیری، «نعمانی و مصادر غیبت» مجله انتظار، ش ۳، ص ۱۹۲) لیکن اینان راویان کتاب الغیبة نیستند.

نعمانی مشایخ متعددی داشته که با مراجعه به کتاب او نام آنان به دست می‌آید، اما معروف‌ترین آنان که بیشترین روایات این کتاب را از او نقل می‌کند، احمد بن محمد بن سعید معروف به ابن عقده (متوفای ۳۳۳ ق) است؛ به عنوان نمونه از حدود ۸۶ روایت علائم ظهور که در باب‌های ۱۴ و ۱۸ این کتاب آمده، سهم ابن عقده حدود پنجاه حدیث است. به دلیل اهمیت شخصیت وی و کثرت روایاتش در موضوع علائم، به تفصیل درباره او سخن خواهیم گفت.

یکی دیگر از شیوخ نعمانی، احمد بن هوزه باهلی است.^{۱۰} کتاب‌های رجالی درباره وی مطلبی نیاورده‌اند، ولی او روایات خود را از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی نقل می‌کند که کتابی به نام الغیبه داشته و تضعیف شده است.^{۱۱} در گزارشی که علامه مجلسی از کتاب نجوم نقل می‌کند، اسحاق احمر یکی از مدعیان نیابت

ص: ۲۶

امام زمان علیه السلام معرفی شده^{۱۲} و از آن‌جا که کنیه ابراهیم، ابو اسحاق و لقبش احمری است^{۱۳} ممکن است اسحاق احمر را تصحیف ابو اسحاق احمری بدانیم، زیرا نعمانی و نجاشی تاریخ نقل احادیث ابراهیم را سال‌های ۲۶۹ و ۲۷۳ ق می‌دانند^{۱۴} و از طرفی در گزارش مجلسی به جوان بودن شخص مدعی در سال‌های اولیه غیبت و این‌که داستان در یکی دو سال پس از شهادت امام عسکری علیه السلام رخ داده، اشاره شده است.

بنابراین، نمی‌توان او را اسحاق احمر پدر ابراهیم دانست، بلکه به احتمال، فرزندش ابو اسحاق احمری یا ابراهیم بن اسحاق نهاوندی است.^{۱۵} هرچند این احتمال هم باقی است که اسحاق احمری تنها تشابه اسمی باشد، چون با توجه به مجهول نبودن شخصیت ابراهیم اگر چنین انحرافی از او سر زده بود رجالیون امامیه به آن اشاره می‌کردند.

نعمانی کتاب خود را از مجموعه‌های روایی به خصوص کتاب‌های غیبت که پیش از او تألیف شده فراهم آورده است که به تعدادی از این مصادر ذیل بحث از اعتبار کتب چهارگانه اشاره خواهد شد.

^{۱۰} (۳). نعمانی از او با عنوان «ابو سلیمان احمد بن نصر بن هوزه» نیز یاد می‌کند.

^{۱۱} (۴). رجال نجاشی، ج ۱، ص ۹۴. شیخ طوسی می‌گوید: «در نقل حدیث ضعیف است و در دینش متهم، ولی کتاب‌های خوبی تألیف کرده است» (رجال شیخ طوسی، ص ۳۹). ابن غضائری او را غالی و امر او را مختلط می‌داند و در عین حال می‌گوید روایات صحیح دارد (رجال ابن غضائری، ص ۳۹).

^{۱۲} (۱). بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰.

^{۱۳} (۲). رجال نجاشی، ج ۱، ص ۹۴ و نعمانی، الغیبه، ص ۲۵۵.

^{۱۴} (۳). ر. ک: رجال نجاشی، ج ۱، ص ۹۵؛ نعمانی، الغیبه، ص ۱۵۶، ۲۱۰، ۲۵۵ و ۳۱۳ و روایت ۳۴ باب ۱۴ که متأسفانه در چاپ اخیر (تحقیق حسن) از قلم افتاده است. با توجه به مواردی که زمان قرائت ابراهیم بن اسحاق برای احمد بن هوزه سال ۲۷۳ ق بیان شده به نظر می‌رسد سال ۲۹۳ ق در برخی موارد (مانند صفحه ۲۵۵ کتاب نعمانی) اشتباه ناشی از تصحیف تسعین و سبعین باشد.

^{۱۵} (۴). گویا به دلیل همین وضوح است که جاسم حسین بدون هیچ توضیحی ابراهیم بن اسحاق را مدعی نیابت می‌داند و می‌گوید او در کتابش دیدگاه غلات را منعکس می‌کند و نعمانی اطلاعات گسترده‌ای را از او آورده است (جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت، ص ۲۴).

با توجه به فراوانی نقل نعمانی از ابن عقده، محمد بن همام، احمد بن هوزه و علی بن احمد بندنیجی به خصوص در ابواب نشانه‌های ظهور می‌توان چنین

ص: ۲۷

استفاده کرد که این افراد کتابی در موضوع غیبت یا ملاحم و علائم ظهور داشته‌اند که نعمانی از آن کتاب‌ها نقل می‌کند. گرچه در فهرست‌های موجود نامی از کتاب‌های آنان نیست.

یکی از محققان معاصر از نسخه‌ای به نام ملاحم ابن عقده خبر داده و از آن مطالبی را نقل کرده است.^{۱۶} البته برخی از مطالب که وی به آن ارجاع داده با عنوان «خبر فی الملاحم» و بدون ذکر نام ابن عقده در کتاب اصول سته عشر منتشر شده است.^{۱۷}

الغیبة نعمانی ۲۶ باب دارد و تعداد روایات هر باب کاملاً متفاوت است. مؤلف در مقدمه‌ای طولانی علت تألیف کتاب را انحراف گروه‌هایی از شیعیان به خاطر وقوع غیبت امام دوازدهم دانسته و یکی از انگیزه‌های این انحراف‌ها را ضعف ایمان و بی‌توجهی به روایات در موضوع غیبت بیان می‌کند. از این رو به جمع‌آوری احادیث در این موضوع می‌پردازد.

مباحث کلی ابواب این کتاب عبارت‌اند از: لزوم حفظ اسرار اهل بیت، امامت و وصایت، روایات شیعه و اهل سنت درباره دوازده امام، گناه مدعیان دروغین امامت، لزوم وجود حجت در زمین، روایات ائمه درباره غیبت امام دوازدهم، مشکلات شیعه در عصر غیبت و دستور معصومین به صبر و انتظار فرج، معرفی امام زمان و روش و منش آن حضرت، نشانه‌های ظهور، نهی از نام بردن آن امام، اصحاب آن حضرت، سن و مدت حکومت او، ردّ امامت اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام و موضوعات جزئی‌تر. بنای مؤلف در تمام کتاب، نقل روایت است و به‌ندرت توضیحی از خود اضافه می‌کند و روایات را در ابواب مختلف تکرار نمی‌کند.

ص: ۲۸

مبحث نشانه‌های ظهور در این کتاب مجموعاً ۸۶ روایت دارد که ۶۸ عدد از آنها در باب ۱۴ با عنوان «ما جاء فی العلامات التي تكون قبل قيام القائم و يدل علی ان ظهوره یكون بعدها كما قالت الائمة»^{۱۸} و هیجده روایت در باب ۱۸ با عنوان «ما جاء فی ذکر السفیانی و ان امره من المحتوم و انه قبل قیام القائم» آمده است. در بخش‌های دیگر نیز احادیثی درباره نشانه‌های ظهور وجود دارد ولی تعداد آنها زیاد نیست.

^{۱۶} (۱). جاسم حسین، همان، ص ۵۷، ۶۰، ۱۰۰ و ۲۴۵؛ جست‌وجوی فراوان ما از چنین نسخه‌ای بی‌نتیجه ماند.

^{۱۷} (۲). الاصول الستة عشر، ص ۳۵۳.

^{۱۸} (۱). روایاتی که درباره نشانه‌های پیش از ظهور قائم رسیده و چنان‌که ائمه فرموده‌اند نشان می‌دهد که ظهور پس از آن نشانه‌هاست.

فهرست‌نویسان به کتاب الغیبة نعمانی اشاره کرده^{۱۹} و برخی با استفاده از مطالب کتاب می‌گویند نام آن «ملاء الغیبة فی طول الغیبة» است.^{۲۰} شیخ مفید پس از بیان مطلبی درباره امامت حضرت مهدی علیه السلام می‌گوید: «روایات در این باره فراوان است که اصحاب حدیث از شیعه آنها را جمع کرده و در کتب خود آورده‌اند، از جمله ابو عبد الله محمد بن ابراهیم نعمانی در کتابی که درباره غیبت نوشته مشروح آن روایات را بیان کرده است. از این رو نیازی نیست که ما به تفصیل از آنها یاد کنیم».^{۲۱}

با وجود این مطالب کتاب نعمانی در منابع پس از آن مانند الغیبة شیخ طوسی، اعلام الوری و ملاحم ابن طاووس نقل نشده، ولی متأخران مانند مجلسی در بحار الانوار و حر عاملی در اثبات الهداة از آن روایت کرده‌اند. گرچه این کتاب از اعتبار خاصی برخوردار است. باید توجه داشت که تعدادی از راویان آن از فرقه‌های منحرف شیعه هستند. از این رو نقل یا استناد به روایات آن به ویژه در موضوع نشانه‌ها نیاز به دقت لازم دارد. تفصیل این مطلب، در مباحث آینده خواهد آمد.

ص: ۲۹

ب) کمال الدین و تمام النعمة^{۲۲}

این کتاب نوشته عالم جلیل القدر شیعه ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق است که زمان ولادت او مشخص نیست؛ گرچه می‌توان با قرآینی آن را در سال‌های اولیه قرن چهارم تخمین زد. نجاشی تاریخ وفات او را ۳۸۱ ق ثبت کرده و نوشته‌های فراوان وی از جمله سه رساله در موضوع غیبت و کتاب علامات آخر الزمان را شمرده؛^{۲۳} اما از کمال الدین نامی نبرده است.

شیخ طوسی ضمن تجلیل از صدوق و اشاره به آگاهی او به رجال و نقاد بودن نسبت به احادیث، از دو کتاب غیبت وی خبر داده که یکی برای اهل ری تألیف شده و از دیگری با وصف کبیر (بزرگ) یاد نموده است.^{۲۴} شاید منظور از کتاب الغیبة در بیان نجاشی و طوسی همان کمال الدین باشد؛ زیرا خود مؤلف (شیخ صدوق) نیز در مقدمه کتاب می‌گوید: امام زمان از من خواست کتابی در موضوع غیبت بنویسم.^{۲۵} اما به نام آن تصریح نمی‌کند گرچه در تألیفات دیگرش از کمال الدین و تمام النعمة نام برده است.^{۲۶}

^{۱۹} (۲). رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۰۲.

^{۲۰} (۳). آقا بزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۱۶، ص ۷۶ و ج ۲۲، ص ۱۸۳.

^{۲۱} (۴). الارشاد، ج ۲، ص ۳۵۰.

^{۲۲} (۱). گاه از این کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمة» یاد می‌شود که درست نیست چون مؤلف در کتب دیگرش از آن کمال الدین و تمام النعمة تعبیر کرده است.

^{۲۳} (۲). رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۱۱-۳۱۶.

^{۲۴} (۳). الفهرست، ص ۲۳۸.

^{۲۵} (۴). کمال الدین، ص ۳۴.

^{۲۶} (۵). ر. ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸۰؛ علل الشرائع، ص ۲۴۱؛ عیون الاخبار، ج ۱، ص ۶۹ و الخصال، ص ۴۸۰.

شیخ صدوق در کمال الدین ضمن بیان مناظرات خود و ردّ شبهات مربوط به امام عصر علیه السلام به بیان غیبت‌های پیامبران پرداخته تا روشن شود امر غیبت در گذشته هم اتفاق افتاده است. هم‌چنین روایات یکایک ائمه معصومین علیهم السلام را درباره پیش‌گویی غیبت امام دوازدهم نقل می‌کند. وی درباره علائم باب

ص: ۳۰

مخصوصی گشوده و پس از بیان ۲۹ روایت در آن می‌گوید: در موضوع نشانه‌های قائم و سیره آن حضرت در کتاب السر المکتوم روایاتی آورده‌ام.^{۲۷} اما این کتاب به دست ما نرسیده است. در ابواب دیگر این کتاب روایات اختصاصی علائم وجود ندارد. ابن بابویه (پدر صدوق) نیز در کتاب الامامة و التبصرة من الحيرة به برخی احادیث علائم ظهور اشاره کرده که همه آنها در کمال الدین آمده است.

یکی از مشایخ با واسطه صدوق، عبد الله بن جعفر حمیری است که کتابی درباره غیبت داشته^{۲۸} و به نظر می‌رسد آنچه صدوق به واسطه پدرش یا دیگران از او نقل کرده‌اند، از آن کتاب باشد. در مقدمه کتاب، که به قلم یکی از محققان معاصر نوشته شده است، می‌خوانیم: «مؤلف در این کتاب آنچه درباره غیبت روایت شده و بین مردم شهرت داشته از صحیح و ضعیف و حسن و مجعول، جمع کرده است. اما فقط به روایات صحیح یا اجماعی یا متواتر استدلال می‌کند.»^{۲۹} دلیل این مطلب سخنی از شیخ صدوق است که ذیل بحث دراز عمران می‌گوید: «... این حدیث و دیگر اخبار مربوط به معمرین و غیر آنان مورد اعتماد من در موضوع غیبت نیست، بلکه غیبت به واسطه روایات صحیح پیامبر و ائمه علیهم السلام برای من ثابت شده است.»^{۳۰} از توضیحات شیخ صدوق در لایه‌لای روایات استفاده می‌شود که وی در واقع خواسته است با آنچه مخالفان شیعه در موضوعات غیبت پیامبران یا طول عمر افراد یا ... گزارش کرده‌اند بر آنان احتجاج کند و گاه تصریح می‌کند که این اخبار شگفت‌تر از وقوع غیبت است؛ ولی تعجب است که چگونه آن را پذیرفته و غیبت امام دوازدهم را انکار می‌کنند.^{۳۱}

ص: ۳۱

ج) الغیبة شیخ طوسی

عظمت شیخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ ق) و جایگاه نوشته‌های او نیازی به توضیح ندارد. کتاب الغیبة وی مجموعه‌ای از احادیث مربوط به قائم آل محمد صلی الله علیه و آله با تأکید بر ردّ فرقه‌هایی است که غیر از امام دوازدهم را مهدی می‌دانند.

^{۲۷} (۱) کمال الدین، ص ۶۸۴.

^{۲۸} (۲) رجال نجاشی، ج ۲، ص ۱۹.

^{۲۹} (۳) کمال الدین، ص ۱۶، مقدمه آقای اکبر غفاری.

^{۳۰} (۴) همان، ص ۶۶۷.

^{۳۱} (۵) همان، ص ۵۵۸، ۵۶۴ و ۵۷۸.

سند بسیاری از احادیث این کتاب به فضل بن شاذان می‌رسد. او از فقها و متکلمان مورد اعتماد، از بزرگان اصحاب ائمه و مؤلف کتاب‌هایی در موضوعات مربوط به امام عصر علیه السلام از جمله اثبات الرجعه، کتاب القائم و کتاب الملاحم است.^{۳۲} وی هم‌چنین روایات مربوط به علائم ظهور را که استادش شیخ مفید در کتاب ارشاد نقل کرده، آورده است اما از الغیبه نعمانی بهره نچسته، گرچه مضمون روایات دو کتاب (الغیبه نعمانی و الغیبه طوسی) در مواردی باهم تطبیق می‌شود.

شیخ طوسی در این کتاب پیش از آن‌که به جمع روایات پرداخته باشد به احتجاج در برابر فرقه‌های منحرف شیعه و استناد به گزارش‌های تاریخی مانند اثبات مرگ افرادی که ادعای مهدویت درباره آنان وجود دارد پرداخته است.

بخش نشانه‌های ظهور ۵۹ روایت دارد که تعدادی از آنها از معصوم صادر نشده و تعدادی هم از منابع یا راویان اهل سنت نقل شده است. این شیوه در الغیبه نعمانی و کمال الدین دست‌کم در بخش علائم یافت نمی‌شود.

ص: ۳۲

(د) الفتن^{۳۳}

این کتاب از منابع اهل سنت به شمار می‌رود و بنای ما بررسی روایات علائم و تحلیل تاریخی آنها براساس منابع شیعه است ولی از آن‌جا که احادیث کتاب الفتن به‌طور گسترده به منابع شیعه راه یافته، لازم است آن را نیز جزء منابع اصلی این نوشتار لحاظ کنیم؛ به خصوص که قدیمی‌ترین منبعی است که احادیث نشانه‌ها در آن یافت می‌شود. مؤلف این کتاب نعیم بن حماد خزاعی مروزی از محدثان اهل سنت و از اهالی مرو است که برای فراگیری حدیث به عراق سفر کرد، سپس ساکن مصر شد؛ اما در فتنه خلق قرآن^{۳۴} به مرکز خلافت عباسی خوانده شد و چون با عقیده خلیفه معتصم موافق نبود به زندان افتاد و به سال ۲۲۸ در زندان مرد.^{۳۵} درباره زمان ولادت وی گزارشی در دست نیست.

^{۳۲} (۱). رجال نجاشی، ج ۲، ص ۱۶۸ و ۱۶۹ مختصری از اثبات الرجعه در مجله تراثنا (شماره ۱۵) منتشر شده و مقایسه آن با الغیبه شیخ نشان می‌دهد که یکی از منابع شیخ بوده است.

^{۳۳} (۱). نگارنده این کتاب را در مجله آینه پژوهش، شماره ۸۴ (اسفند ۱۳۸۲) معرفی کرده است.

^{۳۴} (۲). فتنه خلق قرآن یا دوره محنت در تاریخ اسلام به دوران سه خلیفه مأمون، معتصم و واثق گفته می‌شود که متأثر از معتزله به مخلوق بودن کلام خدا و قرآن اعتقاد داشتند و با کسانی که قائل به قدمت کلام الهی بودند به شدت برخورد می‌کردند. از آن‌جا که این موضوع ملاک عزل و نصب و آزمایشی برای موافقان و مخالفان بود، دوره محنت نام گرفت. با روی کار آمدن متوکل و به جهت مخالفت او با معتزله اوضاع برعکس شد و مخالفان نظریه قدیم بودن قرآن تحت بی‌گرد قرار گرفتند. برای نمونه ر. ک: به تاریخ طبری، ج ۷، ص ۶۳۱-۶۴۵.

^{۳۵} (۳). ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۵۹. مرگ او را در سال ۲۲۷ ق و ۲۲۹ ق هم گفته‌اند: (یوسف المزی، تهذیب الکمال، ج ۲۹، ص ۴۷۹ و ۴۸۰).

نعیم ابتدا از جهمیه^{۳۶} بود، سپس از مخالفان سرسخت آنان شد.^{۳۷} درباره شخصیت او میان عالمان اهل سنت اختلاف نظر است: برخی او را توثیق و بعضی مذمت کرده‌اند. احمد بن حنبل، یحیی بن معین و ابن حبان او را ثقه می‌دانند؛ اما نسائی

ص: ۳۳

وی را تضعیف می‌کند.^{۳۸} ابن عدی درباره او می‌گوید: ضعیف است و برای تقویت سنت، جعل حدیث می‌کرد. سپس احادیث مردود او را ذکر می‌کند.^{۳۹} ذهبی می‌نویسد: نباید به سخن او استناد کرد چون در کتاب الفتن مطالبی عجیب و غیر قابل قبول آورده است.^{۴۰} ابن حجر عسقلانی می‌گوید: نعیم راست‌گو بوده اما اشتباه زیاد دارد.^{۴۱}

از میان علمای شیعه سید ابن طاووس که حدود ثلث کتاب ملاحم خود را از ابن حماد نقل می‌کند، توثیقاتی را درباره او نقل کرده و از تضعیف او سخنی نگفته است.^{۴۲} طبیعی است که انتخاب و بیان توثیقات از سوی سید به دلیل نقل وی از کتاب الفتن است، نه آن‌که تأییدی از یک عالم شیعی نسبت به ابن حماد باشد.

کتاب الفتن همانند دیگر کتاب‌هایی که در موضوع ملاحم و فتن نوشته شده است به مهدی اختصاص ندارد، بلکه درباره رویدادهای آینده جهان اسلام تا قیامت سخن می‌گوید و بخشی از آن به مهدی و نشانه‌های ظهور او پرداخته است.

ابن حماد بخش قابل توجهی از کتاب خود را به پیش‌گویی‌های صحابه و هم‌چنین احادیثی از رسول خدا درباره بنی امیه، بنی عباس، سفیانی، مهدی و نشانه‌های او، دجال، نزول عیسی علیه السلام و برخی از نشانه‌های قیامت اختصاص داده است.

برخی از ابواب کتاب الفتن عبارت‌اند از: نام فتنه‌های پس از رسول خدا، عدد

ص: ۳۴

خلفای پس از آن حضرت، نام خلفای راشدین، نشانه‌های پایان حکومت بنی امیه، قیام بنی عباس، پایان زمان بنی عباس، ابواب مربوط به سفیانی و نام و نسبت و جنگ‌ها و فرو رفتن او در بیداء، پرچم‌های سیاه، ابواب مربوط به مهدی و نام و نسبت

^{۳۶} (۴). جهمیه به گروهی از جبریه گفته می‌شود که از جهم بن صفوان پیروی می‌کنند. عقاید آنان به معتزله شبیه است. جهم در خراسان قیام کرد و به دست عامل

بنی امیه کشته شد (شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۸۶).

^{۳۷} (۵). یوسف المزی، همان، ص ۴۶۹.

^{۳۸} (۱). محمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۹۷ و ۶۰۹.

^{۳۹} (۲). الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۸، ص ۲۵۱.

^{۴۰} (۳). محمد ذهبی، همان، ص ۶۰۹.

^{۴۱} (۴). تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۰.

^{۴۲} (۵). التشریف بالمنن، ص ۶۲ و ۶۳.

و روش او و نشانه‌های قیامش، ابواب مربوط به دجال، فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام، فتح قسطنطنیه و جاهای دیگر، زلزله‌ها و خسف‌ها، نشانه‌های قیامت و خروج حبشی‌ها و ترک‌ها.

درباره کتاب الفتن چند نکته قابل توجه است:

۱. ابن حماد بیشتر روایات را از صحابه یا تابعین نقل می‌کند و آن‌گونه که انتظار می‌رود سند روایات به رسول خدا نمی‌رسد؛ مثلاً از مجموع حدود ۱۷۰ روایت، در باب‌های ۲۹-۴۴ این کتاب که درباره مهدی و سفیانی است تنها حدود ۲۵ روایت به معصوم می‌رسد و دیگر اسناد کتاب به افرادی چون کعب الاحبار، محمد بن حنفیه، زهری، ارطاة و ... ختم می‌شود. این‌گونه سندها نه تنها از نظر شیعه ارزشی ندارد در نظر اهل سنت نیز حجت نیست، چون اصطلاحاً موقوف به شمار می‌رود، یعنی سند آن به صحابی متوقف می‌شود.

۲. علاوه بر روایات زیادی که ابن حماد از امیر مؤمنان علیه السلام به عنوان صحابی نقل می‌کند، بخش قابل توجهی از احادیث را به واسطه جابر جعفی از امام باقر علیه السلام آورده است.

۳. تکرار در کتاب الفتن زیاد است و یک حدیث در ابواب مختلف با سلسله سند واحد ذکر شده است، به‌طوری که به جرئت می‌توان ۱/۴ از کتاب را مکرر دانست.

۴. همان‌گونه که گفته شد، این کتاب و دیگر کتاب‌هایی که درباره ملاحم و فتن نوشته می‌شود، ارتباط مستقیم با ظهور ندارد و بسیاری از روایاتی که درباره آنها ذکر شده پیش‌گویی‌هایی درباره حوادث آینده مسلمانان است و نامی از مهدی و

ص: ۳۵

ظهور او در این روایات نیست. با این حال بخش قابل توجهی از این احادیث و آثار در منابع شیعی به عنوان نشانه‌های ظهور امام عصر علیه السلام تلقی شده است.

اعتبار کتب چهارگانه

جایگاه مؤلفان سه کتاب مربوط به غیبت یعنی نعمانی، شیخ صدوق و شیخ طوسی در میان شیعه و وثاقت آنان جای بحث و گفت‌وگو نیست و تردیدی وجود ندارد که ایشان از جمله عالمانی هستند که با کتب مختلف خود، میراث عظیم شیعه را حفظ کرده و سهم بزرگی در احیای آثار اهل بیت علیهم السلام داشته‌اند. سه کتاب آنان نیز در بین امامیه جایگاه خاصی دارد و کهن‌ترین کتاب‌های این فرقه در موضوع غیبت و هم‌چنین مبحث مدنظر ما، یعنی علائم ظهور به شمار می‌رود. اما شکی نیست که این بزرگان مطالب خود را از کتاب‌های پیشینیان گرفته و آن‌چه را در اصول چهارصدگانه یا کتاب‌های دیگر در موضوع غیبت از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است، جمع کرده‌اند.

مراجعه به فهرست‌های موجود و بررسی منابع اصلی این کتاب‌ها ایجاب می‌کند مآخذ آنها شناسایی و ارزیابی شوند، زیرا بسیاری از کسانی که در موضوع ملاحم و نشانه‌های ظهور رساله‌ای داشته و دیگران از آنان روایت کرده‌اند، از فرقه‌های منحرف شیعه به شمار می‌روند.^{۳۳} البته تعدادی از این افراد توثیق شده‌اند؛

ص: ۳۶

اما صرف انحراف مذهب در موضوع بحث ما می‌تواند روایتی را خدشه‌دار کند، زیرا آن گروه‌ها مدعی مهدویت اشخاصی بوده‌اند و ممکن است راویان آنان مطالبی را از محافل ایشان نقل کرده باشند، گرچه خود در نقل مطلب راست گویند.

چنان‌که در میان این مؤلفان شخصیت‌های بزرگی از امامیه مانند محمد بن ابی عمیر، فضل بن شاذان، حسن بن سعید، عبد الله بن جعفر حمیری و اسماعیل بن مهران به چشم می‌خورند؛ ولی باید توجه داشت که برخی از اینان از اصول قدیمی‌تر روایت کرده‌اند، مانند اسماعیل بن مهران که از حسن بن ابی حمزه روایت می‌کند.

از این رو لازم است درباره روایات علائم ظهور که در سه کتاب الغیبة نعمانی و شیخ طوسی و کمال الدین به نقل از این منابع آمده‌اند تأمل بیشتری صورت گیرد؛ به خصوص که ممکن است واقعی‌ها پس از اعتقاد به مهدی بودن امام هفتم،

ص: ۳۷

روایاتی را برای تصحیح نظریه خود و امید دادن برای ظهور آن حضرت ساخته یا تحریف کرده باشند. هر چند جمع‌آوری آنان نسبت به اصل احادیث مهدویت که موضع اشتراک فرقه‌های مختلف است و درستی این احادیث، جای تردید ندارد.

^{۳۳} (۱). فهرستی از نام مؤلفان کتاب‌های الغیبة و ملاحم و فتن که رجال‌شناسان شیعه درباره مذهب آنان مطالبی گفته‌اند، همراه با نام کتاب ایشان به شرح زیر است:

(۱) ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، الغیبة، متهم در دین و متهم به غلو (شیخ طوسی، الفهرست، ص ۳۹؛ رجال نجاشی، ج ۱، ص ۹۴ و رجال ابن غضائری، ص ۳۹).

(۲) حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی، الفتن، واقفی (رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۳۳). (۳) ابراهیم بن صالح انماطی، الغیبة، واقفی (همان، ص ۸۶ و ۱۰۵؛ درباره این‌که دو نفر ابراهیم بن صالح انماطی متحدند یا نه اختلاف نظر است. ر. ک: علامه حلی، خلاصة الاقوال، ص ۳۱۵).

(۴) حسن بن محمد بن سماعه، الغیبة، واقفی (رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۴۰).

(۵) احمد بن علی رازی، الشفاء و الجلاء فی الغیبة، متهم به غلو (همان، ص ۲۴۵ و الفهرست طوسی، ص ۷۶).

(۶) عبد الله بن جبلة، الغیبة، واقفی (رجال نجاشی، ج ۲، ص ۱۳).

(۷) علی بن حسن طاطری، الغیبة، واقفی (همان، ص ۷۷).

(۸) علی بن عمر اعرج، الغیبة، واقفی (همان، ص ۷۹).

(۹) جعفر بن محمد فزاری، الفتن و الملاحم، متهم به جعل و فساد مذهب (همان، ج ۱، ص ۳۰۳).

(۱۰) علی بن ابی صالح، الملاحم، طعن در مذهب (همان، ج ۲، ص ۸۲).

هم چنین بنگرید به ترجمه علی بن احمد متهم به غلو در آخر عمر و محمد بن عباس بن عیسی راوی واقفه (همان، ج ۲، ص ۸۲ و ۲۳۲). علاوه بر موارد فوق از مجموع حدود پنجاه مؤلف کتب غیبت و ملاحم که نجاشی و شیخ طوسی به آنان اشاره کرده‌اند، تعدادی ضعیف، مجهول یا روایت‌کننده از ضعفا یا اهل سنت وجود دارند؛ مانند حسن بن محمد بن یحیی، عبد الوهاب مادرانی، محمد بن قاسم، ابراهیم بن حکم، محمد بن جمهور و محمد بن عبد الله بن مهران.

درباره چهارمین منبع یعنی الفتن نعیم بن حماد چنانکه پیش‌تر گفته شد، از نظر شیعه نمی‌توان برای روایات آن - دست‌کم در مورد نشانه‌های ظهور - چندان اعتباری قائل شد، چون بسیاری از روایات آن از معصوم صادر نشده است و بسیاری از راویان آن حتی از نظر اهل سنت قابل اعتماد نیستند.^{۴۴}

ص: ۳۹

گفتار دوم: راویان

آنچه گذشت مربوط به منابع و مؤلفان بود. در این‌جا به بررسی راویانی می‌پردازیم که در سلسله اسناد روایات علائم وجود دارند.

از آن‌جا که بیشتر روایات نشانه‌های ظهور از کتاب الغیبة نعمانی نقل می‌شود لازم است در بررسی راویان نیز تکیه اصلی بر سندهای این منبع باشد. در مجموع ابواب این کتاب نزدیک به صد روایت درباره نشانه‌های ظهور وجود دارد^{۴۵} که در این میان احمد بن محمد بن سعید معروف به ابن عقده با بیش از چهل روایت بیشترین سهم را در میان راویان دارد. پس از او به ترتیب علی بن حسن بن فضال، علی بن ابی حمزه بطائنی و فرزندش حسن، جعفر بن محمد فزاری، عبید الله بن موسی علوی و علی بن احمد بندنیجی کسانی‌اند که نام آنان در سلسله اسناد این روایات آمده است.

ص: ۴۰

کتاب الغیبة شیخ طوسی راویان متعددی دارد و تفاوت آن با کتاب نعمانی در این است که شیخ از راویان غیرشیعه نیز احادیث زیادی نقل می‌کند. در مجموع روایات این منبع و کمال الدین صدوق، نام ابو بصیر، محمد بن مسلم، ابن ابی عمیر، جابر جعفی و معلی بن خنیس بیشتر به چشم می‌خورد چنانکه تعداد روایات این چند نفر در غیبت نعمانی هم معتنا به است. در کتاب الفتن ابن حماد بسیاری از سندها با ولید بن مسلم یا رشدین بن سعد آغاز شده و آن‌چه در این کتاب از امام باقر علیه السلام نقل می‌شود به واسطه سعید ابو عثمان از جابر جعفی است.

اینها نام راویانی است که در چهار منبع اصلی مربوط به نشانه‌های ظهور بیش از دیگران روایت دارند و نام آنان در مجموع روایات علائم بیشتر در سلسله اسناد قرار گرفته است. برای آشنایی با این شخصیت‌ها به آگاهی‌هایی که رجال‌نویسان ارائه کرده‌اند توجه می‌کنیم:

۱. ابو العباس احمد بن محمد بن سعید کوفی سبعی معروف به ابن عقده (۲۴۹-۳۳۳ ق): وی از مهم‌ترین مشایخ نعمانی و از راویان مشهور شیعه و اهل سنت می‌باشد. رجال‌نویسان دو فرقه از او به نیکی و عظمت یاد کرده و او را ثقه می‌دانند. نجاشی

^{۴۴} (۱). برای آگاهی اجمالی ر. ک: به پاورقی‌های کتاب الفتن.

^{۴۵} (۱). در گفتار اول گذشت که در باب‌های ۱۴ و ۱۸ که مخصوص نشانه‌های ظهور است ۸۶ روایت وجود دارد. در باب دهم و شانزدهم نیز تعدادی روایت در

این باره هست. ر. ک: ص ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۰، ۳۰۱ و ۳۰۲.

می‌گوید: او مردی بزرگ در میان اصحاب حدیث و مشهور به حفظ است.^{۴۶} شیخ طوسی با عناوین «جلیل القدر و عظیم المنزله» از او یاد کرده و به نقل از خود ابن عقده می‌نویسد: ۱۲۰ هزار حدیث با سند حفظ بوده و سیصد هزار حدیث دیگر در اختیار داشته است.^{۴۷} وی هم‌چنین می‌گوید: وثاقت و بزرگواری و عظمت او در حفظ حدیث مشهورتر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد.^{۴۸}

ص: ۴۱

از میان رجال‌شناسان اهل سنت، ذهبی از او با تعبیر حافظ، علامه، نادر زمان و یکی از بزرگان حدیث یاد می‌کند و در عین حال به وجود ضعف در او اشاره کرده می‌نویسد: خوب و بد را جمع کرده است.^{۴۹} به گفته دارقطنی اهل کوفه متفق‌اند که از زمان ابن مسعود تا زمان ابو العباس ابن عقده، حافظ‌تر از او ندیده‌اند.^{۵۰} ذهبی می‌نویسد: چنین نیست، اما این‌که در کوفه حافظ‌تر از او نبوده و نخواهد بود درست است.^{۵۱} با این همه برخی مانند ابن حنبل و دارقطنی از او به بدی یاد می‌کنند^{۵۲} که شاید علت این امر نقل روایات شیعه و بدگویی او از برخی صحابه باشد.^{۵۳} ذهبی او را شیعه متوسط دانسته^{۵۴} و رجال‌یون شیعه او را جارودی مذهب می‌دانند و می‌گویند بر آن عقیده از دنیا رفت و این‌که نامش در میان امامیه ذکر می‌شود به جهت آمیزش او با آنان و روایت از کتاب‌های شیعه و اعتماد به اوست.^{۵۵} گویا به دلیل همین انحراف مذهب است که علامه حلی نام او را در قسم دوم از کتاب رجال آورده و به نقل کلام شیخ و نجاشی بسنده نموده و مطلبی بر آن نیفزوده است.^{۵۶}

از آن‌جا که زیدی‌ها با اهل سنت ارتباط داشتند ابن عقده در طریقی روایاتی قرار گرفته که قطعا ساخته مخالفان اهل بیت است، مانند آن‌چه به رسول خدا نسبت می‌دهند که درباره ابو بکر و عمر فرمود: این دو پیران اهل بهشت‌اند.^{۵۷} با این

ص: ۴۲

^{۴۶} (۱). رجال نجاشی، ج ۱، ص ۲۴۰.

^{۴۷} (۲). رجال شیخ طوسی، ص ۴۰۹ و ر.ک: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۲۰.

^{۴۸} (۳). الفهرست، ص ۷۳.

^{۴۹} (۱). سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۳۴۲.

^{۵۰} (۲). تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۱۹.

^{۵۱} (۳). سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۳۴۵.

^{۵۲} (۴). همان.

^{۵۳} (۵). همان، ص ۲۲۴ و ۲۲۵.

^{۵۴} (۶). تاریخ الاسلام، ج ۲۵، ص ۶۸.

^{۵۵} (۷). رجال نجاشی، ج ۱، ص ۲۴۰ و فهرست طوسی، ص ۷۳.

^{۵۶} (۸). خلاصة الاقوال، ص ۳۲۱.

^{۵۷} (۹). خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۱۸ و محمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۳۴۳.

حال عالمان شیعه او را مورد اعتماد و ثقه می‌دانند، چون وی تنها در طریق نقل حدیث قرار گرفته و آنچه دیگران گفته‌اند - راست یا دروغ - بیان می‌کند. نعمانی در مقدمه الغیبه می‌گوید: این مرد از کسانی است که در وثاقت، طعنی بر او وارد نمی‌شود و آگاهی‌اش به حدیث و رجال جای گفت‌وگو ندارد.^{۵۸}

بنابراین، اعتماد عالمان امامیه به ابن عقده راهی برای تردید درباره او باقی نمی‌گذارد، آنچه هست لزوم دقت و توجه به کسانی است که وی از آنان روایت می‌کند. گرچه درباره خود او هم این پرسش هم‌چنان باقی است که آیا موثق دانستن او برای نقل روایاتی از قبیل نشانه‌های ظهور کفایت می‌کند؟ زیرا جارودیه^{۵۹} هم‌چون دیگر شعبه‌های زیدیه به امامت کسی معتقد بودند که قیام مسلحانه کند. از این رو، چندان اهمیتی برای ائمه اهل بیت علیهم السّلام قائل نبودند و حتی به آنان اعتراض می‌کردند. البته درباره مهدویت باورهایی متفاوت از دیگر گروه‌های زیدی داشته و در این مورد میان خود آنان اختلاف وجود دارد. برخی محمد بن عبد الله نفس زکیه را مهدی می‌دانند و برخی محمد بن قاسم حسینی را که

ص: ۴۳

در طالقان قیام کرد.^{۶۰} عده‌ای نیز یحیی بن عمر حسینی را مهدی می‌دانستند که از آن جمله احمد بن محمد بن سعید بن عقده است که تصور می‌کرد یحیی همان مهدی موعود است.^{۶۱}

۲. علی بن حسن بن علی بن فضال: نعمانی در موارد زیادی او را تیملی عنوان می‌کند و ابن عقده بسیاری از روایات خود را از او نقل کرده است. وی یکی از افراد خاندان فضال است که فطحی^{۶۲} مذهب‌اند و در عین حال از سوی رجال یون شیعه توثیق

^{۵۸} (۱). الغیبه، ص ۳۲.

^{۵۹} (۲). نام این فرقه از ابو جارود زیاد بن منذر گرفته شده که ابتدا صحابی امام باقر علیه السّلام بود اما بعدها به زیدیه پیوست و امام هم او را سرحوب لقب داد و فرمود این، نام شیطانی است که در دریا زیست می‌کند. از این رو جارودیه را سرحوبیه نیز می‌گویند (شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۲۹ و شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۵۹). این گروه درباره امامت امیر المؤمنین علیه السّلام به نص و صفی معتقدند یعنی رسول الله به نام او را معرفی نکرد. (شهرستانی، همان، ص ۱۵۸). درباره امامان بعد از حسنین علیهما السّلام نیز معتقد به شورا هستند و در عین حال می‌گویند آن‌که قیام کرد و ادعای امامت نمود پیرویش واجب خواهد شد و آن‌که تخلف ورزد یا ادعای امامت کند ولی در خانه بنشیند کافر است؛ و پیروانش مشرک‌اند! (نوبختی، فرق الشیعه، ص ۲۱ و ۵۴). این سخنان اگر واقعا عقیده سرحوبیه (جارودیه) باشد جز تعریض به ائمه معصومین علیهم السّلام نیست. آن بزرگواران که بی‌شک جانشین برحق رسول خدا بودند ادعای امامت داشتند، ولی هیچ‌گاه فرصت قیام مسلحانه نیافتند چون این حرکات را بی‌ثمر تشخیص داده بودند و به زیدی‌ها و دیگر قیام‌کنندگان تذکر می‌دادند که حرکت آنان به شکست می‌انجامد و اثری جز کشته شدن نخواهد داشت.

^{۶۰} (۱). سمعانی، الانساب، ج ۲، ص ۹.

^{۶۱} (۲). این مطلب را جاسم حسین از نسخه‌ای خطی با عنوان ملاحم ابن عقده نقل می‌کند (ر. ک: تاریخ سیاسی غیبت، ص ۸۶ و ۴۴) اما چنین نسخه‌ای را نیافتیم. شماره مذکور در کتاب‌نامه با اصول سته عشر تشابه داشت اما در اصول سته عشر نیز این مضمون وجود ندارد. در هر صورت وجود چنین کتابی از ابن عقده با اهمیت است.

^{۶۲} (۳). فطحیه یا افطحیه به فرقه‌ای می‌گویند که پس از امام صادق علیه السّلام فرزندش عبد الله معروف به افطح را امام دانستند. (سعد اشعری، المقالات و الفرق، ص ۸۷). عبد الله شش ماه بیشتر زنده نبود و طرفداران او به امام کاظم علیه السّلام رجوع کردند.

شده‌اند.^{۶۳} از آن جا که این فرقه پس از عبد الله افطح به بقیه امامان شیعه معتقدند درباره موضوع مهدویت اتهام خاصی متوجه آنان نیست و احادیث ایشان به خصوص بنی فضال در میان شیعه جایگاه خاصی دارد. چنان‌که در روایت مرسلی از امام عسکری علیه السلام درباره بنی فضال نقل شده است: روایاتشان را بگیرید و نظراتشان را رها کنید.^{۶۴}

کثرت روایات علی بن حسن در موضوع نشانه‌های ظهور به جهت دو کتابی است که با عنوان الغیبه و الملاحم تألیف کرد.^{۶۵} پدرش حسن نیز از بزرگان شیعه بود و با وجود فطحی مذهب بودن^{۶۶} او را توثیق کرده‌اند.^{۶۷} از جمله تألیف‌های وی که به

ص: ۴۴

این بحث مربوط می‌شود کتاب الملاحم است.^{۶۸}

۳. علی بن ابی حمزه بطنانی: وی از لحاظ کثرت روایات علائم در ردیف سوم قرار دارد، «از ارکان واقفیه است»^{۶۹} و رجالیون او را توثیق نکرده‌اند. او از وکلای مشهور و مورد اعتماد امام کاظم علیه السلام بود که پس از زندانی شدن آن حضرت اموال زیادی از شیعه به دست او و دیگر وکلا رسید، ولی آنان پس از شهادت امام هفتم در این اموال طمع ورزیدند و آن حضرت را آخرین حجت خدا و همان مهدی موعود معرفی کرده و امامت فرزندش رضا علیه السلام را منکر شدند تا اموال را تصاحب کنند.^{۷۰} شهرت آنان به واقفه یا واقفیه به دلیل توقف آنان بر امام هفتم است. اما لقب دیگری که با عنوان ممطوره به آنان داده‌اند^{۷۱} نشان‌دهنده شدت انحراف و فاصله گرفتن امامیه از آنان است. امام هشتم در مواردی آنان را ناصبی خواند و رفت و آمد با این گروه را ممنوع فرمود.^{۷۲}

با این همه عالمان شیعه امامیه درباره روایات فراوانی که واقفه نقل کرده‌اند اختلاف نظر دارند. آنچه مسلم است این است که روایاتی از آنان که پیش از انحراف شنیده و بیان شده باشد پذیرفته می‌شود؛ به خصوص که راویان آنان بزرگانی چون ابن ابی

^{۶۳} (۴). در خصوص علی بن حسن ر. ک: به رجال نجاشی، ج ۲ ص ۸۳ و رجال، طوسی، ص ۳۵۴.

^{۶۴} (۵). شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۹۰.

^{۶۵} (۶). رجال نجاشی، ج ۱، ص ۸۴.

^{۶۶} (۷). همان، ص ۱۲۹.

^{۶۷} (۸). رجال طوسی، ص ۳۵۴.

^{۶۸} (۱). رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۳۱.

^{۶۹} (۲). همان، ج ۲، ص ۶۹.

^{۷۰} (۳). درباره این گروه و شعبه‌های آن ر. ک: سعد اشعری، المقالات و الفرق، ص ۸۹-۹۱.

^{۷۱} (۴). شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۱۲۳؛ شیخ مفید، الفصول العشره، ص ۱۰۹ و شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۴۶۰ و ۴۶۱. مراد از ممطوره در این جا سنگ باران خورده است که حتی نزدیک شدن به او سبب آلودگی است.

^{۷۲} (۵). شیخ طوسی، همان، ص ۴۵۷ و ۴۶۰.

عمیر، حسن بن محبوب و یزنی باشند، اما مشکل جایی است که ندانیم یک روایت در چه زمانی از علی بن حمزه یا دیگر هم مسلکانش نقل شده است، به ویژه در جایی که راوی او فرزندش حسن یا افراد دیگری از واقفه باشند.

ص: ۴۵

در این میان آنچه مربوط به بحث ماست از حساسیت بیشتری برخوردار می‌باشد، زیرا محل اتهام واقفه همین روایات مهدویت و نشانه‌های ظهور است و به همین دلیل پذیرش روایاتی که امثال بطائنی در سند آن قرار دارند با مشکل جدی روبه‌روست. افرادی که به خاطر هوا و هوس از پیشوای خود روی‌گردان شدند، هیچ بعید نیست در تقویت مذهب خود احادیثی بسازند یا احادیث صحیحی را تحریف نمایند تا نشان دهند قائم همان موسی بن جعفر علیهما السلام است و به زودی برخواهد گشت. در عین حال توجه به این نکته لازم است که پس از انحراف آنان، بزرگان اصحاب ائمه از این گروه کمتر روایت کرده‌اند چون در میان ایشان جایگاهی نداشته‌اند.

۴. حسن بن علی بن ابی حمزه: وی نیز مانند پدرش از بزرگان واقفه به شمار می‌رود^{۷۳} با این تفاوت که اگر برخی از روایات پدر نزد عالمان شیعه معتبر است روایات پسر از هیچ اعتباری برخوردار نیست.^{۷۴} علی بن حسن بن فضال گوید: او دروغ‌گو و ملعون است و من روا نمی‌دانم چندان از او روایت کنم.^{۷۵} برخی دیگر او را «رجل سوء» و کشی او را «کذاب» معرفی می‌کند.^{۷۶} حسن کتاب‌های الفتن و الملاحم، الغیبة، الرجعة و القائم را تألیف کرد.^{۷۷} با توجه به چنین آثاری از او، بر دقت در روایاتش در موضوع مهدویت و نشانه‌های ظهور تأکید می‌شود.

۵. جعفر بن محمد بن مالک فزاری: شیخ طوسی او را ثقة دانسته، می‌گوید:

ص: ۴۶

«گروهی او را تضعیف کرده‌اند، او در موضوع ولادت قائم مطالب عجیبی نقل می‌کند».^{۷۸} ابو غالب زراری هم به نیکی از او یاد کرده، می‌گوید: پس از مرگش امر عجیبی رخ داد که این‌جا محل بیانش نیست.^{۷۹} اما نجاشی وی را تضعیف کرده و به نقل از ابن غضائری گوید: او جاعل حدیث بود و از افراد ناشناخته روایت می‌کرد.

^{۷۳} (۱). رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۳۲.

^{۷۴} (۲). ابن غضائری درباره او می‌گوید: «واقف ابن واقف ضعیف فی نفسه و ابوه اوثق منه» (رجال ابن الغضائری، ص ۵۱).

^{۷۵} (۳). شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۵۲.

^{۷۶} (۴). همان، ص ۴۴۳.

^{۷۷} (۵). رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۳.

^{۷۸} (۱). رجال طوسی، ص ۴۱۸.

^{۷۹} (۲). رسالة ابی غالب الزراری، ص ۱۵۰.

نجاشی هم چنین با بیان این که: شنیده‌ام جعفر فاسد المذهب هم بوده است، از این که دو تن از استادان مورد اعتمادش - از جمله ابو غالب زراری - از جعفر فزاری نقل حدیث کرده‌اند اظهار شگفتی می‌کند.^{۸۰} به هر حال توثیق صریح شیخ طوسی را نباید نادیده گرفت و به متن روایات او نیز باید توجه کرد.

۶. عبید الله بن موسی علوی عباسی: نام این شخص در سند بسیاری از روایات کتاب نعمانی آمده است ولی شناخته شده نیست.

۷. علی بن احمد بندنجی: اگر تضعیفات ابن غضائری را بپذیریم بسیاری از روایات کتاب نعمانی که سند آن با این شخص آغاز شده محل تأمل خواهد بود.

ابن غضائری او را تضعیف کرده، می‌گوید: پریشان‌گوست و به او اعتنایی نیست.^{۸۱} ابو بصیر: کنیه چند نفر از راویان شیعه ابو بصیر می‌باشد؛ اما شهرت و روایات ابو بصیر یحیی اسدی بیش از دیگران است. در موضوع نشانه‌های ظهور هم راوی اکثر روایات ابو بصیر، علی بن ابی حمزه بطائنی است و نجاشی می‌گوید:

بطائنی عصاکش ابو بصیر یحیی بن قاسم بود.^{۸۲} مقام وی به اندازه‌ای است که نیاز به توضیح ندارد. او از چهره‌های سرشناس شیعه و شخصیتی موجه و موثق از روات امام باقر و امام صادق علیهما السلام^{۸۳} و جزو اصحاب اجماع است. البته اشکال روایات

ص: ۴۷

ابو بصیر در علائم ظهور از آن جهت است که آنها را - به جز چند مورد - از علی بن ابی حمزه بطائنی گزارش می‌کند.^{۸۴}

۹. محمد بن مسلم کوفی: ایشان از فقهای سرشناس امامیه و مورد اعتمادترین مردم بود^{۸۵} و او را نیز از اصحاب اجماع و از جمله حواریون امام باقر و امام صادق علیهما السلام و کسانی وصف کنند که امین بر حلال و حرام و مؤثر در نشر آثار نبوت هستند.^{۸۶}

^{۸۰} (۳). رجال نجاشی، ج ۱، ص ۳۰۳.

^{۸۱} (۴). رجال ابن غضائری، ص ۸۲.

^{۸۲} (۵). رجال نجاشی، ج ۲، ص ۶۹ و ج ۱، ص ۱۳۳.

^{۸۳} (۶). همان، ج ۲، ص ۴۱۱.

^{۸۴} (۱). تقریباً در همه این موارد هم راوی بطائنی فرزندش حسن است. برای نمونه ر. ک: نعمانی، الغیبة، ص ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۷۱ و ۲۷۶ و شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۴۹، ۴۵۳ و ۴۶۰.

^{۸۵} (۲). رجال نجاشی، ج ۲، ص ۱۹۹.

^{۸۶} (۳). شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۰ و ۱۷۰.

۱۰. محمد بن ابی عمیر: او نیز از بزرگان شیعه و اصحاب اجماع، «با تقواترین، موثق‌ترین و عابدترین مردم بود».^{۸۷} رجال‌شناسان از عظمت وی نزد خاصه و عامه یاد کرده و می‌گویند: به دلیل مخالفت با خلیفه وقت به زندان افتاد و حوادث تلخ و سختی را تحمل کرد.^{۸۸}

۱۱. جابر بن یزید جعفی: وی همانند سه شخصیت پیش‌گفته از شهرت زیادی برخوردار است و روایات فراوانی از او نقل می‌شود با این تفاوت که اولاً:

جابر در موضوع این بحث در منابع روایی اهل سنت روایات بیشتری دارد، چنان‌که ابن حماد در الفتن از او فراوان نقل کرده است. ثانیاً: درباره جابر آرای متفاوت و متناقضی وجود دارد که گویا به دلیل نقل روایات خاصی از ائمه معصومین علیهم السلام است؛ چنان‌که روایات او در منابع شیعه و سنی در موضوع نشانه‌های ظهور و ملاحم شگفت‌انگیز و غیرقابل درک است.

ص: ۴۸

در رجال کشی می‌خوانیم: امام باقر علیه السلام دو کتاب در اختیار جابر قرار داد و فرمود مطالب یکی را پس از سقوط بنی امیه بیان کند و کتاب دیگر را هیچ‌گاه بازگو نکند. خود او می‌گوید: از امام باقر علیه السلام هفتاد هزار حدیث شنیدم که برای هیچ‌کس نقل نکرده و نخواهم کرد.^{۸۹}

نجاشی راویان او را ضعیف می‌داند و درباره شخص جابر تعبیر «مختلط» را به کار برده، از وثاقت او سخنی نمی‌گوید.^{۹۰} برخلاف وی، ابن غضائری که تضعیف‌های او نسبت به راویان شهرت دارد جابر را توثیق کرده و ضعف را متوجه راویانش می‌نماید.^{۹۱} گذشته از این دو عالم رجالی، دیگران جرح و تعدیل صریحی درباره جابر ندارند. تنها شیخ مفید ضمن نام چند راوی از جمله جابر، آنان را غیر قابل طعن و از افرادی می‌شمرد که راهی بر مذمتشان نیست؛^{۹۲} چنان‌که او را صاحب سرّ و بواب امام نیز دانسته‌اند.^{۹۳}

یکی از اتهام‌های جابر غلو است، تا آن‌جا که ریاست فرقه مغیره را پس از اعدام مغیره بن سعید غالی معروف، به جابر نسبت داده و اتهام قول به تناسخ را به او بسته‌اند.^{۹۴} از جمله اتهام‌هایی که به جابر وارد می‌کنند دیوانگی است. در گزارشی آمده است

^{۸۷} (۴). همو، الفهرست، ص ۱۴۲.

^{۸۸} (۵). همان: اختیار معرفة الرجال، ص ۵۹۰ و رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۰۵.

^{۸۹} (۱). شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

^{۹۰} (۲). رجال نجاشی، ج ۱، ص ۳۱۴.

^{۹۱} (۳). رجال ابن غضائری، ص ۱۱۰.

^{۹۲} (۴). الرسالة العددية، ص ۲۵ و ۳۵.

^{۹۳} (۵). بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۵.

^{۹۴} (۶). ابو الحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۸ و سعد اشعری، المقالات و الفرق، ص ۴۳.

که چون جابر از امام پنجم روایت می‌کرد آن حضرت را با عناوینی مانند وصی اوصیا و وارث علم پیامبران یاد می‌کرد و مردم می‌گفتند: او دیوانه شده است.^{۹۵} گویا ظرفیت بیان روایات مناقب و فضایل را آن‌گونه که جابر می‌گفت

ص: ۴۹

نداشتند. در هر حال آن‌چه به این نوشتار مربوط می‌شود روایاتی از جابر جعفی است که در کتاب‌های الغیبه و ملاحم به چشم می‌خورد و به نظر می‌رسد بیش از آن‌چه باید به بحث سندی آن پرداخت لازم است متن روایت بررسی شود.

۱۲. معلی بن خنیس: درباره او نیز میان بزرگان شیعه اختلاف نظر وجود دارد. نجاشی در وصف او می‌گوید: «ضعیف جدا لا یعول علیه»^{۹۶} اما شیخ طوسی از او تجلیل کرده، در شمار «محمودین» آورده، می‌گوید: از قوام امام صادق علیه السلام بود و به روش او سیر می‌کرد و به همین سبب داوود بن علی او را به شهادت رساند.

از آن حضرت نقل شده که معلی اهل بهشت است.^{۹۷}

علامه حلی او را در شمار ضعفا آورده و به نقل از ابن غضائری می‌نویسد: معلی ابتدا مغیری (منسوب به مغیره بن سعید غالی معروف) بود سپس به محمد بن عبد الله نفس زکیه دعوت کرد و به همین دلیل داوود بن علی او را کشت.

ابن غضائری اضافه می‌کند که غالیان مطالب زیادی به او نسبت داده‌اند و من به هیچ حدیثی از او اعتماد نمی‌کنم. علامه پس از نقل این مطالب می‌گوید: درباره او روایات مدح و ذم وارد شده و شیخ طوسی در کتاب الغیبه بدون مدرک او را از قوام امام صادق علیه السلام و مورد ستایش او دانسته که این مطلب نشان‌دهنده عدالت اوست.^{۹۸} گذشته از جرح و تعدیل‌هایی که درباره معلی گفته شده، آن‌چه در نوشتار حاضر و برای ما قابل توجه است، گزارش ابن غضائری درباره حمایت معلی از نفس زکیه و هم‌چنین روایاتی است که غالیان به او بسته‌اند.

مطالبی که تاکنون بیان شد درباره راویان شیعه بود. از اهل سنت نیز دو نفر را می‌توان نام برد که ابن حماد در کتاب الفتن از آنان زیاد روایت می‌کند.

ص: ۵۰

۱۳. ولید بن مسلم ابو العباس دمشقی مولی بنی امیه: رجال‌نویسان عامه گاه او را توثیق و گاه تضعیف کرده‌اند. عجللی او را ثقه و ابو حاتم او را صالح الحدیث می‌داند، اما از ابن حنبل نقل شده است که ولید اشتباه زیاد دارد. دارقطنی می‌گوید:

^{۹۵} (۷). شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۹۲.

^{۹۶} (۱). رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۶۳.

^{۹۷} (۲). الغیبه، ص ۳۴۷.

^{۹۸} (۳). خلاصة الاقوال، ص ۴۰۹.

ولید بن مسلم احادیث اوزاعی را از ضعفا نقل می‌کرد، سپس نام ضعفا را برمی‌داشت و دیگران را جای‌گزین می‌نمود.^{۹۹} ابن حجر گوید: او ثقة است؛ اما تدلیس زیاد می‌کند.^{۱۰۰}

۱۴. رشدین بن سعد یا رشدین بن ابی‌رشدین: وی نیز از شیوخ نعیم بن حماد است و روایات زیادی در فتن و ملاحم از وی نقل شده است. ابن سعد او را ضعیف^{۱۰۱} و نسائی متروک الحدیث^{۱۰۲} دانسته‌اند. از یحیی بن معین هم نقل شده که حدیث او اعتبار ندارد.^{۱۰۳}

ص: ۵۱

گفتار سوم: واژه نشانه

از آن‌جا که محور اصلی مباحث این نوشتار، نشانه‌های ظهور است، لازم است معنای علامت و نشانه نیز مشخص گردد و از آن‌جا که در روایات مربوط به این موضوع واژگان دیگری هم به کار رفته است باید به مفهوم آن پردازیم، نه معنای آن.

۱. مفهوم علامت

کسانی که از نشانه‌های ظهور بحث می‌کنند تقریباً در همه موارد واژه‌های عربی «علامت» و جمع آن «علامات» یا عبارت فارسی «نشانه» و واژه متداول «علائم»^{۱۰۴} را به کار می‌برند. اما در منابع قدیمی کلمه «آیه» و جمع آن «آیات» نیز به کار رفته

ص: ۵۲

است.^{۱۰۵} بنابراین، نه با خصوص واژه علامت بلکه با مفهوم آن کار داریم و اگر بیشتر به علامت تعبیر می‌شود به جهت معمول بودن آن و فراوانی کاربرد آن در منابع و روایات است.

^{۹۹} (۱). تهذیب الکمال، ج ۳۱، ص ۹۴-۹۷ و ر. ک: ابن حماد، کتاب الفتن، پاورقی‌ها.

^{۱۰۰} (۲). تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۸۹.

^{۱۰۱} (۳). الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۵۸.

^{۱۰۲} (۴). تهذیب الکمال، ج ۹، ص ۱۹۵.

^{۱۰۳} (۵). همان.

^{۱۰۴} (۱). کلمه علائم عربی نیست و در فارسی به عنوان جمع علامت به کار می‌رود(ر. ک: لغت‌نامه دهخدا، ذیل «علامت» و فرهنگ عمید، ذیل «علائم» ابن منظور جمع واژه علامت را «علائم» می‌داند(لسان العرب، ج ۹، ص ۳۷۲).

^{۱۰۵} (۱). در کتاب الغیبة نعمانی ص ۲۶۱ دو بار آیه ذکر شده است. (ح ۸ و ۱۱، باب ۱۴) هم‌چنین در ص ۳۱۷ (ح ۱۶ باب ۱۸) نیز آیه آمده است ولی امکان دارد آن را معجزه معنا کنیم. در الغیبة شیخ طوسی ص ۴۴۴ کلمه آیه چندین بار در یک روایت به کار رفته و در کتاب الفتن ابن حماد، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۳ در کلام صحابه آمده است. هم‌چنین کلمه امارات در روایتی در کتاب الغیبة شیخ، ص ۴۶۳ به کار رفته است. شیخ مفید هم سه کلمه علامات، آیات و امارات را برای موضوع

کلمه علامت یا آیه به معنای نشانه و چیزی است که بر مطلبی راه‌نمایی و دلالت کند و موجب شناخت آن شود، گرچه «آیه» در موارد زیادی به معنای معجزه به کار می‌رود، ولی آن‌هم درواقع نشانه حقانیت است. آن‌چه در این‌جا برای ما اهمیت دارد این است که این مفهوم در چه مواردی به کار می‌رود و چه ویژگی‌هایی در آن لحاظ شده است؟ این بحث درواقع به منزله تأسیس اصل و بیان مبنایی برای این واژه‌هاست که پس از این در موارد مشکوک بتوان به آن ارجاع داد و ضمناً می‌تواند در فهم روایات به ما کمک کند.

پرسش این است که آیا امکان دارد نشانه یک چیز با فاصله از آن واقع شود؟ با مراجعه به کاربردهای این لفظ چنین برمی‌آید که علامت، یا هم‌زمان و همراه یک مطلب واقع می‌شود یا با فاصله کمی پیش از آن، زیرا آن‌چه موجب شناخت چیز دیگر است نمی‌تواند فاصله زیادی با آن داشته باشد؛ مثلاً علائم بیماری همراه آن ظاهر می‌شود و علامت‌هایی که برای راه‌نمایی و راه‌یابی قرار داده می‌شوند کمی پیش از مقصد یا مطلبی هستند که انتظار آن می‌رفته است. به همین جهت است که وقتی برای موضوعی علامتی قرار داده شد همه منتظرند آن موضوع (البته پس از

ص: ۵۳

وقوع علامت) هرچه زودتر محقق شود و اگر فاصله طولانی شود در آن علامت تردید ایجاد خواهد شد. در ادامه، درباره این مدعا به دلایلی از قرآن و روایات اشاره می‌کنیم.

۲. علامت در قرآن و حدیث

به دلیل اهمیت و زیربنایی بودن مفهوم نشانه و برای دست‌یابی به معنایی صحیح، کاربرد این واژه را در قرآن و حدیث بررسی می‌کنیم:

الف) علامت در قرآن: این واژه با همین ماده تنها یک بار در قرآن به کار رفته است: (خداوند در زمین و کوه‌ها ... و رودها ... و علامت‌هایی قرار داد)^{۱۰۶} که می‌توان مراد از آن را هرگونه علامت وضعی یا طبیعی و حتی زبان‌ها و اشاره‌ها دانست.^{۱۰۷}

کلمه دیگری که در قرآن بسیار تکرار شده و به معنای نشانه است «آیه» و جمع آن آیات می‌باشد. راغب می‌گوید: «آیه یعنی علامت آشکار و آن‌چه همراه چیز دیگری است که آشکار نیست.»^{۱۰۸} مفسران نیز آیه را مرادف علامت و نشانه گرفته‌اند. البته

استفاده کرده است (ر. ک: الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸). گفتنی است که فعلاً در مقام اثبات این روایات نیستیم و تنها به کاربرد این واژه در منابع استناد می‌کنیم. بنابراین حتی در صورت جعلی بودن برخی روایات نیز می‌توان گفت این واژه‌ها در آن دوران به کار می‌رفته است.

^{۱۰۶} (۱) اَوَّالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَانْهَاراً وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ * وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالْجَبِّ هُمْ يَهْتَدُونَ (نحل ۱۶) آیات ۱۶ و ۱۷.

^{۱۰۷} (۲) طباطبائی، المیزان، ج ۱۲، ص ۲۱۷.

^{۱۰۸} (۳) معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۸ (ذیل آی).

در موارد مختلفی که این کلمه به کار رفته، تفاوت‌هایی جزئی وجود دارد؛ مثلاً گاه به معنای معجزه^{۱۰۹} و گاه به معنای عبرت است^{۱۱۰} و گاه جزئی از قرآن^{۱۱۱}

ص: ۵۴

از آن اراده می‌شود. اما آنچه با بحث نشانه‌های ظهور تناسب دارد چند آیه بیش نیست. یکی، آیه ۲۴۸ سوره بقره که می‌فرماید: (پیامبر بنی اسرائیل به آنان گفت:

نشانه پادشاهی طالوت صندوق مقدس حضرت موسی علیه السلام است).^{۱۱۲} دوم، آیه ۴۱ آل عمران^{۱۱۳} و ۱۰ مریم^{۱۱۴} که خداوند نشانه‌ای برای باردار شدن همسر زکریا علیه السلام قرار داد و آن از دست دادن قدرت تکلم با مردم بود. آنچه از این سه آیه قرآن به خوبی استفاده می‌شود همراه بودن علامت با رویدادی است که علامت برای آن قرار داده شده است.

ب) علامت در حدیث: جست‌وجوی گسترده در میان صدها روایتی که واژه علامت در آن به کار رفته، به خوبی نشان می‌دهد که کاربرد آن در کلام معصومان همان مفهوم عقلایی و عرفی از نشانه است؛ یعنی همراه و متصل به چیزی که نشانه برایش ذکر شده یا پیش از آن با فاصله بسیار کوتاه. روایاتی را که در آنها علامت به کار رفته می‌توان به دو گونه تقسیم کرد: یک دسته روایات اعتقادی و اخلاقی که نشانه‌هایی برای دین، ایمان، مؤمن، محبت اهل بیت علیهم السلام، ظلم، بخل، ریا و ... بیان کرده‌اند و دسته دوم، روایاتی که به نشانه‌های نبوت یا امامت یک پیامبر یا امام یا موضوعات دیگر مربوطند. به تعبیر دیگر، بخشی مربوط به امور معنوی و بخش دیگر امور ذاتی است.

از دسته اول می‌توان اخبار زیر را برای نمونه ذکر کرد: پیامبر فرمود: علامت مؤمن مهربانی و فهم و حیا است. علامت صابر چهار است: صبر بر مشکلات و عزم

ص: ۵۵

بر کارهای خوب و تواضع و بردباری.^{۱۱۵} امام صادق علیه السلام فرمود: «لقمان به فرزندش گفت: برای هر چیز علامتی است که به آن شناخته می‌شود و بر آن گواه است و برای دین سه علامت است: علم و ایمان و عمل به آن؛ و ایمان سه نشانه دارد:

^{۱۰۹} (۴). مانند: اَ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَافَقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ E (اعراف (۷) آیه ۷۳).

^{۱۱۰} (۵). مانند: اَ قَالِیَوْمَ تُنْجِیْكَ بَدْنُكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِیْرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ E (یونس (۱۰) آیه ۹۲).

^{۱۱۱} (۶). مانند: اَ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ E (بقره (۲) آیه ۲۵۲).

^{۱۱۲} (۱). اَ وَ قَالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ اِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ اَنْ يَاتِيَكُمْ التَّابُوتُ فِيْهِ سَكِیْنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِیَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسٰی وَ آلُ هَارُوْنَ تَحْمِلُهَا الْمَلَائِكَةُ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ E

^{۱۱۳} (۲). اَ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّیْ آيَةً قَالَ اَیَّتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ اَیَّامٍ اِلَّا رَمَزًا E

^{۱۱۴} (۳). اَ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّیْ آيَةً قَالَ اَیَّتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَیَالٍ E

^{۱۱۵} (۱). بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۲۰؛ این روایت بسیار طولانی است و نشانه‌های هر خصلتی را بیان می‌کند.

ایمان به خدا و ایمان به کتاب‌های او و ایمان به پیامبرانش».^{۱۱۶} اینها نمونه کوچکی از صدها روایت است که معصومین علیهم السلام درباره نشانه‌های رفتاری و اخلاقی انسان فرموده‌اند.

دسته دوم اخباری است که در آنها نشانه‌ای برای شناخت پیامبر، امام یا شناخت یکی از معصومان از زبان آنان بیان می‌شود؛ مثلاً امیر مؤمنان علیه السلام از رویدادهای شب ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله به علامت تعبیر کرده است.^{۱۱۷} در گزارشی از شیخ مفید امام صادق علیه السلام، بودن شمشیر و زره و دیگر وسایل رسول خدا نزد خود را نشانه امامتش دانسته است.^{۱۱۸} یا امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ نهروان از پیش‌گویی رسول الله درباره قتل مخدج خبر داد، سپس فرمود: علامت دیگری در دست سالم او وجود دارد.^{۱۱۹}

البته این کلمه در روایات زیادی وارد شده که شاید برخی از آنها معنای معجزه داشته باشد؛ ولی در هر حال این نتیجه به دست می‌آید که هرگاه در کلمات معصومین علیهم السلام برای رویدادی نشانه‌ای ذکر شده، آن رویداد همراه آن نشانه یا با فاصله کوتاهی پیش از آن واقع شده است. بیان آنان درباره نشانه‌های ظهور مهدی علیه السلام هم از این قاعده مستثنا نیست و آنچه به عنوان نشانه ظهور معرفی شده

ص: ۵۶

است باید همراه آن یا در مدت کوتاهی پیش از آن محقق شود، چون ویژگی کلی علامت و نشانه این است که موجب شناخت می‌شود و آنچه موجب شناخت است نمی‌تواند با فاصله زیاد اتفاق افتد.

بنابراین، تقسیم‌بندی علائم به متصل و منفصل - که تقریباً در همه کتاب‌ها و مباحث مربوط به علائم ظهور وجود دارد - صحیح نیست. اگر قرار است نشانه‌های بیان شده در احادیث واقع شوند، زمان ظهور خواهد بود و اگر آن حوادث در گذشته به وقوع پیوسته باشد دیگر معنای نشانه نخواهد داشت، بلکه یا پیش‌گویی است یا مطالبی است که معصومین علیهم السلام فرموده‌اند پیش از ظهور رخ خواهد داد نه این‌که علامتی برای زمان ظهور باشد.

بنابراین نمی‌توان گفت مقصود معصومین علیهم السلام این بوده که نشانه‌ها بایستی در طول زمان اتفاق بیفتند، هرچند فاصله زیادی از ظهور داشته باشد. علاوه بر این‌که در بعضی از روایات سخن از آشکار شدن علائم در سال ظهور یا نزدیک ظهور است.^{۱۲۰}

^{۱۱۶} (۲). همان، ج ۱۳، ص ۴۱۵.

^{۱۱۷} (۳). همان، ج ۱۷، ص ۲۹۳.

^{۱۱۸} (۴). الارشاد، ج ۲، ص ۱۸۷.

^{۱۱۹} (۵). بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۴۰۰.

^{۱۲۰} (۱). مانند کلمه «قدّام» یا این‌که فرموده‌اند: در سال ظهور چنین و چنان می‌شود. یا سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال قیام می‌کنند. در این باره ر. ک:

نعمانی، الغیبه، ح ۵ و ۶، ۱۰، ۳۶ و ۶۲، باب ۱۴.

۳. اقسام علامت

در کتاب‌هایی که از نشانه‌های ظهور بحث می‌شود، اقسام گوناگونی برای علائم ذکر می‌شود که غیر از یک مورد، در روایات به آن تصریح نشده است؛ مثلاً یکی از تقسیم‌های رایج همان متصل یا نزدیک و منفصل یا دور است. تقسیم دیگر به حتمی و غیر حتمی بودن نشانه‌هاست که این در روایات آمده است. تقسیم دیگر به طبیعی و غیر طبیعی یا عادی و خارق العاده است. تقسیم‌های دیگری که در کتاب‌ها به چشم می‌خورد، عبارت‌اند از: کلی و جزئی یا عام و خاص، مجمل و

ص: ۵۷

کنایی، مقید یا مشروط، قطعی یا مشکوک، واقع شده یا غیر آن و تقسیم به لحاظ زمان و نوع رویداد.^{۱۲۱}

بسیاری از این تقسیم‌بندی‌ها پرورده افکار و سلیقه نویسندگان است که به مرور زمان افزوده شده است. البته برخی از آنها مانند طبیعی و غیر طبیعی قابل توجه و بعضی از اقسام قابل نقد است؛ مانند نشانه‌های نزدیک و دور که بعضی، حوادثی از زمان ائمه علیهم السلام را به عنوان علائم ظهور معرفی کرده می‌گویند اینها از نشانه‌های دور است.^{۱۲۲} چون علامت نمی‌تواند با فاصله دور واقع شود و خواهیم گفت که این‌گونه نشانه‌ها در اخبار اهل بیت علیهم السلام به عنوان علامت ظهور معرفی نشده است، بلکه در صورت درستی روایت، بر پیش‌گویی حمل می‌شود.

تنها تقسیمی که در روایات به آن تصریح شده حتمی بودن و غیر حتمی بودن نشانه‌هاست که از آن دو به محتوم و موقوف تعبیر می‌شود. در روایتی از امام صادق علیه السلام چهار نشانه ذکر شده و فرموده اینها محتوم است.^{۱۲۳} در دو روایت دیگر، آن حضرت چندین نشانه ذکر کرده و در هر کدام کلمه «محتوم» را تکرار فرموده است.^{۱۲۴} البته به نشانه‌های غیر حتمی تصریح نشده است ولی می‌توان غیر از این موارد را جزء غیر حتمی‌ها دانست. امام باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه: **قَضَىٰ أَجَلًا**

ص: ۵۸

^{۱۲۱} (۱). درباره این تقسیم‌بندی‌ها بنگرید به کتاب‌هایی که درباره نشانه‌های ظهور نوشته شده یا فصلی از آنها که مربوط به علائم است، مانند: سید محمد صدر، تاریخ الغیبة الکبری، ص ۵۲۷ به بعد، مقاله بررسی نشانه‌های ظهور در کتاب چشم به راه مهدی، ص ۲۶۳.

^{۱۲۲} (۲). علت این‌گونه تقسیم‌بندی آن است که در روایات زیادی از سقوط بنی امیه یا بنی عباس یا اختلاف آنان یا حوادث دیگری سخن به میان آمده و این رویدادها جزء علائم ظهور معرفی می‌شوند؛ به خصوص که در منابع قدیمی ذیل عنوان علامات ظهور ذکر شده‌اند.

^{۱۲۳} (۳). نعمانی، الغیبة، ص ۲۷۲، باب ۱۴، ح ۲۶.

^{۱۲۴} (۴). همان، ص ۲۶۲ و ۲۶۵، باب ۱۴، ح ۱۱ و ۱۵.

وَأَجَلَ مُسَمًّى^{۱۲۵} می‌فرماید: مقصود از آیه، اجل محتوم و موقوف است. محتوم آن است که غیر آن نمی‌شود و موقوف آن است که به مشیت الهی بستگی دارد.^{۱۲۶}

۴. نشانه سمبلیک

گروهی از نویسندگان معتقدند که بعضی از نشانه‌های ذکر شده برای ظهور معنای ظاهری خود را ندارند بلکه مظهر یک پدیده و سمبل آن هستند. سید محمد صدر در کتاب دوم و سوم از موسوعه غیبت این بحث را مطرح کرده و درباره احتمال رمزی بودن دجّال، سفیانی و یأجوج و مأجوج سخن گفته است. وی دجّال را سمبل حرکت‌های ضد اسلامی و انحرافات عمومی از جمله مظاهر فریبنده تمدن غربی، سفیانی را سمبل انحراف در میان مسلمانان و یأجوج و مأجوج را گونه‌هایی از همان دجّال یا تمدن مادی می‌داند.^{۱۲۷}

از آن‌جا که در روایات متعدد، نشانه‌های ظهور غالباً با تعبیر واحدی آمده است سمبلیک دانستن آنها به راحتی ممکن نیست؛ مثلاً اگر قرار بود مراد از سفیانی، طرز تفکر اموی و ابو سفیان و مقابله با اسلام باشد می‌توانست از آن تعبیرهای دیگری هم بشود یا دست‌کم در یکی دو روایت ردپایی از رمزی بودن و سمبل بودن آن باشد و حال آن‌که چنین نیست. علاوه بر این، اگر قرار باشد همه نشانه‌ها را سمبل انحراف، رفتار اجتماعی یا ... بدانیم راه برای چنین برداشتی در سایر موضوعات هم باز خواهد شد. این دیدگاه با اشکال‌های دیگری نیز

ص: ۵۹

روبه‌روست از جمله آن‌که: حمل نشانه‌ها به رمز بودن خلاف ظاهر روایات و ذهنیت عرفی مخاطبان آن است؛ تعبیر یأجوج و مأجوج در قرآن هم به کار رفته و معنای ظاهری آن مراد است؛ حمل بسیاری از نشانه‌های ظهور به معنای سمبلیک امکان‌پذیر نیست ضمن این‌که نیاز به قرینه دارد، یعنی از معنای اصلی خارج و مجاز خواهد شد؛ اگر چنین باشد هرکس طبق سلیقه خود علائم را تفسیر و توجیه خواهد کرد و به‌طور کلی مفهوم علامت و این ویژگی که موجب شناخت موضوع دیگر می‌شود، با سمبلیک بودن نمی‌سازد.

ص: ۶۱

گفتار چهارم: تاریخچه

^{۱۲۵} (۱) انعام (۶) آیه ۲.
^{۱۲۶} (۲) نعمانی، الغیبة، باب ۱۸، ح ۵؛ این حدیث در چاپ موردنظر ما کامل چاپ نشده است. بنابراین بنگرید به چاپ‌های دیگر یا بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹ و معجم احادیث المهدی، ج ۵، ص ۹۶.
^{۱۲۷} (۳) ر.ک: سید محمد صدر، تاریخ الغیبة الکبری، ص ۶۴۰ تا ۶۴۷؛ همو، تاریخ ما بعد الظهور، ص ۱۴۹ و ۱۷۳ و ر.ک: اسماعیلی، مقاله «بررسی نشانه‌های ظهور».

از تعالیم ادیان گذشته به خصوص یهودیت که پیوسته در انتظار مسیحا هستند استفاده می‌شود که آنان به نشانه‌هایی شبیه آن‌چه در میان مسلمانان وجود دارد برای ظهور موعود خود معتقدند. کتاب زوهر که تفسیری عرفانی از پنج سفر تورات به شمار می‌رود و احتمالاً در قرن سیزدهم میلادی نوشته شده است،^{۱۲۸} پیش‌گویی‌ها و نشانه‌هایی از عصر ظهور مسیحا ارائه می‌کند. براساس این اثر پیش از آمدن مسیحا ستونی از آتش در جهان آشکار شده و چهل روز برپا خواهد بود؛ به‌طوری که همگان آن را ببینند. یک ستاره تابان نیز آشکار می‌شود و هفت ستاره دیگر آن را محاصره می‌کنند. در آن زمان جنگ‌های بزرگی در چهار گوشه جهان بر پا می‌شود و مردم ایمان خود را از دست می‌دهند. هنگامی که آن ستاره بزرگ پدید آید پادشاهی مقتدر به پا خیزد و بر همه ملت‌ها غلبه کند.^{۱۲۹}

کتاب اشعیا نیز مطالبی شبیه آن‌چه روایات ما درباره دوران ظهور بیان کرده‌اند

ص: ۶۲

به دست می‌دهد: «گرگ با بره، پلنگ با بزغاله و شیر با گوساله خواهند زیست و کودکی آنها را خواهد راند. گاو با خرس خواهد چرید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد و کودک در کنار سوراخ مار بازی خواهد کرد».^{۱۳۰}

درباره تاریخچه بیان علائم در اسلام می‌توان در دو مقام سخن گفت: یکی سیر بیان نشانه‌ها در کلام معصومان و صحابه و دوم تاریخچه منابعی که این احادیث را گزارش کرده‌اند.

الف) سیر تاریخی علائم ظهور در روایات

احادیث مربوط به نشانه‌های ظهور همانند احادیثی که اصل مهدویت و غیبت و قیام او را اثبات می‌کند، از زمان رسول خدا و از زبان آن حضرت بیان شده است.

البته نشانه‌هایی که از قول پیامبر بیان می‌شود فقط در منابع اهل سنت آمده و اگر در کتب روایی شیعه ذکری از آنها هست به نقل از منابع یا راویان اهل سنت است.

آن‌چه در احادیث نبوی به چشم می‌خورد کلیاتی درباره فتنه‌ها و فسادها و بیشترین تکیه درباره سقوط بنی امیه، بنی عباس، پرچم‌های سیاه و خراسانی‌هاست. تعدادی از احادیث درباره دجال و لشکری که در بیداء فرو خواهد رفت و ندای آسمانی سخن می‌گوید. ذکر نام سفیانی یا مردی از بنی امیه در چند حدیث نشان‌دهنده آن است که روایات منسوب به پیامبر درباره

^{۱۲۸} (۱). ر.ک: کریستون جولوس، انتظار مسیحا در آئین یهود، ترجمه حسین توفیقی، ص ۱۱۲.

^{۱۲۹} (۲). همان، ص ۱۱۲ و ۱۱۳ و ر.ک: ص ۱۶۵.

^{۱۳۰} (۱). کتاب مقدس، اشعیا ۱۱/۶.

سفیانی بسیار کمتر از دوره‌های بعدی است. ضمن این‌که در بیان آن حضرت سخنی از یمانی و نفس زکیه نیست.^{۱۳۱} در روایات منسوب به امیر مؤمنان و صحابه نیز از این

ص: ۶۳

دو نفر سخن زیادی نیست و به‌طور کلی روایات یمانی و نفس زکیه در منابع اهل سنت کمتر از عدد انگشتان یک دست است.

از لحاظ سیر تاریخی، احادیث منسوب به علی علیه السلام و صحابه درباره نشانه‌های ظهور و به تعبیر درست آن حوادث آینده، بسیار بیشتر از احادیث نبوی است. از زبان امام حسن مجتبی، امام حسین و امام سجاد علیهم السلام یکی دو روایت بیشتر درباره علائم وجود ندارد، گرچه از زبان برخی صحابه و تابعین معاصر آن بزرگواران مطالبی هست که البته در منابع شیعه به چشم نمی‌خورد.

از دوره امام باقر علیه السلام روایات علائم گسترش بیشتری یافته و برای اولین بار تقسیم آنها به حتمی و غیر حتمی در روایات منسوب به آن حضرت بیان می‌شود.

بیشترین اخبار مربوط به علائم در زمان امام ششم و از آن حضرت نقل شده پس از آن حضرت رو به کاهش گذاشته است. طبیعی است از آن‌جا که امام پنجم و ششم موقعیت مناسب‌تری برای بیان معارف داشته‌اند، روایات علائم نیز از زبان ایشان بیشتر نقل شده باشد. پس از امام صادق علیه السلام روایات علائم به‌طور جدی رو به کاهش گذاشته است؛ چنان‌که از امام هادی علیه السلام حدیثی یافت نشد. این سیر تاریخی نشان می‌دهد که از زبان امامانی که مورد قبول گروه‌های منحرف شیعه و سوء استفاده‌گران از مهدویت بوده‌اند، بیشتر روایت شده و قبل یا پس از آنان تعداد روایات رو به کاهش است یا وجود ندارد.

ب) سیر تاریخی علائم ظهور در منابع

نگاهی به فهرست مؤلفان کتاب‌های مربوط به ملاحم و نشانه‌های ظهور نشان می‌دهد که زمان تألیف آنها هم‌چون دیگر کتاب‌ها از نیمه دوم قرن دوم عقب‌تر نمی‌رود. شاید کهن‌ترین نویسنده در این موضوع علی بن یقطين (متوفای ۱۸۲ ق)

ص: ۶۴

باشد که کتاب ما سئل عن الصادق من امور الملاحم (پرسش‌هایی از امام صادق علیه السلام درباره ملاحم)^{۱۳۲} را نوشته و پس از او باید از ابن ابی عمیر (متوفای ۲۱۷ ق) نام برد که صاحب کتاب الملاحم است.^{۱۳۳}

^{۱۳۱} (۲). در معجم احادیث المهدی بخش احادیث النبی، ج ۱، ص ۴۷۸ دو روایتی که ابن حماد نقل کرده آمده است ولی این روایات از صحابه است نه رسول خدا.

^{۱۳۲} (۱). ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۸۱.

^{۱۳۳} (۲). رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۰۷.

در میان اهل سنت نیز قدیمی‌ترین کتابی که در موضوع فتن و ملاحم تدوین شده و امروزه هم موجود می‌باشد الفتن نعیم بن حماد (متوفای ۲۲۸ ق) است. با این‌که نجاشی و طوسی بیش از پنجاه تألیف در موضوع غیبت و ملاحم ذکر کرده‌اند، در میان آنها نام هیچ‌یک از اصحاب امام باقر علیه السلام و امامان پیش از آن حضرت وجود ندارد. بنابراین همه کتاب‌هایی که از نشانه‌های ظهور سخن گفته‌اند، پس از تأسیس دولت بنی عباس تدوین شده و این مطلب با توجه به اوضاع سیاسی این دوره و ادعاهای مهدویت یا فتنه‌های واقفیه قابل توجه است؛ به خصوص که تعداد قابل توجهی از این کتاب‌ها را واقفی‌ها و غلات نوشته‌اند و از طرفی روایات علائم به آن‌چه اهل سنت نقل کرده‌اند شباهت زیادی دارد.

از مجموعه‌های روایی شیعه که اکنون در دست ماست ابن بابویه در کتاب الامامة و التبصرة و کلینی در کتاب کافی از اولین کسانی‌اند که از نشانه‌های ظهور سخن گفته‌اند. با این‌که ابن بابویه ۲۳ روایت ذیل عنوان «آیات ظهور» ذکر کرده، تنها پنج عدد از آنها مربوط به نشانه‌هاست. کلینی این چند روایت را در کتاب روضه کافی آورده؛ اما در کتاب اصول و ذیل مباحث غیبت و تاریخ ائمه چیزی نقل نمی‌کند. پس از آن دو، نعمانی، شیخ صدوق، شیخ مفید و شیخ طوسی روایات علائم را در کتاب‌های الغیبة، کمال الدین و الارشاد گزارش نموده‌اند.

پس از این منابع که اصلی‌ترین کتب مربوط به علائم ظهور به شمار می‌روند،

ص: ۶۵

مؤلفانی که درباره مهدی یا به‌طور کلی در موضوع ملاحم و فتن مطالبی نوشته‌اند آن احادیث را نقل کرده و غالباً از منابع مذکور استفاده نموده‌اند: در قرن ششم طبرسی در اعلام الوری و راوندی در الخرائج و الجرائح، در قرن هفتم ابن طاووس در کتاب ملاحم (التشریف بالمنن)، اربلی در کشف الغمّه و مقدسی شافعی در عقد الدرر. در دوره‌های بعدی نیز همین روایات نقل و گاه از منابع غیرمعتبر به آنها افزوده شده است؛ چنان‌که کتاب‌هایی مانند الزام الناصب، بیان الاثمه، معجم الملاحم، نوائب الدهور و ... با نقل روایات معتبر و غیرمعتبر از منابع شیعه و عامه به جمع‌آوری این اخبار پرداخته‌اند. این‌گونه کتاب‌ها که خود منبعی برای برخی نویسندگان معاصر به شمار آمده است، هیچ توجهی به منبع‌شناسی یا جرح و تعدیل راویان نداشته و بسیاری از اخبار نادرست و حتی ساختگی را گزارش کرده‌اند، به گونه‌ای که یکی از محققان معاصر از طرح برخی این منقولات برآشفته و کتابی در ردّ آن نوشته است.^{۱۳۴} در دهه‌های اخیر موج انتشار کتاب‌های مربوط به نشانه‌های ظهور شدت بیشتری یافته و نویسندگانی به جمع‌آوری اخبار و بررسی غیر محققانه و تطبیق آنها بر افراد یا گروه‌ها یا رویدادهای معاصر پرداخته‌اند و برخی هم خواسته‌اند با این تطبیق‌ها زمان ظهور را تخمین زنند.

ص: ۶۷

گفتار پنجم: اندیشه مهدویت، غیبت و انتظار در فرق اسلامی

^{۱۳۴} (۱). کتاب دراسة فی علامات الظهور و الجزيرة الخضراء توسط علامه جعفر مرتضی عاملی در نقد کتاب بیان الاثمه و ردّ خطبة البیان و ... که در الزام الناصب وجود دارد، نوشته شده است.

انتظار موعود عقیده‌ای است که در هر آیین و مذهبی وجود دارد. پیامبر اسلام نیز بر این اعتقاد مهر تأیید زد و از جانب خداوند متعال این موعود را آخرین حجت او و خلیفه خود معرفی و از او با عنوان مهدی یاد کرد. این گفته رسول خدا با گزارش‌های متواتر شیعه و سنی نقل شده و اجماع مسلمانان را در اصل مهدویت همراه دارد. اما شیعیان در تکمیل این عقیده می‌گویند مهدی که به گفته مسلمانان از نسل رسول خداست، آخرین جانشین او نیز هست و در این میان فرقه امامیه به پیروی از عترت پیامبر، او را دوازدهمین امام و حجت غایب می‌دانند که قطعاً متولد شده و براساس مصالحی از دیده‌ها پنهان می‌باشد.

درباره مهدی و منجی بودن او روایت‌های فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت به نقل از رسول خدا و صحابه و امامان معصوم وجود دارد. رسول گرامی اسلام بارها می‌فرمود: دنیا به آخر نخواهد رسید، مگر آن‌که مهدی با مردی همنام من از خاندان من خروج کند و زمین را پر از عدل سازد.^{۱۳۵} یکایک امامان معصوم نیز بر

ص: ۶۸

موضوع مهدویت و غیبت و انتظار فرج تأکید نموده‌اند که شیخ صدوق بخشی از کتاب کمال الدین را به احادیث ایشان اختصاص داده و از هر امام چند روایت درباره قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و خروج او پس از غیبت آورده است.^{۱۳۶}

بنابراین رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام، شیعه و بلکه همه مسلمانان را با فرهنگ انتظار تربیت کرده^{۱۳۷} و از غیبت و ظهور مهدی به عنوان منجی عدالت‌گستر جهان سخن گفته‌اند. اما در طول تاریخ اسلام گروه‌هایی درباره مصداق این منجی و مهدی به انحراف کشیده شده و درباره افراد زیادی ادعای مهدویت کرده‌اند. این گفتار از گروه‌هایی که چنین ادعایی درباره آنها صورت گرفته گفت‌وگو می‌کند.

هدف اصلی از این بحث آشنایی با عوامل و انگیزه‌های احتمالی جعل و تحریف در موضوع مهدویت است، زیرا فرقه‌هایی که مدعی مهدویت درباره افراد شدند درصدد بودند ظهور مهدی خود را همراه آشکار شدن نشانه‌هایی بدانند که چه بسا این نشانه‌ها به گونه‌ای از زبان معصومین درباره قائم آل محمد صلی الله علیه و آله صادر شده بود و مورد سوء استفاده آنان قرار می‌گرفت یا اساساً آن را جعل کردند تا منتظران مهدی موعود را به مدعی دروغین سوق دهند. این مطلب در مواردی که یکی از این مدعیان یا متمه‌دیان دوران اختفا و استتاری از مریدان خود داشته بسیار جدی‌تر است. تذکر این نکته ضروری است که مقصود از مدعیان مهدویت در این بحث، لزوماً به معنای ادعای آن شخص نیست بلکه حتی منحرفانی را شامل می‌شود، که امامانی از شیعه را، مهدی و زنده تصور کرده‌اند.

اشاره کتاب الهی به آینده جهان و پایان سراسر نور آن و تأکید رسول خدا صلی الله علیه و آله

^{۱۳۵} (۱). برای اطلاع بیشتر از این احادیث و مصادر آنها ر. ک: معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۱۰۴-۱۷۹.

^{۱۳۶} (۱). ر. ک: کمال الدین، ص ۳۲۰-۴۳۸.

^{۱۳۷} (۲). امام کاظم علیه السلام به علی بن یقطين فرمود: «الشیعة تربی بالامانی منذ مائتی سنة؛ شیعه در طول دویست سال با انتظار و آرزو تربیت شده است» نعمانی، الغیبة، ص ۳۰۵.

بر ظهور مهدی به عنوان کسی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، مسلمانان را بر آن داشت که در طول تاریخ اسلام پیوسته منتظر ظهور آن منجی عدالت‌گستر باشند و از سویی صفات او را بر افراد متعدد تطبیق نمایند. این انتظار، خود بیان‌گر حقانیت عقیده به مهدویت و درستی احادیث مهدی و اتصال آنها به دوران رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از زبان آن حضرت است. شاید ادعای زنده بودن و غیبت رسول خدا که در لحظات اولیه رحلت آن حضرت از سوی عمر بن خطاب مطرح شد^{۱۳۸} و بی‌شک اهدافی سیاسی یا دست‌کم جاهلانه را دنبال می‌کرد، به این دلیل بود که اصل مهدویت و زنده بودن یا برگشتن یکی از حجت‌های الهی نزد صحابه و مسلمانان اولیه قطعی و مفروغ عنه بوده است. پس از آن حضرت نیز درباره جانشین واقعی او این ادعا صورت گرفت و پیوسته مدعیانی سر برآوردند یا گروهی، اولیای حق را مهدی خواندند.

سیر تاریخی موضوع مهدویت در فرقه‌های اسلامی را می‌توان در دو بخش شیعه و اهل سنت طرح کرد:

الف) مهدویت در اهل سنت

سوء استفاده از عنوان مهدی و مهدویت در عصر عباسیان رواج گرفت؛ لیکن برخی از خلفای اموی نیز با این نام مورد خطاب شاعران قرار گرفته یا حتی لقب داده شده‌اند. گروهی عمر بن عبد العزیز را مهدی دانسته‌اند.^{۱۳۹} مسعودی می‌گوید:

سلیمان بن عبد الملک مهدی لقب داشت^{۱۴۰} و جریر و فرزدق هم در شعر خود او را

ص: ۷۰

مهدی خطاب کرده‌اند.^{۱۴۱} حارث بن سریق را نیز که علیه امویان در خراسان قیام کرد مدعی مهدویت دانسته‌اند.^{۱۴۲}

در آستانه سقوط پادشاهی بنی امیه، فرزندان علی بن عبد الله بن عباس و دعوت‌گران آنان برای همراه کردن مردم با خود کاملاً از عنوان مهدی بهره‌برداری کرده و مبارزه او با ظلم و ایجاد عدالت را بر خود تطبیق کرده و احادیثی نیز به نفع خود ساختند. از ابن عباس نقل کردند که مهدی و منصور و سفاح از ما هستند و همو گفته است که حسن و حسین علیهما السلام گمان می‌کنند مهدی از نسل آنان است؛ اما بدانید که سفاح و منصور و مهدی از فرزندان من هستند.^{۱۴۳} مسعودی می‌گوید:

^{۱۳۸} (۱). تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۰ و ۲۰۲؛ شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۶۱ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۱۷۸.

^{۱۳۹} (۲). قاضی نعمانی مغربی، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۵۸.

^{۱۴۰} (۳). التنبیه و الاشراف، ص ۲۹۰.

^{۱۴۱} (۱). دیوان فرزدق، ص ۲۳۹ و شرح دیوان جریر، ص ۳۲۷.

^{۱۴۲} (۲). حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۵.

^{۱۴۳} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۶۳.

سفاح ابتدا مهدی لقب داشت^{۱۴۴} و یعقوبی شعری آورده که در آن سفاح، مهدی بنی هاشم خطاب شده است.^{۱۴۵} هنگامی که مردم با سفاح بیعت کردند عمویش داوود بن علی بر منبر گفت: خلافت در دست ماست تا آن را به عیسی بن مریم تسلیم کنیم^{۱۴۶} و آن گاه که عمر سفاح رو به پایان بود و از فتح سند و آفریقا خبردار شد گفت: شنیده‌ام وقتی سند و آفریقا گشوده شود قائم آل محمد صلی الله علیه و آله خواهد مرد.^{۱۴۷} این از موارد نادری است که کلمه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بر غیر از امام دوازدهم شیعیان اطلاق شده است.

جالب تر آن که در روایات ملاحم و گاه آن چه به عنوان علائم ظهور رواج داده

ص: ۷۱

می شود، می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر الزمان و هنگام آشکار شدن فتنه ها، مردی از اهل بیت من خروج می کند که به او سفاح گفته می شود.^{۱۴۸} ابو دلامه شاعر در شعری خطاب به ابو مسلم گفته است: «آیا قصد خیانت در دولت مهدی را داشتی؟!»^{۱۴۹}

لقب مهدی برای سومین خلیفه عباسیان نیاز به توضیح ندارد و گویا برای همو بود که سخن رسول خدا: «مهدی هم نام و هم کنیه من است» یا «نامش نام من و نام پدرش نام فرزند من است» را این گونه تحریف کردند که «نامش نام من و نام پدرش نام پدر من است»^{۱۵۰}. چون نام و نسب این مهدی «محمد بن عبد الله» بود.

شاید هم بنی حسن آن را برای محمد بن عبد الله نفس زکیه ساختند. درباره پنجمین خلیفه عباسی هم تعبیر مهدی آمده و ابو العتاهیه خطاب به هارون الرشید گفته است: «برای تو دو اسم وجود دارد که از رشد و هدایت گرفته شده اند: یکی رشید و

^{۱۴۴} (۴). التنبيه والاشراف، ص ۲۹۲.

^{۱۴۵} (۵). «انت مهدی هاشم و هداها...» تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۴ لقب منصور نیز ناشی از ملاحم و برداشت از القاب مهدی است. در این باره ر. ک: عمر فاروق، بحوث فی التاریخ العباسی، ص ۲۰۳.

^{۱۴۶} (۶). تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۲۸.

^{۱۴۷} (۷). بلاذری، همان، ص ۲۳۷.

^{۱۴۸} (۱). ابن حماد، الفتن، ص ۲۵۵، ح ۹۹۹؛ ابن طاووس، التشریف بالمنن، ص ۳۲۵؛ معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۹۷ و عبد العلیم بستوی، الموسوعة فی احادیث المهدی الضعیفة و الموضوعه، ص ۲۶۸. سفاح در این روایات به معنای بخشنده است؛ چنان که لقب دادن اولین خلیفه عباسی نیز به همین دلیل بود. اما آن که به دلیل خونریزی و کشتار فراوان بنی امیه، سفاح نامیده شد، عبد الله بن علی عموی سفاح و منصور است (ر. ک: عمر فاروق، همان، ص ۲۰۳).

^{۱۴۹} (۲). «افی دولة المهدی حاولت غدرة» اخبار الدولة العباسیة، ص ۲۵۶.

^{۱۵۰} (۳). ممکن است شباهت دو روایت: «اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابنی» و «اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی» باعث تصحیف شده باشد.

دیگری مهدی^{۱۵۱}. از خلفا که بگذریم ادعاهایی درباره زنده بودن و مهدویت افراد دیگر وجود دارد، مانند ادعای راوندیه درباره ابو مسلم خراسانی^{۱۵۲} یا ادعای مردی از بادیه در سال ۳۰۲ ق و حسین بن منصور حلاج در سال ۳۰۹ ق.^{۱۵۳}

ص: ۷۲

(ب) مهدویت در شیعه (یا درباره ائمه شیعه)

اگر وجود فرقه‌ای به نام سبائیه^{۱۵۴} حقیقت داشته باشد و آنان ادعای مهدی بودن امیر مؤمنان علی علیه السلام را داشته‌اند،^{۱۵۵} خود دلیلی بر سابقه موضوع مهدویت و ذهنیت مسلمانان درباره آن خواهد بود. حتی از فرقه‌ای به نام محمدیه که به حیات رسول الله اعتقاد داشته‌اند و فرقه‌ای به نام مفوضه که معتقد به حیات امام حسین علیه السلام بوده‌اند نام برده می‌شود.^{۱۵۶} پس از آنها، قدیمی‌ترین فرقه منتسب به شیعه که ادعای مهدی بودن افراد را داشته‌اند، کیسانیه^{۱۵۷} است. بنا به آنچه در گزارش‌های تاریخی می‌خوانیم مختار و هواداران محمد بن حنفیه را مهدی می‌دانستند و مختار در نامه‌های خود او را مهدی خطاب کرده است.^{۱۵۸} گروهی هم به زنده بودن فرزندش ابو هاشم عبد الله بن محمد اعتقاد پیدا کردند.^{۱۵۹} قولی درباره

ص: ۷۳

^{۱۵۱} (۴). «لک اسمان شقا من رشاد و من هدی / فانت الذی تدعی رشیدا و مهدیا» (مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۳۰).

^{۱۵۲} (۵). نوبختی، فرق الشیعه، ص ۴۷.

^{۱۵۳} (۶). تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۴۹ و ۲۱۹.

^{۱۵۴} (۱). این نام به گروهی اطلاق می‌شود که درباره امیر المؤمنین علی علیه السلام غلو کرده او را خدا دانستند و از خلفای نخست و صحابه براءت جستند. رهبر این فرقه را عبد الله بن سبا یهودی تازه مسلمان می‌دانند و مخالفان شیعه او را اولین کسی می‌دانند که به غیبت و رجعت معتقد بود و نص بر امامت را آشکار کرد (شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۷۴ و نوبختی، همان، ص ۲۲). با آنکه این فرقه هیچ ارتباطی با شیعه ندارد و بزرگان شیعه آن را منحرف می‌دانند، اهل سنت پیوسته پیدایش تشیع را به این فرد نامعلوم نسبت داده و می‌گویند یک یهودی تازه مسلمان اعتقادات شیعه را پایه‌گذاری کرد.

امروزه گروهی از محققان شیعه و اهل سنت وجود چنین فردی را انکار کرده، می‌گویند: عبد الله بن سبا شخصیتی ساختگی است. ر.ک: مرتضی عسکری، عبد الله بن سبا و اساطیر اخری؛ ابراهیم بیضون، عبد الله بن سبا اشکالیه النص و دور الاسطورة (آراء و اصداء حول عبد الله بن سبا و روایات سیف).

^{۱۵۵} (۲). شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۹۲ و شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۷۴.

^{۱۵۶} (۳). شیخ مفید، الفصول المختارة، ص ۳۱۴.

^{۱۵۷} (۴). گروهی که پس از امیر مؤمنان و حسنین علیهم السلام، محمد ابن حنفیه را امام دانسته و گفتند او مهدی موعود است و از دنیا رفته و در کوه رضوی در مدینه پنهان است. در این‌که کیسان نام مختار یا غلام او یا فرد دیگری بوده است، اختلاف نظر وجود دارد (نوبختی، فرق الشیعه، ص ۲۳).

^{۱۵۸} (۵). تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۴، ۱۶ و ۶۲.

^{۱۵۹} (۶). نوبختی، همان، ص ۳۳.

مهدویت امام باقر علیه السلام هم وجود دارد.^{۱۶۰} عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار در اواخر حکومت بنی امیه قیام کرد و عده‌ای او را مهدی و قائم دانستند و گفتند زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود.^{۱۶۱}

بدین ترتیب از زمان امام صادق علیه السلام ادعای مهدی بودن بیشتر رواج یافت.

برخی تصور کردند آن حضرت زنده و قائم مهدی است و ناووسیه لقب گرفتند.^{۱۶۲} ادعای مهدی بودن فرزندش اسماعیل نیز در اوایل کار اسماعیلیه وجود داشته است.^{۱۶۳} محمد بن جعفر صادق علیه السلام از این که یک چشمش معیوب بود خوشحال شد و گفت: امیدوارم من قائم مهدی باشم، چون شنیده‌ام در یکی از چشمان مهدی اثری وجود دارد و به اکراه وارد قیام می‌شود. محمد در زمان مأمون قیام کرد و به عنوان امیر المؤمنین با او بیعت کردند.^{۱۶۴}

ادعای واقفیه درباره مهدی بودن امام کاظم علیه السلام از مشهورترین و مهم‌ترین انحراف‌ها در این موضوع است که در ادامه از آن بیشتر سخن خواهیم گفت. پس از آن حضرت گروهی سید محمد فرزند امام هادی علیه السلام را زنده و مهدی موعود دانستند^{۱۶۵} و گروهی درباره امام عسکری علیه السلام چنین تصویری نمودند.^{۱۶۶}

گروه دیگری که ائمه خود را مهدی دانسته‌اند زیدیه^{۱۶۷} هستند؛ به خصوص که

ص: ۷۴

آنان رهبری را پذیرا بودند که قائم به سیف باشد. شیخ مفید می‌گوید: زیدیه درباره امامان مقتول خود ادعای زنده بودن داشتند؛ چنان‌که درباره یحیی بن عمر چنین اعتقادی داشتند.^{۱۶۸} پیش از یحیی، عنوان مهدی برای محمد بن عبد الله بن حسن (نفس زکیه) شهرت داشت^{۱۶۹} و پس از محمد نیز بسیاری از امامان زیدی، مهدی خوانده شدند، از جمله درباره حسین بن علی بن

^{۱۶۰} (۱). حبیب الناصری، الواقفیه دراسة تحليلیه، ص ۴۶ به نقل از: الفرق بغدادی.

^{۱۶۱} (۲). ابو الحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۲۲ و ۲۳ و قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۱۷.

^{۱۶۲} (۳). شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۶۶. درباره نام این فرقه ر. ک: حسین مدرسی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۷۶-۷۸.

^{۱۶۳} (۴). شیخ مفید، الفصول العشره، ص ۱۰۹ و نوبختی، فرق الشیعه، ص ۷۲ و ۷۳.

^{۱۶۴} (۵). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۴۰ و ۴۳۸ و قاضی نعمان بن محمد مغربی، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۳۷.

^{۱۶۵} (۶). نوبختی، همان، ص ۹۴ و قاضی نعمان، همان، ص ۳۱۳.

^{۱۶۶} (۷). شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۹۸؛ شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۶۹ و شیخ مفید، الفصول المختاره، ص ۳۱۹.

^{۱۶۷} (۸). طرفداران زید فرزند امام سجاد علیه السلام که علیه بنی امیه قیام کرد و به شهادت رسید. درباره موضع ائمه-- نسبت به قیام زید، میان عالمان شیعه اختلاف نظر وجود دارد و اکثریت درصدد تطهیر او و توجیه موافقت امام صادق علیه السلام با او هستند و می‌گویند او خود ادعای امامت نداشته است. در عین حال افراد این فرقه و معتقدان به امامت زید، مخالفت‌هایی با ائمه معصومین علیهم السلام داشته‌اند چون امام را کسی می‌دانستند که دست به شمشیر برد و قیام کند.

^{۱۶۸} (۱). شیخ مفید، الفصول العشره، ص ۱۰۹.

^{۱۶۹} (۲). همان.

حسن مثلث معروف به شهید فخ^{۱۷۰} و درباره محمد بن قاسم علوی صوفی که در طالقان خروج کرد، بسیاری از پیروان او گفتند زنده است و قیام خواهد کرد تا جهان را پر از عدل و داد کند، پس از آن که از ظلم و جور پر شده است و او مهدی این امت است.^{۱۷۱}

درباره یحیی بن عمر علوی هم که در سال ۲۵۰ ق خروج کرد و جمع زیادی از شیعیان به او پیوسته و قیامی عمومی علیه دولت وقت عباسی را شکل دادند، مهدویت جدی بود. برخی شیعیان علائم ظهور را بر او تطبیق داده و افرادی چون ابن عقده - راوی بسیاری از اخبار علائم در کتاب الغیبة نعمانی - انتظار داشت یحیی، مهدی موعود باشد.^{۱۷۲} آخرین حرکت مهمی که پیش از دوران غیبت با بهره

ص: ۷۵

برداری از عنوان مهدی آغاز شد و به نتیجه رسید، نهضت پنهانی اسماعیلیه^{۱۷۳} بود که به تشکیل دولت شیعی فاطمیان در مغرب اسلامی منجر شد. عبید الله ملقب به مهدی، اولین خلیفه فاطمی پس از مدت ها دعوت مخفیانه، در اواخر قرن سوم ظهور کرد و اسماعیلیه او را همان مهدی موعود دانستند. قاضی نعمان که رد اسماعیلی بودن او به راحتی امکان پذیر نیست^{۱۷۴} در جای جای کتاب خود شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار و در کتب دیگرش از مهدی فاطمی سخن گفته و نشانه های وارد شده در روایات را بر او تطبیق کرده است.

اندیشه غیبت در میان مسلمانان

از آن چه گذشت فراوانی ادعاهای مربوط به مهدویت در اهل سنت و شیعیان روشن شد. «موضوع غیبت و پنهان زیستن بعضی از سادات علوی یکی از وقایع مرسوم در عصر خلفای عباسی بوده است. به مجرد این که یکی از آنان از نظرها غایب می گردید از دو طرف مورد توجه واقع می شد: از یک طرف توجه توده ملت به سوی او معطوف می شد، مخصوصا بدان جهت که یکی از آثار و علائم مهدی که عبارت از غیبت باشد در او به وجود می آمد. از طرف دیگر، دستگاه خلافت نسبت به او حساسیت خاصی پیدا می کرد».^{۱۷۵} از آن جا که این مدعیان یا هواداران ایشان معتقد به حیات رهبر خود شدند اندیشه غیبت نیز درباره آنان صادق است؛ یعنی

^{۱۷۰} (۳). جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت، ص ۶۹.

^{۱۷۱} (۴). مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۲.

^{۱۷۲} (۵). ر. ک: جاسم حسین، همان، ص ۴۳، ۴۴، ۵۳ و ۸۶ به نقل از: کتاب الملاحم ابن عقده (نسخه خطی).

البته تلاش ما برای دست یابی به این نسخه بی نتیجه ماند. حتی نام کتاب الملاحم در میان تألیفات ابن عقده نیست!

^{۱۷۳} (۱). نام گروه زیادی از شیعیان که امروزه نیز طرفدارانی دارند و معتقدند پس از امام صادق علیه السلام فرزند او اسماعیل امام است. این فرقه از قدیم انشعابات فراوانی داشته و با نام های متعددی شناخته می شوند (ر. ک: شهرستانی، الملل و النحل، ص ۱۶۷ و ۱۹۱ و نوبختی، فرق الشیعه، ص ۶۷ به بعد).

^{۱۷۴} (۲). ر. ک: جوان آراسته، «قاضی نعمان و مذهب او»، هفت آسمان، ش ۹، ص ۴۷ و یا مجموعه مقالات «اسماعیلیه»، ص ۳۰۹.

^{۱۷۵} (۳). ابراهیم امینی، دادگستر جهان، ص ۱۶۷.

همه این فرقه‌ها معتقد به غیبت مهدی خود بودند و بسیار طبیعی است که نشانه‌های ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را بر او تطبیق دهند یا روایاتی بدین منظور بسازند. البته از این همه فرقه مدعی مهدویت که تا پیش از غیبت کبرا ظهور و بروز داشتند، تنها برخی اهمیت دارند و از نظر فعالیت و مدت حضور در تاریخ اسلام و همچنین از نظر تعداد طرفدار قابل توجه هستند؛ مانند عباسیان در اهل سنت و زیدیه و واقفه و اسماعیلیه در شیعه.

عباسیان و اسماعیلیه پیش از ظهور خود ده‌ها سال به دعوت مردم و حرکت‌های پنهانی روی آوردند و زیدیه و واقفه پس از تشکیل، با جدیت در راه تحقق اهداف و عقاید خود تلاش کردند. موضوع غیبت در هر چهار فرقه اهمیت داشت، چون عباسیان علاوه بر مخفی نگاه داشتن نام رهبر خود در طول نهضت، چهل روز یا دو ماه ابو العباس سفاح را که لقب و صفات مهدی به او داده شده بود در کوفه پنهان داشتند^{۱۷۶} و پس از بیعت با او گفتند ما این نهضت را به دست عیسی بن مریم علیه السلام خواهیم داد.^{۱۷۷}

زیدیه درباره بسیاری از امامان خود ادعای مهدویت و غیبت داشتند و محمد نفس زکیه که مهدی لقب داشت^{۱۷۸} سال‌ها از دید مردم مخفی بود.

اسماعیلیه معتقد بودند امامانشان مستورند و بعد از آنان قائم مهدی ظهور خواهد کرد.^{۱۷۹} دوره استتار آنان که پس از اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام آغاز شد تا ابتدای قرن چهارم یعنی حدود ۱۵۰ سال ادامه داشت. بعید نیست فعالیت‌ها و دعوت مخفی آنان بر محافل امامیه نیز تأثیر گذاشته باشد.

در ردیف اسماعیلیه و شاید مهم‌تر از آنان واقفه بودند که پس از شهادت امام کاظم علیه السلام به دلایلی که از جمله آنها سوء استفاده‌های مالی بود، امامت حضرت رضا علیه السلام را نپذیرفتند و ادعا کردند موسی بن جعفر علیه السلام همان مهدی است و در غیبت به سر می‌برد و گزارش شهادت آن حضرت را توجیه کردند. این انحراف که بسیاری از عالمان و راویان شیعه را در کام خود فرو برد، به چندین شعبه درونی تقسیم می‌شد^{۱۸۰} و مشکلات فراوانی را برای امامان بعدی به وجود آورد.^{۱۸۱} شیخ

^{۱۷۶} (۱). تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۲۳ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۸.

^{۱۷۷} (۲). تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۲۸.

^{۱۷۸} (۳). درباره مهدویت محمد ر. ک: سعد اشعری، المقالات و الفرق، ص ۴۳.

^{۱۷۹} (۴). شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۹۲.

^{۱۸۰} (۱). برای آگاهی از شعبه‌های واقفه و همچنین بزرگانی از امامیه و حتی اصحاب اجماع که مدتی گرفتار گرداب وقف شده و سپس برگشتند ر. ک: حبیب الناصری، الواقفیه دراسة تحليلیه، ج ۱، ص ۴۹-۵۱ و ۲۶۱-۳۹۲.

^{۱۸۱} (۲). از جمله این مشکلات طرح شبهاتی در رد امامت حضرت ابو الحسن الرضا علیه السلام و ائمه بعدی بود.

طوسی می‌نویسد: «اولین کسانی که قائل به وقف شدند علی بن ابی حمزه بطائی و زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی روایی بودند که به طمع اموال به دنیا رو کردند و گروهی را با پرداختن اموالی که خود به خیانت برداشته بودند با خود همراه نمودند ... یونس بن عبد الرحمن گفته است وقتی امام کاظم علیه السلام از دنیا رفت نزد نمایندگان آن حضرت اموال زیادی بود که طمع در آنها باعث شد در آن امام توقف کنند و وفاتش را انکار کردند (تا اموال را به امام بعدی نپردازند) و برای خود بردارند. نزد زیاد بن مروان هفتاد هزار دینار و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار بود. من که حقیقت امامت ابو الحسن رضا علیه السلام را دریافتم مردم را به او دعوت کردم؛ اما آن دو نفر بیست هزار دینار برای من فرستادند و پیغام دادند که دست از

ص: ۷۸

این کار بردار، ما تو را بی‌نیاز می‌کنیم! ولی من امتناع کردم و آنان بنای دشمنی با مرا گذاشتند.»^{۱۸۲}

این در حالی است که زیاد بن مروان و علی بن ابی حمزه از راویان مهم علائم ظهور هستند و از مجموع این روایات چنین برداشت می‌شود که بزرگان این فرقه روایاتی را ساخته یا دست‌کم تحریف کرده باشند؛^{۱۸۳} به ویژه که آنان از راویان امام صادق علیه السلام به شمار می‌رفتند و با نقل روایات فراوان، موقعیتی نزد شیعه کسب کرده بودند. کثرت تألیف‌های این فرقه در موضوع غیبت نشان از تلاش آنان برای اثبات عقیده خود و اثبات غیبت و مهدویت امام کاظم علیه السلام است. البته آنچه آنان در این کتاب‌ها نقل کرده‌اند همان احادیثی است که از رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام تا امام صادق علیه السلام درباره امام دوازدهم رسیده بود؛ لیکن طبیعی است که راویان واقفیه احادیثی را انتخاب کنند که با عقیده آنان سازگار است یا روایاتی را جعل کنند یا آنچه را از معصومین رسیده است به گونه‌ای تأویل و تفسیر کنند که عقیده انحرافی آنان را اثبات کند. امام هشتم درباره علی بن ابی حمزه فرموده است: او اخباری مانند سفیانی را به گونه‌ای نادرست تأویل می‌کرد.^{۱۸۴} این گروه هم‌چنین به روایاتی استدلال کرده‌اند که بزرگان امامیه درصدد پاسخ برآمدند.^{۱۸۵}

ص: ۷۹

اندیشه انتظار موعود در اسلام

این قیاما واسطی نامه‌ای به امام نوشت و گفت چگونه امام هستی ولی فرزند نداری؟! چون عقیق بودن برای امام نقص به شمار می‌آید) از این رو امام رضا علیه السلام فرزندش جواد را با برکت‌ترین مولود برای شیعه دانسته است (ر. ک: شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۷۷ - ۲۷۹).

^{۱۸۲} (۱). الغیبة، ص ۶۳ و ۶۴.

^{۱۸۳} (۲). در گزارشی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است: ابن ابی حمزه اخباری را تأویل کرد و در این کار به خطا رفت. آن‌گاه امام موضوع سفیانی را مثال می‌زند. با این‌که روایت قدری مغلق است لیکن از آن استفاده می‌شود که امثال علی بن ابی حمزه سخنان ائمه را به سود خود تفسیر کرده‌اند (حمیری، قرب الاسناد،

۳۵۱ و ۳۵۲ و برای اطلاع از بیان علامه مجلسی در مورد این گزارش ر. ک: بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۲۳ و ج ۴۹، ص ۲۶۷).

^{۱۸۴} (۳). حمیری، همان، ص ۳۵۱ و ر. ک: مجلسی، همان، ج ۲۶، ص ۲۲۳.

^{۱۸۵} (۴). شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۳ به بعد و شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۶۶ به بعد.

همان گونه که درباره مهدی و غیبت او عقاید انحرافی در میان مسلمانان وجود دارد اصل اندیشه انتظار نیز به انحراف کشیده شده است؛ بدین معنا که گروه‌هایی از مسلمانان در طول تاریخ در انتظار ظهور شخصی غیر از مهدی بوده‌اند و شاید هدف آنان مقابله با مهدی شیعیان بوده است. البته در این بحث به جای فرقه‌ها، با قبایلی روبه‌رو هستیم که هرکدام انتظار آمدن شخصی از قبیله یا طایفه خود را داشته‌اند.

از گزارش‌های تاریخی استفاده می‌شود اختلاف قبیله‌ای و تعصب نژادی که در جاهلیت رواج داشت و پس از رسول خدا بار دیگر به میان مسلمانان بازگشت، منشأ حوادث سرنوشت‌ساز و گاه خونباری شد. اعراب شمالی (مکه) با جنوبی‌ها (یمنی‌های ساکن مدینه) اختلاف داشتند و این اختلاف پس از اسلام در قالب گروه مهاجر و انصار ادامه یافت. گاهی هم از این دو گروه به عدنانی و قحطانی تعبیر می‌شود. این دسته‌بندی‌ها پس از روی کار آمدن بنی امیه شدت یافت و خلفای مروانی به آن دامن زدند و همین نزاع‌ها در خراسان اسباب پیروزی ابو مسلم و داعیان بنی عباس را فراهم کرد و بساط بنی امیه را برچید، زیرا در این منطقه عرب‌های قحطانی و عدنانی به رهبری جدیع بن علی و نصر بن سيار به نزاع پرداختند و ابو مسلم با استفاده از اختلاف آنان، اهداف خود را پیش برد. به این گونه نزاع‌ها در بسیاری از رویدادهای تاریخ اسلام برخورد می‌کنیم.

شکل جزئی‌تر این اختلاف‌ها در قالب طوایف ربیعه و مضر که دو برادر از فرزندان نزار بودند و قیس و تمیم از یک‌سو و کلب و ازد و کنده و قضاعه از سوی دیگر مطرح است. جالب این‌که از همه این قبایل و افراد منسوب به آنها در کتاب‌های ملاحم و فتن یاد می‌شود و نام آنها در روایات علائم ظهور نیز به چشم می‌خورد.^{۱۸۶} در تاریخ اسلام نیز گزارش‌هایی مبنی بر انتظار برخی از این قبایل

ص: ۸۰

نسبت به فردی از طایفه خود به عنوان موعود وجود دارد؛ مثلاً وقتی عبد الرحمن بن محمد بن اشعث علیه بنی امیه قیام کرد، ادعا نمود همان قحطانی است که یمانی‌ها در انتظارش هستند.^{۱۸۷} از این گزارش استفاده می‌شود که یمانی‌ها (یمانی‌ها) در انتظار شخصی از منطقه خود و از خاندان جد مشترک خود قحطان بوده‌اند. از این رو به نام قحطانی و یمانی در کتب ملاحم و در روایات نشانه‌های ظهور، زیاد برخورد می‌کنیم. از مأمون عباسی نقل شده است که قبیله قضاعه در انتظار سفیانی هستند.^{۱۸۸} یکی از مستشرقان از انتظار تمیمی‌ها و کلبی‌ها پرده برداشته می‌گوید: «همان گونه که یمانی‌ها منتظر قحطان هستند مضری‌ها معتقد به شخصی از قبیله بنی تمیم می‌باشند که نام او مشخص نیست؛ ولی انتظار او را دارند.

^{۱۸۶} (۱). برای نمونه: درباره قحطانی ر. ک: ابن طاووس، التشریف بالمنن، ص ۷۷؛ درباره پرچم‌های کنده و -- قیس ر. ک: شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۴۹؛ درباره

کلبی‌ها ر. ک: یوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۴۶ و ۶۹. نام یمانی و شعیب بن صالح تمیمی نیز در کتب علائم و ملاحم فراوان است.

^{۱۸۷} (۱). مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۲۷۲

^{۱۸۸} (۲). تاریخ طبری، ج ۸، ص ۶۵۲.

هم‌چنین پیش‌گویی‌هایی درباره شخصی از بنی کلب وجود دارد که افراد این قبیله انتظارش را می‌کشند.^{۱۸۹} گرچه «فان فلوتن» که نویسنده این مطالب است، منبع آن را ذکر نکرده؛ ولی نگاهی به روایات ملاحم و نشانه‌های ظهور به خصوص در منابع اهل سنت به خوبی این سخن را تأیید می‌کند؛ مثلاً شعیب بن صالح که در روایت‌های علائم، فراوان از او یاد می‌شود از قبیله بنی تمیم است و پیوسته تصریح می‌شود که مردی از بنی تمیم به نام شعیب بن صالح فرماندهی لشکر خراسانی‌ها یا لشکر پرچم‌های سیاه را بر عهده خواهد داشت.^{۱۹۰} حارث بن سریج نیز که در برابر

ص: ۸۱

بنی امیه ایستاد و به عنوان صاحب پرچم‌های سیاه از خراسان قیام کرد^{۱۹۱} از قبیله تمیم است؛ چنان‌که سفیانی را از قبیله کلب می‌دانند.^{۱۹۲} توجه به این نکته لازم است که نسل ابو سفیان در یزید بن معاویه ادامه یافت و مادر یزید از قبیله کلب بود.

به‌هرحال اندیشه مهدویت، غیبت و انتظار در میان مسلمین انگیزه‌ای جدی برای جعل یا تحریف در موضوع مهدویت و نشانه‌های ظهور مهدی بوده است.

ص: ۸۳

گفتار ششم: مروری بر نشانه‌های ظهور

درباره تعداد و عناوین نشانه‌های ظهور در منابع قدیم و جدید اختلاف نظر فراوان است، چون بیشتر مؤلفان فهرستی از علائم ارائه نکرده و آنها را در قالب روایت بیان نموده‌اند. شاید تنها منبع کهن و معتبری که در کنار نقل روایات لیستی از نشانه‌ها هم به دست داده است، کتاب ارشاد شیخ مفید باشد. نعمانی و شیخ طوسی در کتاب‌های الغیبه و شیخ صدوق در کمال الدین و هم‌چنین صاحبان کتاب‌های ملاحم و فتن مانند ابن حماد، ابن منادی و ابن طاووس تنها به نقل احادیث اکتفا کرده و از دسته‌بندی و یا شمارش جمعی نشانه‌ها خودداری نموده‌اند. بنابراین کار شیخ مفید در میان منابع متقدم و معتبر شیعه استثناست و از این رو ادامه این گفتار به بیان فهرست ارائه شده توسط وی اختصاص یافته است.

پس از او مقدسی شافعی در عقد الدرر فصلی از کتابش را به مجموع نشانه‌ها اختصاص داده و اربلی در کشف الغمه همان فهرست شیخ مفید را آورده است. در میان کتب جدید نیز این روش کمتر به چشم می‌خورد بلکه آنها هم به ذکر چند علامت اکتفا کرده و از نام بردن مجموعه آنها خودداری کرده‌اند. شاید علت این

^{۱۸۹} (۳). فان فلوتن، السیادة العربیة، ترجمه حسن ابراهیم حسن (از فرانسه به عربی)، ص ۱۲۲.

^{۱۹۰} (۴). ابن حماد، الفتن، ص ۲۱۳ به بعد.

^{۱۹۱} (۱). تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۱.

^{۱۹۲} (۲). ر. ک: ابن حماد، همان، ص ۱۸۹ و محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۲.

امر زیادی علائم ظهور است و حجم آن با کتاب‌هایی که درباره امام عصر علیه السلام نوشته می‌شود تناسب ندارد، مگر آن‌که کتابی مستقل به نشانه‌ها بپردازد. با این حال مؤلف اعیان الشیعه ذیل نام امام دوازدهم نسبت به دیگران تفصیل بیشتری داده و هفتاد نشانه را با ذکر نمونه‌هایی از احادیث آورده است.^{۱۹۳} اخیراً کتابی با عنوان مأتان و خمسون علامه منتشر شده و مؤلف آن ۲۵۰ نشانه برای ظهور را جمع آوری کرده است.^{۱۹۴}

چنان‌که گفته شد، درباره تعداد نشانه‌ها نیز قول ثابتی وجود ندارد. آن‌چه شیخ مفید با توجه به اصول روایی پیش از خود فهرست کرده و ما را از شمارش کتاب‌های الغیبه و کمال الدین بی‌نیاز می‌کند، کمتر از ۴۵ نشانه است. شمارش کتاب عقد الدرر به حدود چهل مورد می‌رسد. این ارقام در طول زمان افزایش یافته و نمونه آن ذکر ۲۵۰ نشانه برای ظهور است که به روایاتی از منابع معتبر و غیر معتبر و راویانی ضعیف و مجهول استناد شده است. کتاب‌هایی مانند الزام الناصب، بیان الائمه، نوائب الدهور، معجم الملاحم و الفتن و ترجمه آن با نام یأتی علی الناس زمان ... نیز در این سمت‌وسو قلم زده‌اند.

علت این فراوانی و افزایش را باید در اهتمام و علاقه مفرط به موضوع علائم، راه یافتن جعل و تحریف به روایات آن، بی‌توجهی به شناخت منابعی که آنها را گزارش کرده و عدم نقد و بررسی این روایات دانست. گویا هرچه زمان پیش رفته و حوادثی مهم روی داده است، مواردی از نشانه‌ها بر آن رویداد تطبیق شده و اضافاتی نیز در آنها صورت گرفته است؛ مثلاً تا قرن هفتم از نشانه‌هایی که بر ظلم

و ستم ناشی از حمله مغول (۶۱۶-۶۵۶ ق)^{۱۹۵} تطبیق شود کمتر سخن گفته‌اند؛ اما مؤلف عقد الدرر که کتابش را در سال ۶۸۵ ق به پایان رسانده^{۱۹۶} با تفصیل بیشتری درباره خروج کافری که از مشرق می‌آید و حکومت بنی عباس را سرنگون می‌کند و از خصوصیات مغولان (بدون ذکر نام آنان) و حملات مکرر و خونبار آنان به عنوان نشانه‌های ظهور سخن گفته است.

شبیه این مطلب را درباره دیگر حوادث مهم تاریخی نیز مشاهده می‌کنیم. در آستانه پیروزی انقلاب بزرگ ملت مسلمان ایران به رهبری حضرت امام خمینی قدس سره به این نشانه‌ها دامن زده شد و هر از چندگاه روایتی به رویدادی تطبیق گشت. امروزه هم این تطبیق‌ها و گاه تحریف‌ها ادامه دارد و حتی درباره آن کتاب منتشر می‌شود؛ آخرین این تطبیق‌ها را در حمله کشورهای غربی به عراق دیدیم و از آن‌جا که در روایات ملاحم و علائم از شهرهای عراق و شام و حمله اهل کتاب نیز سخن گفته شده

^{۱۹۳} (۱). سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۷۱-۸۱. این بخش از کتاب اعیان الشیعه توسط مؤسسه طور ترجمه و یک‌بار با نام برستغ آرمان‌ها و بار دیگر با نام آشنایی با امام زمان منتشر شده است.

^{۱۹۴} (۲). مشخصات این اثر در کتاب‌شناسی آمده است.

^{۱۹۵} (۱). البته حمله مغولان پس از سقوط بغداد (سال ۶۵۶ ق) نیز ادامه یافت.

^{۱۹۶} (۲). یوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۳۴۹.

است، برخی افراد با اطمینان خاصی از نزدیکی ظهور سخن گفتند و علت آن را رویدادهای مربوط به جنگ امریکا با عراق دانستند.

فهرست نشانه‌های ظهور در کتاب ارشاد

پیش از پرداختن به فهرست نشانه‌ها در کتاب ارشاد ذکر چند نکته لازم است:

۱. با این‌که فهرست موجود در این کتاب نسبتاً کامل است اما نشانه‌های دیگری هم در احادیث می‌توان یافت که شیخ مفید ذکر نکرده است. با این حال به جهت اهمیت و قدمت این کتاب به آن‌چه در آن ذکر شده است اکتفا می‌کنیم. ضمن این‌که هدف این گفتار تنها مروری بر نشانه‌هاست و استقصای همه آنها مستلزم مطالعه تمام روایات علائم و مراجعه به منابع متعدد است.

ص: ۸۶

۲. گزارش شیخ مفید درباره مجموعه نشانه‌های ظهور به منزله پذیرفتن آنها از سوی او نیست بلکه فقط به قصد جمع‌آوری و تذکر آنها را برشمرده است، چون در ابتدا و انتهای کلام خود می‌گوید: خبرهایی درباره علامت‌های ظهور قائم رسیده (اما) خداوند به آن‌چه خواهد شد آگاه‌تر است و من بنابر آن‌چه در کتب پیشینیان بوده آنها را ذکر کردم.^{۱۹۷} به نظر می‌رسد خود مؤلف نیز درباره این نشانه‌ها تردید داشته است. اربلی پس از نقل کلمات شیخ مفید می‌نویسد: «بی‌شک برخی از این حوادث از نظر عقل و علم نجوم محال است و به همین جهت شیخ مفید در پایان کلامش عذرخواهی می‌کند. به نظر من اگر سند این روایات درست باشد و آنها از پیامبر و امام نقل شده باشد باید پذیرفت ... و خدا آگاه‌تر است.»^{۱۹۸}

۳. آن‌چه شیخ مفید فهرست کرده براساس اطلاعاتی است که از کتاب‌های پیشینیان جمع‌آوری و ارائه کرده است. بنابراین، مستند همه آنها در دست ما نیست، ولی آن‌چه روشن است این‌که بسیاری از آنها در تاریخ اسلام اتفاق افتاده و احتمالاً پیش‌بینی رویدادهای آینده از سوی معصومان به شمار می‌رود؛ زیرا شیخ مفید در زمانی می‌زیست که هنوز عباسیان بر سر کار بودند و انتظار قیام بنی امیه در برابر آنان بعید نبود؛ به خصوص که امویان در اندلس حکومتی مستقل داشتند و تهدیدی برای عباسیان به شمار می‌رفتند؛ چنان‌که در آن زمان اختلاف بنی عباس به عنوان نشانه ظهور می‌توانست معنادار باشد. مناطقی چون کوفه و مصر و خراسان و شام و روم موقعیت مهمی داشتند و خروج پرچم‌های سیاه از سوی خراسان بر نهضت عباسیان تطبیق قطعی نمی‌شد. از این‌رو، نمی‌توان بر این عالم بزرگ شیعه یا دیگر بزرگانی چون نعمانی و صدوق و طوسی خرده گرفت که چگونه این مطالب

ص: ۸۷

^{۱۹۷} (۱). الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸ و ۳۷۰.

^{۱۹۸} (۲). کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۵۶.

را به عنوان علامت ظهور قائم علیه السّلام تلقی و گزارش کرده‌اند، بلکه اقتضای آن زمان چنین بوده است؛ اما امروزه ما با دید دیگری به این روایات نگاه می‌کنیم.

شیخ مفید در ادامه شرح حال امام دوازدهم بابی با عنوان «علامت‌های قیام قائم علیه السّلام» گشوده و مطالب زیر را آورده است:^{۱۹۹}

«درباره نشانه‌های انقلاب قائم مهدی علیه السّلام و رویدادهایی که پیش از آن رخ خواهد داد خبرهایی وارد شده است. برخی از این نشانه‌ها عبارت‌اند از:

۱. خروج سفیانی

۲. کشته شدن حسنی

۳. اختلاف بنی عباس در حکومت

۴. گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن برخلاف معمول

۵. فرو رفتن سرزمین بیداء

۶. فرو رفتن زمینی در مغرب و فرو رفتن زمینی در مشرق

۷. راکد ماندن (عدم حرکت) خورشید از ظهر تا عصر

۸. طلوع خورشید از مغرب

۹. قتل نفس زکیّه در بیرون کوفه با هفتاد تن از صالحان

۱۰. بریده شدن سر مردی هاشمی بین رکن و مقام

۱۱. خرابی دیوارهای مسجد کوفه

۱۲. آمدن پرچم‌های سیاه از سمت خراسان

۱۳. خروج یمانی

^{۱۹۹} (۱). شماره‌ها در کتاب الارشاد نیست.

۱۴. ظهور مغربی در مصر و تسلط او بر شامات

۱۵. استقرار ترکان در جزیره (بین دجله و فرات)

ص: ۸۸

۱۶. فرود آمدن رومیان در رمله

۱۷. طلوع ستاره‌ای در مشرق که مانند ماه نور دهد و سپس هلالی شکل شود.

۱۸. آشکار شدن سرخی در آسمان

۱۹. آتشی که به‌طور عمودی در مشرق ظاهر شود و سه یا هفت روز در آسمان بماند.

۲۰. آزادی عرب و تسلط بر شهرها و خارج شدن از حاکمیت عجم‌ها

۲۱. کشته شدن فرمانروای مصر به دست مصریان

۲۲. خرابی شام و ظهور پرچم‌های سه‌گانه در آن

۲۳. ورود پرچم‌های قیس و عرب به مصر و پرچم‌های کنده به خراسان

۲۴. ورود لشکری از سمت مغرب تا آستانه حیره

۲۵. آمدن پرچم‌های سیاه از مشرق همانند آن

۲۶. شکاف در رودخانه فرات و جاری شدن آب در کوچه‌های کوفه

۲۷. خروج شصت دروغ‌گوی مدعی نبوت

۲۸. خروج دوازده نفر از فرزندان ابو طالب که ادعای امامت دارند.

۲۹. سوزاندن یکی از بزرگان بنی عباس بین جلولاء و خاتقین

۳۰. ساخته شدن پلی در بغداد نزدیکی کرخ

۳۱. بادی سیاه و زلزله‌ای در بغداد

۳۲. ترسی که همه مردم عراق را فراگیرد.

۳۳. مرگی وحشتناک در عراق

۳۴. مرگ و میر و قحطی

۳۵. هجوم ملخ‌ها

۳۶. کمی محصول

ص: ۸۹

۳۷. نزاع دو گروه از عجم و خونریزی فراوان میان آنان

۳۸. خارج شدن بندگان از اطاعت صاحبان خود و کشتن آنان

۳۹. تبدیل شدن گروهی از بدعت‌گذاران به بوزینه و خوک

۴۰. تسلط بندگان بر شهرهای بزرگان

۴۱. آوازی از آسمان که همه اهل زمین بشنوند.

۴۲. آشکار شدن صورت و دستی از آسمان

۴۳. برگشت برخی مردگان به دنیا

این نشانه‌ها با ۲۴ باران پیاپی پایان می‌یابد و زمین پس از خشکسالی جان می‌گیرد و برکات خود را بازمی‌یابد و هرگونه مریضی از معتقدان به مهدی علیه السلام برطرف می‌شود. آن‌گاه متوجه ظهور آن حضرت در مکه می‌شوند و به یاری او می‌روند. برخی از این حوادث، حتمی و برخی مشروط هستند و خداوند به آن‌چه می‌شود دانایتر است. آن‌چه ذکر کردیم براساس مطالبی بود که در اصول (کتاب‌های پیشینیان) وجود دارد و آثار منقول بر آن دلالت می‌کند.^{۲۰۰}

آن‌چه گذشت، مجموعه‌ای از علائم ظهور است که شیخ مفید یک‌جا ذکر کرده است، ولی بی‌شک در منابع دیگر به‌طور پراکنده می‌توان به مواردی دیگر دست یافت، لیکن همان‌گونه که گفته شد پیش از شیخ مفید کسی به بیان چنین فهرستی دست نزده است. نوشتار حاضر درصدد بررسی همه این نشانه‌ها نیست، تنها تعدادی از آنها که به نظر می‌رسد در گذشته اتفاق افتاده یا برخی آن را تاریخی دانسته‌اند بررسی می‌شود. از این میان مشهورترین نشانه‌ها ظهور سفیانی، کشته شدن نفس زکیّه، آشکار

^{۲۰۰} (۱). الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸ - ۳۷۰.

شدن پرچم‌های سیاه از خراسان، طلوع خورشید از مغرب و خروج خراسانی و حسنی است که به تفصیل از آنها بحث خواهد شد.

ص: ۹۰

موارد دیگری هست که به نظر می‌رسد نشانه ظهور مهدی علیه السلام نباشد، بلکه پیش‌گویی حوادث آینده به شمار می‌رود؛ مانند خروج بندگان از اطاعت اربابان خود و کشتن آنان که می‌توان آن را بر جریان قیام زنگیان بصره و آشوب پانزده ساله آنها (۲۵۵-۲۷۰ ق)^{۲۰۱} تطبیق کرد. فرو رفتن زمین و زلزله‌ها و خرابی‌ها هم مطلبی نیست که در تاریخ بی‌سابقه باشد و لازم نیست آن را نشانه ظهور بدانیم، ضمن این‌که بسیاری از این موارد نیز صحیح می‌باشد و پیش‌گویی یا پیش‌بینی معصومان درباره حوادث آینده و به عبارتی ملاحم است نه نشانه ظهور.

ص: ۹۱

گفتار هفتم: آمیختگی نشانه‌های ظهور و اشراف الساعه

«اشراف» جمع «شرط» به معنای علامت و «الساعه» یکی از نام‌های قیامت است.

این ترکیب تنها یک‌بار در قرآن به کار رفته^{۲۰۲} و مقصود از آن نشانه‌های قیامت است. یکی از مطالبی که با موضوع علائم ظهور ارتباط نزدیک دارد، روایاتی است که درباره نشانه‌های قیامت سخن می‌گویند. در بسیاری از منابع روایی اهل سنت و برخی جوامع حدیثی شیعه، نشانه‌های ظهور مهدی علیه السلام با علامت‌های نزدیک شدن و برپایی قیامت آمیخته و برخی نشانه‌هایی که به علائم ظهور مشهورند نشانه قیامت دانسته شده است. حتی گاهی از اصل ظهور مهدی به عنوان علامت قیامت یاد می‌شود. به‌طور کلی صاحبان جوامع حدیثی اهل سنت بابت «اشراف الساعه» گشوده‌اند و در دوره‌های متأخر کتاب‌های مستقلی با همین عنوان عرضه شده‌اند.^{۲۰۳} در این‌جا به مقایسه مواردی از این علامت‌ها در منابع دو فرقه می‌پردازیم:

ص: ۹۲

نزول حضرت عیسی علیه السلام و ظهور دجال که به نشانه ظهور مهدی علیه السلام شهرت دارند، در غالب منابع اهل سنت نشانه قیامت معرفی می‌شوند.^{۲۰۴}

^{۲۰۱} (۱) مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۹۴-۱۹۵.

^{۲۰۲} (۱) إِنْ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا. E محمد (۴۷) آیه ۱۸.

^{۲۰۳} (۲) نام تعدادی از این کتاب‌ها در گفتار اول از فصل اول گذشت.

^{۲۰۴} (۱) ر. ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۶؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۴ و ۶۶۶ و ابن حماد، الفتن، ص ۳۵۶. این روایات به شماره‌های ۸۱ و ۸۲ در گفتار چهارم فصل دوم آمده است.

شیخ مفید طلوع خورشید از مغرب، فرو رفتن زمینی در مشرق و مغرب را ذیل نشانه‌های ظهور آورده است،^{۲۰۵} ولی این سه در احادیث اهل سنت از نشانه‌های قیامت به شمار می‌روند.^{۲۰۶} هم‌چنین در موضوع نشانه‌های ظهور از ترکان و رومیان سخن به میان آمده است که در منابع اهل سنت به عنوان نشانه‌های قیامت یاد می‌شود.^{۲۰۷}

مطالعه روایات علائم ظهور و در کنار آن احادیث اشراف الساعه به خوبی نشان‌دهنده شباهت آن دو دسته اخبار به یک‌دیگر است. علت این امر را در چند مطلب می‌توان جست‌وجو کرد: یکی این‌که در برخی روایات کلمه «الساعه» به ظهور مهدی علیه السلام تأویل شده^{۲۰۸} و راه استفاده روایات اشراف الساعه برای نشانه‌های ظهور باز شده است. یکی از نویسندگان معاصر احادیث اشراف الساعه را در باب علائم ظهور آورده، می‌نویسد: «از آن‌جا که در برخی از روایات، الساعه به ظهور حضرت تأویل شده روایات اشراف الساعه را به نشانه‌های ظهور تفسیر کردیم.»^{۲۰۹}

دوم، تعبیرهای برخی روایات این تصور را ایجاد کرده که زمان ظهور مهدی نزدیک زمان برپایی قیامت است. به نظر می‌رسد احادیثی با این مضمون که: «اگر

ص: ۹۳

یک روز از دنیا هم باقی مانده باشد مهدی خواهد آمد» یا «قیامت برپا نمی‌شود مگر این‌که مردی از اهل بیت من قیام می‌کند»^{۲۱۰} زمینه‌ای برای آمیختن نشانه‌های ظهور با اشراف الساعه شده باشد. در صورتی که مراد از این احادیث تأکید بر قیام مهدی و قطعی بودن آن است نه این‌که این حرکت نزدیک به قیامت یا آخرین روزهای جهان رخ می‌دهد.

سوم، ارتباط مهدی با پایان تاریخ است. همه انسان‌ها با هر دین و آیینی معتقدند پایان درخشان تاریخ با ظهور منجی عدالت‌گستر همراه است و پایان قیام هم با قیامت است. به نظر می‌رسد این ذهنیت‌ها باعث شده است برخی راویان یا محدثان نیز در نقل معنا تسامح کرده و به خاطر مرادف دانستن اشراف الساعه با علائم ظهور آن دو را به جای یک‌دیگر به کار برند.

^{۲۰۵} (۲). الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸.

^{۲۰۶} (۳). مسند احمد، ج ۴، ص ۶ و صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۷.

^{۲۰۷} (۴). ر. ک: شیخ مفید، همان و مقایسه کنید با ابن حماد، الفتن، ص ۴۶۱.

^{۲۰۸} (۵). معجم احادیث المهدی، ج ۵، ص ۳۹۵، ۴۰۵ و ۴۱۱.

^{۲۰۹} (۶). نجم الدین طوسی، چشم‌اندازی به حکومت مهدی، ص ۲۹ و ر. ک: ص ۱۵.

^{۲۱۰} (۱). شیخ طوسی، الغیبة، ص ۱۸۰-۱۸۲؛ ابن طاووس، التشریف بالمنن، ص ۴۰۰؛ معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۵۷۵ و لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

چهارم، نزدیکی الفاظ و معانی قیام و قیامت و قائم نیز می‌تواند دلیلی دیگر بر خلط علائم ظهور با نشانه‌های قیامت باشد. چنان‌که در ابتدای حدیثی از کتاب الغیبة می‌خوانیم: «لا تقوم القيامة حتى...» یعنی قیامت به پا نمی‌شود مگر نشانه‌هایی محقق شود. در نسخه‌ای از این کتاب به جای «القیامة» واژه «القائم» وجود دارد.^{۲۱۱}

ص: ۹۵

فصل دوم: نشانه‌های تاریخی ظهور

ص: ۹۷

گفتار اول: رایات سود

یکی از نشانه‌هایی که برای ظهور شمرده می‌شود پرچم‌های سیاهی است که از سوی خراسان آشکار می‌شود و مقدمات ظهور را اعلام می‌کند. این مطلب در منابع اهل سنت به خصوص کتاب الفتن ابن حماد به صورت گسترده‌ای وجود دارد؛ ولی در منابع شیعه به ندرت یافت می‌شود و آنچه درباره این نشانه روایت می‌شود از منابع اهل سنت یا از راویان آنان است. در کتاب نعمانی تنها چهار روایت از راویان شیعه درباره رایات سود (پرچم‌های سیاه) وجود دارد.^{۲۱۲} از این میان دو مورد ارتباطی با ظهور مهدی ندارد و دو روایت محل بحث است که به تفصیل خواهد آمد.

شیخ صدوق درباره این نشانه مطلبی ندارد و تنها روایت شیخ طوسی هم از نعیم بن حماد صاحب کتاب الفتن است. بنابراین، در منابع کهن شیعی این روایات فراوان نیست و آنچه در منابع متأخر به چشم می‌خورد از منابع یا راویان

ص: ۹۸

اهل سنت نقل می‌شود. حتی برخی از روایات که سندشان به امام باقر علیه السلام می‌رسد، اولین بار در کتاب الفتن ابن حماد آمده‌اند. از آن‌جا که منبع اصلی روایات پرچم‌های سیاه این کتاب می‌باشد^{۲۱۳} لازم است به بررسی این اخبار در آن منبع بپردازیم.

در کتاب الفتن ابن حماد در چندین باب از پرچم‌های سیاه سخن به میان آمده است:

۱. باب نشانه‌های سقوط بنی امیه

^{۲۱۱} (۲). نعمانی، الغیبة، ص ۱۴۹.

^{۲۱۲} (۱). همان، ص ۱۴۹، ۲۰۳، ۲۶۰ و ۲۶۵.

^{۲۱۳} (۱). دیگر منابع اهل سنت هم اگر از نعیم بن حماد نقل نکنند روایاتشان همانند روایات اوست.

۲. باب خروج بنی عباس

۳. باب پرچم‌های سیاه مهدی پس از پرچم‌های بنی عباس

۴. سفیانی و پرچم‌های سیاه

تعدادی از احادیث این باب‌ها هیچ ارتباطی با نشانه‌های ظهور ندارند، اما از آن‌جا که در آنها به ظهور پرچم‌های سیاه اشاره شده، لازم است بررسی شود. در احادیث دیگری از این پرچم‌ها به عنوان علائم ظهور مهدی یاد شده است. از این‌رو، در دو بخش به بررسی احادیث رایات سود (پرچم‌های سیاه) می‌پردازیم:

بخش اول: احادیثی از کتاب الفتن که سخن از پرچم‌های سیاه گفته، ولی از مهدی نام نبرده است. این احادیث به اندازه‌ای است که ذکر همه آنها در این‌جا ممکن نیست و از طرف دیگر، مضمون آنها در بسیاری موارد مشابه است. از این‌رو، به بررسی تعدادی از آنها اکتفا می‌کنیم.

پیش از بررسی این اخبار لازم است به این نکته اشاره شود که شعار حکومت بنی عباس و شروع نهضت آنان با پرچم‌های سیاه بوده و در منابع تاریخی عنوان مسوده (سیاه‌جامگان) و رایات سود (پرچم‌های سیاه) درباره بنی عباس فراوان به کار رفته است.

ص: ۹۹

مورخان می‌گویند: عباسیان به تقلید از رسول خدا یا امیر مؤمنان علیه السلام که در جنگ‌ها پرچم سیاه برمی‌افراشتند یا به نشانه عزاداری برای کسانی که به دست بنی امیه کشته شده بودند، شعار خود را لباس و بیرق سیاه قرار دادند. رهبر عباسیان به ابو مسلم دستور داد با افروختن آتش بر فراز کوه‌ها و افراشتن پرچم‌های سیاهی قیام خود را آغاز نماید.^{۲۱۴} گفته شده هفتاد هزار پیاده و سواره که پرچم سیاه در دست داشتند به فرماندهی ابو مسلم خراسانی حرکت خود را از مرو (مرکز خراسان) شروع و تا کوفه پیش‌روی کردند.^{۲۱۵} هم‌زمان در عراق افرادی غیر از عباسیان لباس سیاه پوشیده و پرچم سیاه برافراشتند و به نبرد با بنی امیه پرداختند.^{۲۱۶} مردم به هر صورت ممکن لباس‌های خود را مشکی کردند و حتی اهل شام که دشمن عباسیان بودند به سیاه‌پوشی روی آوردند.^{۲۱۷} در ادامه این گفتار از سیاه‌پوشی عباسیان و پرچم‌های سیاه آنان بیشتر سخن خواهیم گفت.

۱. رایات بدون عنوان مهدی

^{۲۱۴} (۱). تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۵۶: اخبار الدولة العباسیه، ص ۲۴۵ و ابن کثیر، البدایة و النهایه، ج ۱۰، ص ۳۰.

^{۲۱۵} (۲). ابن عمرانی، الانباء، ص ۵۹.

^{۲۱۶} (۳). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۷.

^{۲۱۷} (۴). تاریخ طبری، ج ۷، ص ۶۳۱ و ۴۴۰.

اکنون به بررسی تعدادی از روایات که در موضوع پرچم‌های سیاه وارد شده و در آنها نامی از مهدی و ظهور او نیست می‌پردازیم:

(۱) ولید بن مسلم از ابو عبده مشجعی از ابو امیه کلبی در زمان خلافت یزید بن عبد الملک نقل کرده است که پیرمردی که جاهلیت را درک کرده بود چنین خبر داد: «پس از مرگ هشام مردی جوان بر شما حاکم می‌شود که

ص: ۱۰۰

حقوق را افزایش می‌دهد، مردی از اهل بیتش او را می‌کشد ... سپس مرین از آن‌سوی - اشاره کرد به جزیره - می‌آید و به زور حکومت را می‌گیرد پس از او پرچم‌های سیاه خواهد آمد».^{۲۱۸}

این نقل اولاً، موقوف^{۲۱۹} است و اعتبار ندارد. ثانیاً، پیش‌گویی قیام بنی عباس است؛ زیرا مردی که پس از هشام بن عبد الملک به حکومت رسید و حقوق را افزایش داد ولید بن یزید بن عبد الملک (ولید دوم) بود^{۲۲۰} و مردی از خاندانش که او را کشت پسر عمویش یزید بن ولید بن عبد الملک (یزید سوم) بود.^{۲۲۱} آن‌که از سوی جزیره می‌آید و به زور حکومت را می‌گیرد، مروان حمار است^{۲۲۲} که پس از مرگ یزید سوم بر شام مسلط شد. مراد از جزیره، موصل و احتمال قوی «مرین» همان مروان است.

(۲) ضمره بن ربیع از عبد الواحد از زهری نقل می‌کند: به من خبر رسیده است پرچم‌های سیاه از خراسان خواهند آمد و وقتی از گردنه خراسان بگذرند اسلام را نفی می‌کنند. بازگشت آنان به دست پرچم‌های عجم از مغرب است.^{۲۲۳}

ص: ۱۰۱

سند این خبر هم به معصوم نمی‌رسد و موقوف است، ضمن این‌که ممکن است بنی امیه از زبان راوی دربار خود (زهری) آن را ساخته باشند تا ظهور بنی عباس را مخالف با اسلام قلمداد نمایند.

^{۲۱۸} (۱). «عن ابی امیه الکلبی حدثهم فی خلافة یزید بن عبد الملک عن شیخ لهم ادرك الجاهلیة قال یلکم بعد موت هشام رجل منهم شاب یعطی الناس عطایا لم یعطه احد قبله فینشی به رجل من اهل بئته خفی لم ذکر فیقته ... ثم یأتیکم مرین من هاهنا و اشار الی الجزیره فیأخذها بسیفه قسراً ثم یأتیکم بعد مرین الرايات السود یسیلون علیکم سیلاً» (الفتن، ص ۱۲۷، ح ۵۲۵ و ر. ک: ح ۵۲۶).

^{۲۱۹} (۲). موقوف به روایتی گفته می‌شود که سند آن به رسول خدا نرسد و صحابه آن را گفته باشند.

^{۲۲۰} (۳). تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۱۷.

^{۲۲۱} (۴). همان، ج ۷، ص ۲۳۱ به بعد.

^{۲۲۲} (۵). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۸.

^{۲۲۳} (۶). «عن الزهری قال بلغنی ان الرايات السود تخرج من خراسان فاذا هبطت من عقبه خراسان هبطت تنفی الاسلام فلا یردها الا رايات الاعاجم من اهل المغرب» (الفتن، ص ۱۳۰، ح ۵۳۲ و ابن طاووس، التشریف بالمنن، ص ۸۴ به نقل از: الفتن).

(۳) عبد الله بن مروان از ارطاة بن منذر از تبع از کعب الاحبار نقل کرده است: روزگار به پایان نمی‌رسد مگر پرچم‌های سیاه بنی عباس از مشرق بیرون آید.^{۲۲۴}

این خبر گذشته از این‌که از معصوم صادر نشده، راوی آن کعب الاحبار تازه مسلمان است که حتی از نظر اهل سنت متهم است. ضمن این‌که در متن آن به نام بنی عباس تصریح شده و به فرض صحت، پیش‌گویی دولت آنان است. اخبار بعدی نیز همین‌گونه است:

(۴) از ابن عباس و ابو هریره نقل شده است که وقتی پرچم‌های سیاه آمدند ایرانیان را احترام کنید چون دولت شما با آنان است.^{۲۲۵}

چنان‌که گفته شد تأسیس دولت بنی عباس به دست ایرانیان بود و آنان مدت‌ها در دربار این خلفا مسئولیت‌های کلیدی هم‌چون وزرات داشتند.

(۵) در نقل ابو هریره از رسول خدا آمده است: پرچم‌های سیاه از خراسان بیرون می‌آیند و هیچ‌چیز مانع آنها نیست تا آن‌که در بیت المقدس نصب شوند.^{۲۲۶}

ص: ۱۰۲

با این‌که این حدیث از ابو هریره نقل شده ممکن است درست و حاکی از پیش‌گویی حضور بنی عباس در قدس باشد. توضیح این مطلب ذیل خبر بعدی می‌آید.

(۶) ابو هریره از علی بن ابی طلحه نقل کرده است: با پرچم‌های سیاه بزرگی وارد دمشق خواهند شد و کشتار عظیمی خواهند کرد. شعار آنان «بکش بکش» است.^{۲۲۷}

این خبر با آنچه در تاریخ رخ داده مطابق است، چون پس از استقرار لشکر خراسان در کوفه، سفاح اولین خلیفه عباسی، آنان را به فرماندهی عمویش عبد الله بن علی به شام فرستاد و کشتار عظیمی از بنی امیه به راه انداختند.^{۲۲۸} از آن‌جا که بسیاری از این لشکریان ایرانی بودند شعار آنان به فارسی بیان شده است.

(۷) سعید ابو عثمان از جابر جعفی از ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) نقل می‌کند:

^{۲۲۴} (۱) «تبع عن کعب قال لا تذهب الایام حتی یرج لبنی العباس رایات سود من قبل المشرق» (الفتن، ص ۱۳۳، ح ۵۴۹).

^{۲۲۵} (۲) «عن ابن عباس و ابی هریره: اذا اقبلت الرايات السود فاکرموا الفرس فان دولتکم معهم» (معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۳۹۳ به نقل از: خطیب بغدادی).

^{۲۲۶} (۳) «قال رسول الله: تخرج من خراسان رایات سود لا یردها شیء حتی تنصب بایلها یعنی بیت المقدس» (الفتن، ص ۱۳۹، ح ۵۶۹).

^{۲۲۷} (۱) «عن علی بن ابی طلحه قال: یدخلون دمشق برایات سود عظام فیتقلون فیها مقتلة شعار هم بکش بکش» (ابن حماد، الفتن، ص ۱۳۴، ح ۵۵۱).

^{۲۲۸} (۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۰.

وقتی سال ۱۲۹ برسد و بنی امیه اختلاف کنند و حمار جزیره بر شام چیره شود، پرچم‌های سیاه در سال ۱۲۹ ظهور می‌کند و اکبش با گروهی که معتابه نیستند آشکار می‌شود. دل‌هایشان چون پاره‌های آهن، موهایشان تا شانه آویزان است و به دشمن خود هیچ رحم و مهربانی ندارند. نام‌هایشان کنیه است و قبیله‌شان آبادی‌ها و لباس‌هایشان چون شب سیاه. دولت آل عباس را بنا می‌کنند و بزرگان آن زمان را می‌کشند به گونه‌ای که از دست آنان به دشت‌ها می‌گریزند. دولت ایشان برقرار است تا ستاره دنباله‌دار بیاید و آنان اختلاف پیدا کنند.^{۲۲۹}

ص: ۱۰۳

این روایت که شبیه آن از امیر مؤمنان علیه السلام نیز نقل شده است،^{۲۳۰} به دلیل تصریح به سال ۱۲۹ ق و اشاره به مروان حمار (والی جزیره) و بیان تأسیس بنی عباس به دست صاحبان پرچم‌های سیاه، قرینه‌ای است بر این که دیگر اخبار مربوط به پرچم‌های سیاه نیز در صورت صحت سند، درباره سقوط بنی امیه و ظهور بنی عباس است و ارتباطی به ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ندارد. سال ۱۲۹ ق اوج اختلاف بنی امیه و شروع حرکت نظامی بنی عباس است. مقصود از حمار جزیره همان مروان حمار است که والی جزیره عراق (موصل) بود و قیام کرده بر شام مسلط شد. گویا مراد از اکبش، ابو مسلم خراسانی است و اوصاف ذکر شده در روایت مربوط به اهل خراسان قدیم و ایرانیانی است که در لشکر وی بودند. البته ممکن است کسانی که پرچم‌های سیاه را نشانه ظهور مهدی علیه السلام می‌دانند این روایات را سوء استفاده بنی عباس از این پرچم‌ها بدانند اما در ادامه این گفتار خواهیم گفت احادیثی که رایات سود را مربوط به مهدی می‌داند نیز در راستای همین روایات است، گرچه بخشی از آن تحریف یا اضافه شده و برخی در مدت اختفای رهبران عباسی و سی سال دعوت مخفیانه یا پس از تشکیل دولت ساخته شده است.

ابن منادی معاصر نعمانی و صاحب یکی دیگر از کتب اهل سنت در موضوع ملاحم، خطبه‌ای از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که در آن به مطالبی که پیش‌تر از روایات کتاب الفتن نقل کردیم اشاره شده است:

ص: ۱۰۴

(۸) خداوند جوانمردی از مشرق برمی‌انگیزد که به اهل بیت پیامبر دعوت می‌کند. آنان صاحب پرچم‌های سیاه و مستضعفان هستند که خدا عزیزشان کند و یاریشان دهد. هیچ‌کس با آنان نمی‌جنگد جز این که او را شکست دهند. لشکر قحطانی پیش

^{۲۲۹} (۳) «عن ابی جعفر قال: اذا بلغت سنة تسع و عشرين و مائة و اختلفت سیوف بنی امیه و وثب حمار-- الجزیره فغلب علی الشام ظهرت الرايات السود فی سنة ۱۲۹ و يظهر الاکبش مع قوم لا یعبأ لهم قلوبهم کزیر الحدید شعورهم الی المناکب لیست لهم رأفة و لا رحمة علی عدوهم اسماءهم الکنی و قبائلهم القری و علیهم نیاب کلون اللیل المظلم یقود بهم الی آل العباس و هی دولتهم فیقتلون اعلام ذلک الزمان حتی یهربوا منهم الی البریه فلا تزال دولتهم حتی یتظهر النجم ذو الذناب و یختلفون فیما بینهم» (الفتن، ص ۱۳۴، ح ۵۵۲).

^{۲۳۰} (۱) همان، ص ۱۳۶، ح ۵۵۸.

می‌آید تا آن‌که خلیفه را بیرون آورد و او در حال خوف و کراحت (از خروج) است. پس او با نه هزار فرشته پیش می‌رود، سفاح بنی هاشم در ساحل رود با حماز جزیره برخورد می‌کند و لشکر او را شکست داده، در رودخانه غرق می‌کنند.^{۲۳۱}

حماز تصحیف حمار یعنی مروان حمار است. سفاح بنی هاشم نیز عبد الله بن علی بن عبد الله بن عباس است که به جهت زیاده‌روی در کشتار بنی امیه او را خون‌ریز (سفاح) لقب دادند و در برخی منابع تاریخی این مطلب آمده است.^{۲۳۲} عبد الله در منطقه زاب (ساحل رود دجله) لشکر مروان را شکست داد و گروهی در آن رودخانه غرق شدند.^{۲۳۳} اما لشکر قحطانی همان کسانی‌اند که خلیفه اول عباسیان را از مخفی‌گاه خود بیرون آوردند و او می‌ت رسید و از بیعت کراحت داشت، زیرا از ترس بنی امیه مخفی شده بود.^{۲۳۴}

این‌گونه روایات و اخبار در منابع اهل سنت کم نیست. علاوه بر ابن حماد و ابن منادی، سلیلی و زکریا^{۲۳۵} و دیگران اخباری ذکر کرده‌اند که مطالعه آنها به

ص: ۱۰۵

روشنی نشان‌دهنده مطابقت با سقوط بنی امیه و ظهور پرچم‌های سیاه بنی عباس است و اگر آنها را ساخته عباسیان ندانیم خواهیم گفت اجمالی از پیش‌گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام درباره ظهور و سقوط دولت‌های اولیه اسلامی شهرت داشته، اما پس از آن حضرت مورد تحریف واقع شده و مطالبی بر آن افزوده شده است، چون برخی آن دوران را آخر الزمان تصور می‌کردند.

اما دو روایتی که در الغیبة نعمانی آمده و همانند احادیث قبلی توجیه می‌شود عبارت‌اند از:

(۹) ابن عقده از ابو الحسن جعفری از اسماعیل بن مهران از حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش وهیب بن حفص از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند ...

^{۲۳۱} (۱) «... فیبعث الله فتی من المشرق یدعوا الی اهل بیت النبی هم اصحاب الرايات السود المستضعفون فیعزهم الله و ینزل علیهم النصر فلا یقاتلهم احد الا هزموه و یسیر الجیش القطحانی حتی یستخرجوا الخلیفة و هو کاره خائف فیسیر معه تسعة آلاف من الملائكة معه رایة النصر و فتی الیمن فی نحر حماز الجزیره علی شاطی نهر فیلتقی هو و سفاح بنی هاشم فیهزمون الحماز و یهزمون جیشه و یغرقونه فی النهر ... و یسیر السفاح و فتی الیمن حتی ینزلوا دمشق» (ابن المنادی، الملاحم، ص ۳۰۹).

^{۲۳۲} (۲) ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۳۹ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۲.

^{۲۳۳} (۳) مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۰.

^{۲۳۴} (۴) همان، ج ۵، ص ۲۶۸ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۶.

^{۲۳۵} (۵) روایات سلیلی و زکریا در ملاحم سید بن طاووس (التشریف بالمنن) آمده است.

امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: خداوند مقرر کرده که بنی امیه را ناگهانی با شمشیر ساقط کند ... خدا بنده گمنام و تندخویی برمی‌انگیزد که پیروزی با او و یارانش است. موها و شارب‌هایشان بلند، لباس‌هایشان سیاه و صاحبان پرچم‌های سیاه‌اند، وای بر آنان که مخالفتشان کنند....^{۲۳۶}

این روایت دست‌کم به دلیل ناشناخته بودن شخصیت ابو الحسن جعفری (احمد بن یوسف بن زیاد) و ضعف حسن بن علی قابل اعتماد نیست. اما به فرض پذیرش ربطی به ظهور ندارد و پیش‌گویی ظهور عباسیان است. تعبیر «خاملا اصله» کنایه از ابو مسلم خراسانی است، چون اصل و نسب او روشن نیست.^{۲۳۷}

ص: ۱۰۶

(۱۰) ابن عقده از محمد بن مفضل از حسن بن علی بن فضال از ثعلبة بن میمون از معمر بن یحیی از داوود دجاجی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام درباره آیه «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ»^{۲۳۸} فرمود: از سه چیز انتظار فرج داشته باشید: اختلاف اهل شام، پرچم‌های سیاه از خراسان و فرعه در ماه رمضان ...^{۲۳۹}

داوود دجاجی^{۲۴۰} که این مطالب را از امام پنجم روایت کرده است، توثیقی ندارد.^{۲۴۱} در عین حال اگر آن را بپذیریم جز پیش‌گویی حوادث آینده از زبان امیر مؤمنان علیه السلام نخواهد بود. مقصود آن حضرت آن است که گشایش و راحتی شیعه در اختلاف اهل شام یعنی سران بنی امیه و ظهور پرچم‌های سیاه یعنی داعیان بنی عباس است. اختلاف مروانیان حاکم بر شام مهم‌ترین عامل و نشانه افول بنی امیه بود. این اختلاف پس از مرگ هشام بن عبد الملک (۱۲۵ ق) و به خلافت رسیدن ولید بن یزید بن عبد الملک شدت گرفت. ابن خلیفه به دلیل فساد بیش از حد به دست پسر عمویش یزید بن ولید بن عبد الملک (یزید سوم) کشته شد. یزید سوم به خلافت رسید؛ ولی او هم شش ماه بیشتر دوام نیاورد و مروان بن محمد

^{۲۳۶} (۱) «و قال امیر المؤمنین علیه السلام علی منبر الکوفه ان الله - عز و جل - ذکره - قدر فیما قدر و قضی و حتم بانه کائن لابد منه انه یأخذ بنی امیه بالسيف جهرة ... بعث الله علیها عبدا عنيفا خاملا اصله، یكون النصر معه، اصحابه الطویلة شعورهم، اصحاب السبال، سود ثیابهم، اصحاب رایات سود ویل لمن ناوهم ...» (نعمانی، الغیبة، ص ۲۶۵).

^{۲۳۷} (۲). درباره اختلاف در اصل و نسب ابو مسلم ر. ک: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۶۳ و اخبار الدولة العباسیه، ص ۲۵۶.

^{۲۳۸} (۱). مریم (۱۹) آیه ۳۷.

^{۲۳۹} (۲) «عن ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام قال سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن قوله تعالى «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ» قال انتظروا الفرج من ثلاث. فقیل: یا امیر المؤمنین و ما هن؟ فقال: اختلاف اهل الشام بینهم و رایات السود من خراسان و الفرعة فی شهر رمضان ...» (نعمانی، الغیبة، ص ۲۶۰، باب ۱۴، ح ۸: یوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۱۰۴ و محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۹).

^{۲۴۰} (۳). در چاپ جدید کتاب الغیبة و برخی منابع روایی، نام او زجاجی آمده که ظاهرا تصحیف و نادرست است. ر. ک: رجال شیخ طوسی، ص ۱۳۴ و ۲۰۲.

^{۲۴۱} (۴). این روایت با سند دیگری هم نقل شده است: حسین بن احمد عن محمد بن عیسی عن یونس (بن عبد الرحمن) عن صفوان بن یحیی عن ابی عثمان عن معلى بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلام (تأویل الآیات الظاهرة، ص ۳۸۴ و محمد باقر مجلسی، همان، ص ۲۸۵). اما این سند نیز به دلیل ناشناخته بودن حسین بن احمد قابل اعتماد نیست.

معروف به حمار به خون‌خواهی خلیفه مقتول به پا خاست و حکومت را از آن خود کرد. عباسیان که از حدود سال ۱۰۰ ق دعوت خود را در مناطق شرقی ایران (خراسان قدیم) آغاز کرده بودند پس از فتح شهرها به عراق آمده دولت بنی عباس را تأسیس کردند.

آنچه سبب شده که این روایت بر نشانه‌های ظهور حمل شود کلمه فرج و همچنین جمله سوم (فزع در ماه رمضان) است. لیکن باید توجه داشت که فرج و گشایش مخصوص ظهور حجت خدا نیست و در برخی دوران به‌طور موقت حاصل شده است؛ نمونه آن سال‌های درگیری میان بنی امیه و بنی عباس بود که امام صادق علیه السلام در این فرصت به نشر معارف موفق شد. کلمه فزع نیز برخلاف آنچه تصور می‌شود ربطی به ندا یا صیحه آسمانی که از نشانه‌های حتمی ظهور شمرده می‌شود ندارد، بلکه فزع در لغت به معنای ترس و اعم از هرگونه وحشت و ترسی است که با حوادث طبیعی همراه است. اگر کسی به صحت روایت و این‌که فزع در ماه رمضان^{۲۴۲} مخصوص دوران ظهور است اصرار بورزد، خواهیم گفت دو جمله اول نشانه گشایشی است که در تاریخ اتفاق افتاده و جمله سوم ممکن است هنگام ظهور اتفاق افتد و دلیلی بر تقارن آنها وجود ندارد.

۲. رایات و مهدی

بخش دوم، روایاتی هستند که در کنار پرچم‌های سیاه به نام مهدی تصریح کرده یا آن را نشانه ظهور می‌دانند. تعداد این اخبار نیز فراوان است و بیشتر آنها در منابع اهل سنت وجود دارد. آنچه در کتب شیعه نیز آمده، به‌گونه‌ای همان مضمون را تکرار کرده است. برخی از این اخبار در پی می‌آید.

(۱۱) وقتی پرچم‌های سیاهی را دیدید که از سوی مشرق می‌آیند، سراغ آنان بروید، گرچه به حرکت روی برف (یخ) باشد چون خلیفه خدا مهدی در میان آنهاست.^{۲۴۳}

این حدیث که شهرت زیادی دارد از نظر سند و متن به اختلاف نقل شده است.

احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱ ق) آن را از ابو قلابه از ثوبان از رسول خدا نقل کرده،^{۲۴۴} اما معاصر او ابن حماد (متوفای ۲۲۸ ق) بدون اسناد به رسول خدا آن را از ابو قلابه از ثوبان غلام رسول خدا آورده است.^{۲۴۵} حتی اگر نسبت آن به پیامبر درست

^{۲۴۲} (۱). باید توجه داشت که آغاز قیام بنی عباس نیز در ماه رمضان گزارش شده است (ر. ک: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۵۶).

^{۲۴۳} (۱). «اذا رأیت الرايات السود خرجت من قبل خراسان فأتوها ولو حبوا على الثلج فان فيها خليفة الله المهدی.» (مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۷؛ ابن منادی،

الملاحم، ص ۱۹۴ و الموسوعة فی احادیث المهدی، ص ۱۶۴).

^{۲۴۴} (۲). مسند احمد، همان‌جا.

^{۲۴۵} (۳). ابن حماد، الفتن، ص ۲۱۴، ح ۸۵۳ و یوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۱۲۵.

باشد، ابو قلابه مدلس دانسته شده است^{۲۴۶} و از نظر سند اعتمادی به روایت نیست.^{۲۴۷} از نظر متن، این روایت با همین محتوا در منابع دیگر ذکر شده، ولی نام مهدی در آن نیامده است، مانند:

(۱۲) وقتی پرچم‌های سیاه از سوی خراسان آمد به سراغشان روید هر چند با خزیدن روی برف باشد.^{۲۴۸}

با این‌که این خبر از زبان یکی از رهبران نهضت عباسی (محمد بن علی پدر سفاح و منصور عباسی) بیان شده و انگیزه بیشتری برای نام بردن از مهدی در آن

ص: ۱۰۹

وجود داشت،^{۲۴۹} در آن از خلیفه خدا و مهدی سخنی نیست. در کتاب عقد الدرر به نقل از ابو نعیم اصفهانی شبیه همین روایت آمده است:

(۱۳) ثوبان از رسول خدا نقل می‌کند: پرچم‌های سیاه از سمت مشرق خواهند آمد. دل‌هایشان مانند پاره‌های آهن است. هر که خبر آنان را شنید نزد ایشان برود و بیعت کند هر چند به خزیدن به روی برف باشد.^{۲۵۰}

بنابر آنچه گذشت روایت ۱۱ هم از نظر سند و هم متن اضطراب دارد. علاوه بر اینها با اخبار دیگر نیز در تعارض است، از جمله روایتی که قاضی نعمان این‌گونه به امام صادق علیه السلام نسبت داده و ظهور پرچم‌های مهدی را از مغرب می‌داند:

(۱۴) پرچم‌های سیاه از سوی مشرق می‌آیند و پرچم‌های مهدی از سمت مغرب.^{۲۵۱}

^{۲۴۶} (۴). ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۲۶ و ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۶۹. تدلیس یعنی راوی از کسی روایت کند که عادتاً امکان نقل از او وجود نداشته است.

^{۲۴۷} (۵). آیه الله ابراهیم امینی می‌نویسد: «من احتمال می‌دهم که حدیث مذکور نیز از مجعولات بنی عباس یا از طرفداران ابو مسلم خراسانی باشد، زیرا مهدی از خراسان نمی‌آید و پرچم سیاه شعار بنی عباس بوده است» (دادگستر جهان، ص ۵۳).

^{۲۴۸} (۶). «فقال محمد بن علی بن عبد الله بن عباس ... قال رسول الله: اذا رأيتم الرايات السود مقبلة من خراسان فأتوها ولو حبوا على الثلج» (اخبار الدولة العباسية، ص ۱۹۶).

^{۲۴۹} (۱). زیرا آنان می‌گفتند: حکومت ما به حضرت عیسی متصل خواهد شد (تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۲۸ و ابن عمرانی، الانباء، ص ۵۶).

^{۲۵۰} (۲). «عن ثوبان قال رسول الله: تجيء الرايات السود من قبل المشرق كأن قلوبهم زیر الحديد، فمن سمع بهم فليأتهم فيبايعهم و لو حبوا على الثلج» (يوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۱۲۹ و معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۳۸۹).

^{۲۵۱} (۳). «عن جعفر بن محمد بن علي صلوات الله عليهم انه ذكر المهدى عليه السلام فقال: تطلع الرايات السود؛ و أومی بيده الى المشرق؛ و تطلع رايات المهدى من هاهنا؛ و أومی بيده الى المغرب» (نعمان بن محمد، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۶۴).

گرچه گرایش شدید قاضی نعمان به اسماعیلیه و ظهور این فرقه از غرب اسلامی ما را از اطمینان به این روایت باز می‌دارد، لیکن نشان‌دهنده اختلاف متن روایت در منابع دست اول است. معارض دیگر، روایتی منسوب به امیر مؤمنان علی علیه السلام است که می‌گوید:

(۱۵) وقتی پرچم‌های سیاه را دیدید از زمین بلند نشوید و اقدامی انجام ندهید^{۲۵۲}

ص: ۱۱۰

هم‌چنین است روایات دیگری که در مذمت سیاه‌جامگان و صاحبان پرچم‌های سیاه و حکومت عباسیان وارد شده است.^{۲۵۳}

سومین معارض اخباری است که ظهور مهدی را از مکه می‌داند، چنان‌که در همین کتاب می‌خوانیم:

(۱۶) ابو عثمان از جابر جعفی از ابو جعفر باقر علیه السلام نقل کرده است:

پرچم‌های سیاهی که از خراسان می‌آیند در کوفه فرود می‌آیند. پس هر گاه مهدی در مکه آشکار شود با او بیعت خواهند کرد.^{۲۵۴}

ممکن است گفته شود مراد از این روایات، پرچم‌های سیاه دیگری است که باز هم از خراسان می‌آیند و بار دیگر در کوفه فرود می‌آیند ولی این بار مربوط به مهدی هستند؛ اما این سخن با توجه به مجموع اخبار رایات سود پذیرفتنی نیست، زیرا حال و هوای این اخبار کاملاً مربوط به آن زمان و حوادث مخصوص آن دوره است.

چهارمین معارض احادیثی است که از پرچم‌های سیاه خراسان سخن گفته، ولی مهدی را همراه آنان نمی‌داند، بلکه به افرادی چون هاشمی، شعیب بن صالح یا ... که همراه لشکر خراسان هستند اشاره کرده یا می‌گوید آنان به دنبال مهدی خواهند گشت.^{۲۵۵} اما آنچه می‌تواند همه این روایات را با اشکال جدی‌تری مواجه کند - علاوه بر اشکال‌های سندی و نبودن آنها در منابع معتبر شیعه - این است که سفاح اولین خلیفه عباسی در آغاز خلافتش مهدی خوانده می‌شد. مسعودی

ص: ۱۱۱

^{۲۵۲} (۴). «عن ابی رومان عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: اذا رأیتُم الرايات السود فالزموا الارض و لا تحركوا ایدیکم و لا ارجلکم ...» (الفتن، ص ۱۳۶، ح ۵۵۸).

^{۲۵۳} (۱). همان، ص ۱۳۰، باب ۱۸.

^{۲۵۴} (۲). «سعيد ابو عثمان عن جابر عن ابی جعفر قال: تنزل الرايات السود التي تخرج من خراسان الكوفة فاذا ظهر المهدي بمكة بعث اليه بالبيعة» (همان، ص ۲۱۶، ح ۸۶۵ و ص ۲۲۲ و الموسوعة فی احادیث المهدي، ص ۲۰۴).

^{۲۵۵} (۳). الفتن، ص ۲۱۸، باب ۳۸.

می‌گوید: «ابو العباس سفاح در ابتدا مهدی لقب داشت»^{۲۵۶} و مورخ دیگری نوشته است: «بر منبرها سیاه نصب کردند و برای امام ابو العباس هادی و مهدی آل محمد خطبه خواندند».^{۲۵۷} از طرفی سفاح دو ماه در کوفه پنهان بود و سپس با او بیعت کردند.^{۲۵۸} آیا احتمال جعل چنین مطالبی در این زمان ممکن نیست؟

به‌طور کلی به نظر می‌رسد اخباری که در آن ترکیب «فأتوه و لو حبوا علی التلج» درباره رایات سود و مهدی به کار رفته و تعداد آنها کم نیست،^{۲۵۹} تحریف حدیثی از رسول خداست که در آن به تبعیت از قائم آل محمد صلی الله علیه و آله دستور داده است:

(۱۷) قیامت به پا نخواهد شد تا این‌که قائم به حق از خاندان ما قیام کند و این زمانی است که خدای عز و جل فرمان دهد. هرکه پیروی او کند نجات یافته و هرکه تخلف ورزد نابود می‌شود. ای بندگان خدا! به سراغ او روید هرچند به حرکت روی برف باشد، چون او خلیفه خداست.^{۲۶۰}

در این حدیث که در منابع شیعه وجود دارد هیچ اشاره‌ای به مشرق و رایات سود نیست. توجه به این نکته هم لازم است که تعبیر قائم که در این حدیث آمده است در هیچ‌یک از روایات پیشین وجود نداشت. این حدیث که با اسناد متعدد

ص: ۱۱۲

ذکر شده به فرض اشکال سندی، از نظر متن به وسیله احادیث متواتر درباره خروج قائم (عج) تأیید می‌شود و در متن آن مطلبی مخالف با آن روایات وجود ندارد.

از جمله روایاتی که درباره پرچم‌های سیاه مهدی در منابع اهل سنت وجود دارد خبر زیر است:

^{۲۵۶} (۱). التنبيه والاشراف، ص ۲۹۲. لقب منصور نیز کنایه یا یکی از القاب مهدی است. ر. ک: عمر فاروق، بحوث فی التاریخ العباسی، ص ۲۰۷.

^{۲۵۷} (۲). الانباء، ص ۵۹.

^{۲۵۸} (۳). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۸ و ۲۸۲.

^{۲۵۹} (۴). ر. ک: ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۶، ص ۲۴۶.

^{۲۶۰} (۵). «علی بن موسی الرضا علیهما السلام قال حدثنی ابی ... حدثنی ابی ... علی بن ابی طالب علیه السلام قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: لا تقوم الساعة حتی يقوم قائم بالحق منّا و ذلك حين يأذن الله - عزّ و جل - له و من تبعه نجا و من تخلف عنه هلك. الله عباد الله فأتوه و لو حبوا علی التلج فانه خليفة الله عز و جل» (معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۴۰۳ به نقل از: عیون اخبار الرضا، کفایة الاثر و دلائل الامامة و ر. ک: نعمانی، الغيبة، ص ۱۵۶، باب ۱۰، ح ۱۲).

(۱۸) محمد بن عبد الله تیهرتی از عبد الرحمن بن زیاد از مسلم بن یسار از سعید بن مسیب از رسول خدا نقل می‌کند: پرچم‌های سیاه بنی عباس از مشرق بیرون می‌آید و پس از مدتی بیرق‌های سیاه کوچکی از مشرق آشکار می‌شود که با مردی از فرزندان ابو سفیان و یارانش می‌جنگد و از مهدی پیروی می‌کنند.^{۲۶۱}

اشکال سندی این خبر آن است که سعید بن مسیب پس از رحلت رسول خدا متولد شده^{۲۶۲} و از آن حضرت نمی‌تواند روایت کند. روایت دیگری هم از محمد بن حنفیه وارد شده که درباره پرچم‌های سیاه مهدی پس از پرچم‌های سیاه بنی عباس سخن می‌گوید.^{۲۶۳} ابن حماد در این باره بایی گشوده و اخباری را نقل می‌کند، اما این روایات - که با آن چه در بخش اول این گفتار گذشت شباهت دارد و از نظر سند موقوف یا دارای اشکال است - در منابع معتبر شیعه به طریق صحیح ذکر نشده است:

ص: ۱۱۳

(۱۹) عبد الله بن مروان از ارطاة از تبعی از کعب الاحبار چنین نقل می‌کند:

وقتی آسیاب بنی عباس به حرکت افتد و صاحبان پرچم‌های سیاه اسب‌های خود را به درخت زیتون شام ببندند و خداوند اصره و خاندان او را به دست آنان هلاک نماید و هیچ‌یک از بنی امیه باقی نماند مگر فراری یا مخفی شود و دو غده بنی جعفر و بنی عباس ساقط شوند و فرزند جگرخوار بر منبر دمشق بنشینند و بربرها به مرکز شام برسند، این نشانه قیام مهدی است.^{۲۶۴}

سند این روایت نیز به معصوم نمی‌رسد و از آن جا که رد پای کعب الاحبار در اخبار زیادی از ملاحم در منابع شیعه و اهل سنت از جمله خبر بعدی وجود دارد، لازم است به شخصیت وی اشاره شود.

کعب بن ماته معروف به کعب الاحبار اهل یمن و از قبیله حمیر و در اصل یهودی است که در زمان خلیفه دوم اسلام آورده به مدینه آمد.^{۲۶۵} او هم چون صحابه و بلکه پیش از آنان نزد خلیفه دوم مقام داشت. علاقه عمر به استفاده از دانش اهل کتاب سبب بهره‌گیری از تازه مسلمانان از جمله کعب شد و او را نزد خود برده در موضوعات مختلف از او پرسش می‌کرد. ابن ابی الحدید

^{۲۶۱} (۱) «سعید بن مسیب قال قال رسول الله: يخرج من المشرق رايات سود لبني العباس ثم يمكثون ما شاء الله ثم يخرج صغار تقاتل رجلا من ولد ابي سفیان و اصحابه من قبل المشرق يؤدون الطاعة للمهدي» (الفتن، ص ۲۱۶، ح ۸۶۲).

^{۲۶۲} (۲) ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۹۰.

^{۲۶۳} (۳) «عن ابن الحنفية قال تخرج راية سوداء لبني العباس ثم تخرج من خراسان اخرى سوداء قلائسهم سود...» (الفتن، ص ۲۱۳).

^{۲۶۴} (۱) «عن تبعی عن كعب قال اذا دارت رحى بني العباس و ربط اصحاب الرايات السود خيولهم بزيتون الشام و يهلك الله لهم الاصره و يقتله و عامة اهل بيته على ايديهم حتى لا يبقی اموى منهم الا هارب او مخفی و يسقط السعفتان بنو جعفر و بنو العباس و يجلس ابن اكلة الاكباد على منبر دمشق و يخرج البربر الى سرة الشام فهو علامة خروج المهدي» (الفتن، ص ۲۱۶، ح ۸۶۶ و ر. ك: ح ۸۶۱ و الموسوعة في احاديث المهدي، ص ۱۸۹).

^{۲۶۵} (۲) ذهبي، سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹.

کعب را از جمله منحرفان از امیر المؤمنین علیه السلام شمرده و نوشته است آن حضرت کعب را دروغ گو می خواند.^{۲۶۶} با آن که وی قرن ها مورد وثوق اهل سنت بوده و نقل هایش کتاب های تفسیری و

ص: ۱۱۴

روایی آنان را پر کرده است، امروزه چهره او را در پس پرده ای از ابهام و روایاتش را با دیده تردید می نگرند، زیرا کعب الاحبار به وارد کردن اسرائیلیات در روایات مسلمانان مشهور است به گونه ای که طبری می گوید: ابن عباس درباره روایتی از کعب خشمگین شد و سه مرتبه گفت: او دروغ می گوید و ادامه داد: این مطلب از یهودیان است که می خواهد در اسلام وارد کند.^{۲۶۷} با این همه جای شگفتی است که سید بن طاووس کعب و هم چنین عبد الله بن سلام را که او نیز مخالف امیر المؤمنین علیه السلام بود و با آن حضرت بیعت نکرد،^{۲۶۸} از خواص یاران علی علیه السلام می داند؛^{۲۶۹} اما وی این مطلب را از منبع معتبری نقل نکرده و سخنی برخلاف گزارش های قطعی تاریخی گفته است.

اکنون که با توجه به شخصیت کعب، اندازه اعتبار این روایت مشخص شد، لازم است از نظر متن نیز به تحلیل تاریخی آن توجه کنیم. اولاً: این ابهام وجود دارد که چرا از بنی عباس دوبار نام برده شده است؛ چون در ابتدا می گوید: آسیاب آنان به حرکت می افتد و کسی از بنی امیه را باقی نمی گذارند و بلافاصله از سقوط آنان به همراه فرزندان جعفر سخن می گوید. گویا کلمه بنی عباس در مرحله دوم اشتباه بوده و درست آن بنی امیه است، زیرا گروهی که تقریباً هم زمان با بنی جعفر ساقط شد، شاخه مروانی بنی امیه بود.

این که صاحبان پرچم های سیاه اسب های خود را به درخت زیتون شام ببندند کنایه از فتح شام به دست عباسیان است که توسط عبد الله بن علی عموی خلفای عباسی اتفاق افتاد. اصب و خاندان او که به دست بنی عباس هلاک می شوند کنایه از مروان حمار و بنی مروان (بنی امیه) است که توسط عباسیان قتل عام شدند و

ص: ۱۱۵

حتی به آنان امان دادند؛ اما خیانت کردند و مردگان آنان را نیز از قبرها بیرون آورده شلاق زدند و سوزاندند و از آن پس، بنی امیه آواره شد.^{۲۷۰}

^{۲۶۶} (۳). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۷ و درباره اعتراض ابو ذر به کعب هم ر. ک: همان، ج ۳، ص ۴۵.

^{۲۶۷} (۱). تاریخ طبری، ج ۱، ص ۶۵.

^{۲۶۸} (۲). مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۱، ابن ابی الحدید، همان، ج ۴، ص ۹ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۳۰.

^{۲۶۹} (۳). التشریف بالمنن، ص ۸۰.

^{۲۷۰} (۱). درباره این رویدادها ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۰ و ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۲۳.

بلاذری می‌گوید: زمانی که سیاه‌جامگان به شام حمله کردند قبیله بنی حرب بن خزیمه را قتل عام کردند، چون تصور نمودند آنان بنی حرب بن امیه هستند، پس تنها عده کمی از آنان زنده ماندند.^{۲۷۱} اما آن‌چه در روایت آمده که بنی جعفر از بین می‌روند، منظور عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار و برادران اوست که مدتی بر شهرهای ایران حکومت کردند و ابو مسلم خراسانی او را زندانی کرد.^{۲۷۲} نشستن فرزند جگرخوار بر منبر دمشق کنایه از خروج سفیانی است که در اواخر حکومت امویان رخ داد^{۲۷۳} و بربرها در اواخر حکومت بنی امیه شورش کردند.^{۲۷۴}

(۲۰) ابن عقده از احمد دینوری از علی بن حسن کوفی از عمیره دختر اوس از جدش حصین بن عبد الرحمن از عبد الله بن ضمیره از کعب الاحبار نقل کرده است: ... قائم از فرزندان علی علیه السلام است که غیبتی مانند غیبت یوسف و رجعتی مانند برگشت عیسی علیه السلام دارد. پس از غایب شدنش همراه با طلوع ستاره سرخ و خرابی ری و بغداد و خروج سفیانی و جنگ فرزندان عباس با ارمنستان و آذربایجان ظهور خواهد کرد؛ جنگی که هزاران نفر در آن کشته شوند و هرکه خود شمشیری کشیده داشته باشد. پرچم‌های سیاه بر آن سایه افکنده و مرگ سرخ و طاعون به آن بشارت می‌دهد.^{۲۷۵}

ص: ۱۱۶

سند این خبر به معصوم نمی‌رسد و درباره کعب الاحبار، ذیل روایت قبلی سخن گفته شد. از چنین روایاتی استفاده می‌شود که گویا راویان، مطالبی اجمالی از مهدویت و ظهور شنیده بوده‌اند؛ لیکن هنگام بیان با ملاحم و پیش‌گویی‌هایی مربوط به حکومت‌های آینده اسلامی خلط کرده‌اند. به این جهت است که در این خبر نیز مطالب درستی وجود دارد.

(۲۱) فضل بن شاذان از محمد بن علی از عثمان سمک از ابراهیم بن عبد الله از ابراهیم بن هانی از نعیم بن حماد از سعید ابو عثمان از جابر از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده است: پرچم‌های سیاهی که از خراسان بیرون می‌آیند در کوفه فرود می‌آیند. پس آن‌گاه که مهدی آشکار شد با او بیعت می‌کنند.^{۲۷۶}

این روایت از جمله اخبار معدودی است که منابع کهن شیعی درباره پرچم‌های سیاه آورده‌اند؛ اما آنها هم از منابع یا راویان سنی است. حدیث قبلی از کعب الاحبار بود و این نیز از الفتن ابن حماد نقل شده است. البته در کتاب الفتن - چنان‌که متن آن

^{۲۷۱} (۲). انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۱.

^{۲۷۲} (۳). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۵۷.

^{۲۷۳} (۴). ر. ک: همین کتاب، بحث سفیانی‌های تاریخی.

^{۲۷۴} (۵). تاریخ خلیفه، ص ۲۳۱.

^{۲۷۵} (۶). «عن کعب الاحبار انه قال ... ان القائم من ولد علی علیه السلام له غیبة کخیبة یوسف و رجعة کرجعة عیسی بن -- مریم ثم یشهر بعد غیبتة مع طلوع النجم الاحمر (الآخر) و خراب الزوراء و هی الری و خسف المزورة و هی بغداد و خروج السفیانی و حرب ولد العباس مع فتیان ارمنیة و آذربایجان. تلک حرب یقتل فیها الوف و الوف کلّ یقبض علی سیف محلی (مجلّی) تخفق علیه رایات سود تلک حرب یشوبها (یستبشر بها) الموت الاحمر و الطاعون الاغبر (الاکبر)» (نعمانی، الغیبة، ص ۱۴۹ و محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۵).

^{۲۷۶} (۱). «نعیم بن حماد عن سعید ابی عثمان عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال تنزل الرايات السود التي تخرج من خراسان الى الکوفة فاذا ظهر المهدي علیه السلام بعثت الیه بالبیعة» (شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۵۲ و محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷).

در حدیث شماره ۱۶ گذشت - کلمه مکه هم وجود دارد. این روایت گذشته از برگشت به منابع عامه، همانند دیگر احادیثی که بحث از پرچم‌های سیاه و خراسان و ورود آنان به کوفه را در کنار هم آورده است، بر ابتدای حکومت عباسیان تطبیق می‌شود. اگر نقل شیخ طوسی را درست بدانیم و

ص: ۱۱۷

سخنی از مکه نباشد، مراد آن است که در همان کوفه با مهدی بیعت می‌کنند و این در زمانی است که او آشکار شود. مورخان متفق‌اند که هنگام حرکت ابو مسلم خراسانی با پرچم‌های سیاه از خراسان و به سبب کشته شدن ابراهیم امام، برادرانش سفاح و منصور و دیگر خاندان ایشان به کوفه گریخته پنهان شدند. به قولی چهل روز^{۲۷۷} و به قولی دو ماه^{۲۷۸} در این شهر پنهان بودند تا برخی محل آنان را یافته و با سفاح که مهدی نیز گفته می‌شده^{۲۷۹} بیعت کردند.

تحلیل تاریخی

اخبار مربوط به پرچم‌های سیاه قدری آشفته و مطالب طرح شده در آن بسیار مبهم است؛ اما روشن است که این پرچم‌ها ارتباطی به ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ندارد و نشانه آن نیست، بلکه همان پرچم‌هایی است که حدود سال ۱۳۰ ق از شرق امپراتوری اسلامی برافراشته شد و تا کوفه و سپس تا شام و بیت المقدس پیش رفت و نتیجه آن تأسیس خلافت عباسیان شد. دلایلی که ارتباط بین روایات و این رویداد تاریخی را تأیید می‌کند چنین است:

۱. روایات مربوط به پرچم‌های سیاه از کسانی نقل شده که پیش از حکومت بنی عباس می‌زیسته‌اند؛ مثلاً از ائمه معصومین علیهم السلام پس از امام صادق علیه السلام در این باره روایتی نداریم. به‌طور کلی آن‌چه درباره روایات سود نقل می‌شود مربوط به رسول خدا و صحابه و امامان معاصر بنی امیه است. این مطلب نشان می‌دهد

ص: ۱۱۸

مقصود از این پرچم‌ها همان پرچم‌های بنی عباس است وگرنه دست‌کم یکی دو مورد در کلام امامان پس از حضرت صادق علیه السلام به بعد نیز یافت می‌شد.

۲. پیش‌تر گفته شد که در دسته‌ای از اخبار روایات سود هیچ اشاره‌ای به مهدی و ظهور او نشده است. بخش دیگری هم که اشاره یا تصریح به مهدی دارد کاملاً شبیه دسته اول است. از این‌رو، نمی‌توان آنها را تفکیک کرد و دسته اول را مربوط به پرچم‌های بنی عباس و دسته دوم را درباره پرچم‌های سیاهی که نشانه ظهور مهدی است دانست. مطالعه این دو دسته روایات

^{۲۷۷} (۱). تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۲۳.

^{۲۷۸} (۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۸ و مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۷۰.

^{۲۷۹} (۳). مسعودی، التنبيه والاشراف، ص ۲۹۲. چنان‌که برخی از محققان معاصر نیز معتقدند، سفاح در زمان خود به این لقب شهرت نداشت، بلکه اولین کسی که او را با این عنوان آورده، مسعودی مورخ است (ر. ک: فاروق عمر، بحوث فی التاریخ العباسی، ص ۲۰۳).

نشان می‌دهد محتوای اصلی آنها به یک مطلب اشاره دارد و آن حرکت عباسیان است. اما آنچه به مهدی اشاره دارد احتمالاً ناشی از اشتباه راویان یا تحریف در روایت‌های یاد شده است.

۳. در بیشتر اخبار مربوط به پرچم‌های سیاه، نام خراسان یا مشرق وجود دارد، حتی در بسیاری از این احادیث به نام بنی عباس تصریح شده است. برخی از آنها هم درباره نبرد بنی عباس با بنی امیه به صراحت سخن می‌گویند. اما این که گفته شود عباسیان از این روایات سوء استفاده کرده و برای فریب دادن مردم، نهضت خود را بر مضمون این روایات - که درباره قائم مهدی علیه السلام وارد شده - تنظیم کرده و تطبیق داده‌اند^{۲۸۰} با توجه به تاریخ اسلام درست نیست، زیرا گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که اصل این پیش‌گویی‌ها مربوط به مهدی نبوده، بلکه از ابتدا درباره سقوط بنی امیه و حرکت بنی عباس وارد شده است. دلایل این مطلب عبارت‌اند از:

الف) عبد الرحمن بن محمد بن اشعث که از سوی حجاج بن یوسف والی سیستان بود با دولت اموی سر به مخالفت برداشت و همراه لشکری که جمعی از محدثان و قراء اهل سنت مانند حسن بصری، شعبی و سعید بن جبیر در میان آنان بودند، به سوی عراق حرکت کرد و گروه زیادی به او پیوسته دولت اموی را به طور جدی تهدید

ص: ۱۱۹

کردند. اما این قیام از سوی حجاج در منطقه‌ای موسوم به دیر جماجم سرکوب شد و عده زیادی کشته شدند. جمع زیادی از اسیران نیز به دست حجاج اعدام شدند.^{۲۸۱}

از آن‌جا که عبد الرحمن در بین راه سیستان به عراق پیروزی‌هایی کسب کرد و هواداران او حجاج و عبد الملک را خلع کرده، قصد براندازی حکومت امویان را داشتند،^{۲۸۲} ترس و وحشت زیادی دولت بنی امیه را فرا گرفت و همه توان خود را برای سرکوبی این قیام به کار گرفتند.^{۲۸۳} ابن اعثم گویند: عبد الملک بن مروان در شام بر منبر رفت و مردم را برای جنگ با عبد الرحمن بن اشعث برانگیخت. سپس به دنبال خالد بن یزید بن معاویه که با مطالعه کتاب‌ها از حوادث آینده آگاهی داشت فرستاد و گفت: شنیده‌ایم سرنگونی دولت ما به دست صاحبان پرچم‌های سیاه است، آیا این حرکت (ابن اشعث) ما را تهدید نمی‌کند؟ خالد پرسید: قیام این شخص از کجا آغاز شده است؟ گفتند: از سیستان. خالد تکبیر گفت و به خلیفه اطمینان داد که خطری از این ناحیه او را تهدید نمی‌کند.^{۲۸۴} در گزارش دیگری آمده است که خالد گفت: اگر این حرکت از سیستان باشد مهم نیست و اگر از سوی خراسان است باید ترسید.^{۲۸۵}

^{۲۸۰} (۱). علی کورانی، عصر الظهور، ص ۲۲۸ و معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۶۴.

^{۲۸۱} (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۸ - ۲۰۰.

^{۲۸۲} (۲). تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۸ و ۳۴۱.

^{۲۸۳} (۳). مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۳۹.

^{۲۸۴} (۴). الفتوح، ج ۷، ص ۸۵.

^{۲۸۵} (۵). تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۹.

در مورد دیگری عبد الله فرزند محمد بن حنیفه با ولید بن عبد الملک خلیفه اموی ملاقات کرد. پس از رفتن او خلیفه از خالد بن یزید که در مجلس حاضر بود پرسید: آیا از جانب او خطری ما را تهدید می‌کند؟ خالد گفت: نه، بلکه از ناحیه شرق می‌ترسم ... آن‌گاه که بین خانواده تو (بنی مروان) اختلاف افتد و پرچم‌های

ص: ۱۲۰

سیاه از مشرق آشکار شود بدبختی برای بنی امیه خواهد بود و دولتشان زایل خواهد شد.^{۲۸۶}

این دو گزارش نشان می‌دهد که بنی امیه از پیش‌گویی‌های نقل شده از افرادی چون رسول خدا و امیر مؤمنان، انتظار سقوط دولت خود به دست صاحبان بیرق‌های سیاه را داشتند و از آن‌جا که بنی امیه به دست عباسیان ساقط شدند و همان‌ها بودند که با شعار پرچم سیاه از خراسان حرکت کردند، راهی برای تطبیق آن بر قیام موعود جهانی حضرت مهدی علیه السلام نخواهد بود.

ب) یکی دیگر از حرکت‌های مخالف بنی امیه قیام حارث بن سریج در خراسان است. وی مدعی بود که صاحب پرچم‌های سیاه است.^{۲۸۷} کمیت شاعر شیعی هم در شعری خطاب به او گوید: «پرچم‌های سیاه را علیه گمراهی بلند کنید».^{۲۸۸} با توجه به این‌که حارث در خراسان و علیه بنی امیه قیام کرد گروهی تصور کردند او همان کسی است که دولت بنی امیه را ساقط می‌کند. از این‌رو نصر بن سیمار، والی اموی در خراسان، به حارث نوشت: «اگر تصور می‌کنی تو صاحب پرچم‌های سیاه هستی و دمشق به دست شما خراب می‌شود و بنی امیه را ساقط خواهید کرد ... پس من تسلیم تو هستم و اگر در ادعایت دروغ بگویی، خود و خانواده‌ات را نابود کرده‌ای».^{۲۸۹} این گزارش شاهد دیگری است بر این‌که انتظار آمدن پرچم‌های سیاه از سمت مشرق برای از بین بردن ظلم بنی امیه در میان مردم شهرت داشته و به عبارت دیگر، پیش‌گویی‌هایی درباره سقوط امویان و خرابی پایتخت آنان به

ص: ۱۲۱

دست صاحبان پرچم‌های سیاه وجود داشته است که حارث بن سریج آن را ادعا کرده، کمیت شاعر درباره آن می‌سراید و نصر بن سیمار هم اصل آن را انکار نمی‌کند.

^{۲۸۶} (۱). اخبار الدولة العباسیه، ص ۱۷۹.

^{۲۸۷} (۲). تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۱.

^{۲۸۸} (۳). همان، ص ۱۰۰.

^{۲۸۹} (۴). همان، ص ۳۳۱.

ج) یعقوبی به نقل از قحطبه یکی از دعوتگران و فرماندهان مهم سپاه بنی عباس در خراسان می‌نویسد: در زمان بنی امیه وارد مسجد کوفه شدم و به سخنان شخصی که برای مردم حدیث می‌گفت گوش فرا دادم. او از دوران (سقوط) بنی امیه و سیاه‌جامگان سخن می‌گفت و حوادث آینده را شرح می‌داد. می‌گفت:

مردی که به او قحطبه می‌گویند قیام خواهد کرد، آن‌گاه به من اشاره کرد و گفت:

گویا همین شخص است. قحطبه گوید: من ترسیدم و به گوشه‌ای خزیدم و پس از پایان سخنانش با او گفت‌وگو کردم. او گفت: اگر بخواهم، می‌گویم که تو همان شخص (قحطبه) هستی. قحطبه گوید: از مردم پرسیدم این که سخن رانی می‌کرد کیست؟ گفتند: جابر بن یزید جعفی بود.^{۲۹۰} این گزارش، تفسیری بر تمام روایاتی است که جابر جعفی درباره پرچم‌های سیاه و قیام بنی عباس و حوادث آینده از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند و نشان می‌دهد آن روایات در صورت صحت سند، پیش‌گویی امام درباره سقوط امویان و ظهور عباسیان است، اما در منابع شیعه و سنی به عنوان نشانه ظهور مهدی قلمداد شده است. البته این تصور به جهت تحریفی است که در این روایات صورت گرفته است.

د) در سخنانی که محمد بن علی بن عبد الله بن عباس^{۲۹۱} برای ابو هاشم بکیر بن ماهان - یکی از دعوتگران مهم بنی عباس - بیان کرده آمده است: «خداوند ما را به اهل خراسان اختصاص داده است و آنان انصار و اعوان و ذخایر ما هستند ... وقتی

ص: ۱۲۲

پرچم‌های سیاه از سوی خراسان بیاید به هر قلعه‌ای برسند آن را می‌کشایند ... در میان فرزندان من مهدی است که زمین را پر از عدل می‌کند همان‌گونه که از ظلم پر شده است و پس از آنان در دنیا خیری نیست. پدرم از جدم (ابن عباس) از رسول خدا نقل کرد: فتنه از میان شما رخت بر نمی‌بندد تا این که گروهی با لباس‌ها و پرچم‌های سیاه می‌آیند و شکست برای آنان نیست.»^{۲۹۲}

همو در جای دیگری گوید: «ای ابو هاشم! دعوت ما مشرقی است و یاران ما اهل شرق و پرچم‌های ما سیاه است و رسول خدا فرمود وقتی پرچم‌های سیاه را دیدید گرچه بر روی برف باشد به سراغ آنان بروید و عبد الله بن عباس گفت وقتی سال ۱۳۰ ق برسد هر که در مشرق پرچم سیاهی دارد یاری خواهد شد.»^{۲۹۳}

^{۲۹۰} (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۶.

^{۲۹۱} (۲). این نکته قابل توجه است که ابو جعفر محمد بن علی رهبر عباسیان که امام گفته می‌شود، گاهی با ابو جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام که شیعیان او را امام می‌دانند اشتباه شده و روایات ملاحم که او برای فرزندان خود نقل کرده به امام شیعیان نسبت داده می‌شود؛ به خصوص که فاصله رحلت امام با مرگ محمد بن علی کوتاه است.

^{۲۹۲} (۱). اخبار الدولة العباسیه، ص ۲۰۵ و ۲۰۷.

^{۲۹۳} (۲). همان، ص ۱۹۹.

ه) در منابع شیعه از رکاز یا بشیر نبال نقل شده است که شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمد و سر آن حضرت را بوسید. امام هم لباس او را لمس کرد و فرمود:

تاکنون لباسی به این سفیدی ندیده بودم. آن مرد گفت: فدایت شوم این لباس محلی ماست و از آن برای شما هم آورده‌ام. امام به معتب فرمود: آن لباس را تحویل بگیرد و پس از آن که آن شخص بیرون رفت فرمود وقت آن رسیده و اوصافش درست است؛ این صاحب پرچم‌های سیاه است که از سوی خراسان می‌آیند.

سپس امام به معتب فرمود: برو و از نام او سؤال کن، اگر نامش عبد الرحمن باشد همان است. معتب رفت و بازگشت و گفت: می‌گوید نامش عبد الرحمن است. راوی (رکاز) می‌گوید: وقتی عباسیان حاکم شدند، آن مرد را نزد لشکریان دیدم و از نامش پرسیدم، گفتند: ابو مسلم عبد الرحمن است.^{۲۹۴} البته با توجه به این که ملاقات

ص: ۱۲۳

ابو مسلم با امام صادق علیه السلام در تاریخ ثبت نشده است به نظر می‌رسد کسی که خدمت امام رسیده، فرستاده ابو سلمه باشد که برای دعوت امام به گرفتن خلافت نزد آن حضرت رفت. از ادامه روایت اثبات الوصیه این مطلب تأیید می‌شود.^{۲۹۵}

و) در منابع شیعه و عامه آمده است که امیر المؤمنین علیه السلام پرچم‌های سیاه بنی عباس را که از خراسان خواهد آمد پیش‌گویی کرد.^{۲۹۶} اما در این گزارش‌ها سخنی درباره مهدی از زبان امیر مؤمنان علیه السلام به میان نیامده و پیداست خبری غیبی از ظهور دولت عباسیان است؛ همانند بسیاری از رویدادهای آینده که امام از آن خبر داد.

هم‌چنین است روایاتی که می‌گوید هلاکت صاحبان پرچم‌های سیاه از همان سویی است که آمده‌اند؛^{۲۹۷} یعنی نابودی آنان به دست مغولانی است که از سمت خراسان آمدند.

این روایات و گزارش‌های تاریخی هرچند قطعی نباشند یا حتی احتمال جعل در آنها وجود داشته باشد، این اندازه نشان می‌دهد که آنچه اجمالاً میان مردم آن زمان مشهور بوده، ظهور دولتی با پرچم‌های سیاه از سوی خراسان و سقوط بنی امیه بوده است. چون با بایستی هر دو قسم اخبار (هم روایات نشانه‌ها و هم گزارش‌های تاریخی) به دست آنان جعل شده باشد تا قیام خود را پیش‌گویی شده توسط رسول خدا و امامان شیعه و اصحاب رسول خدا قلمداد کنند یا پیش‌گویی‌ها صحیح بوده و آنان مصداق اصلی سیاه‌جامگان‌اند.

^{۲۹۴} (۳). فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۵۲۸؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۷۴ و ر. ک: مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۸۶.

^{۲۹۵} (۱). مسعودی، همان.

^{۲۹۶} (۲). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۵۱ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۴۸.

^{۲۹۷} (۳). ر. ک: الفتن، ص ۱۳۸ و ابن طاووس، التشریف بالمنن، ص ۹۲.

گفتار دوم: قتل نفس زکیه

مطلب دیگری که در روایات به عنوان نشانه ظهور معرفی شده «کشته شدن نفس زکیه» است. زکی یعنی پاک و صالح و نفس زکیه به معنای انسان بی گناه می باشد.

در قرآن نیز این تعبیر یک بار به کار رفته است؛ آن جا که همسفر حضرت موسی علیه السلام جوانی را کشت و آن حضرت گفت: «أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ»^{۲۹۸} آیا انسان پاک و بی گناهی را بدون آن که کسی را کشته باشد به قتل رساندی؟!«

روایات مربوط به کشته شدن نفس زکیه پیش از ظهور، بسیار کمتر از اخبار سفیانی و برخی نشانه های دیگر است، لیکن در احادیث شیعه که نشانه های پنج گانه در کنار هم ذکر شده، پیوسته به نفس زکیه هم اشاره کرده اند. برخلاف آنچه گفته می شود این نشانه مختص روایات شیعه است^{۲۹۹} حدود ۱/۳ اخبار مربوط به آن در منابع اهل سنت ذکر شده و گاه در منابع شیعه تکرار شده است. روایات مربوط به این نشانه همانند دیگر احادیث علائم ظهور به دو دسته تقسیم می شود:

بخشی که در آنها سخن از مهدی و ظهور او وجود ندارد و به عنوان فتن و ملاحم و

به عبارتی پیش گویی آینده ذکر شده است که بیش از نصف این روایات این گونه است. در بخش دیگر به نام مهدی تصریح شده و قتل نفس زکیه یکی از نشانه های ظهور او دانسته می شود. البته در طرح و بررسی روایت ها، این دو دسته را از یک دیگر جدا نمی کنیم و به جهت محدود بودن، همه آنها را به ترتیب خاصی ذکر و نقد و بررسی خواهیم نمود.

پیش از آغاز بحث به سه نکته دیگر باید توجه داشت:

اول آن که، تعدادی از احادیث منابع شیعه و سنی درباره نفس زکیه، به خصوص آنچه در الفتن ابن حماد و الغیبه شیخ طوسی آمده، مستند به معصوم نیست.

دوم این که علاوه بر تعبیر نفس زکیه روایت هایی هست که تعبیر «قتل نفس»، «نفس حرام» یا «قتل غلام» دارد، و به جهت شباهت فراوانی که بین محتوای این روایات و اخبار نفس زکیه وجود دارد از این چند روایت هم بحث خواهیم کرد.

^{۲۹۸} (۱) . کهف (۱۸) آیه ۷۴.

^{۲۹۹} (۲) . سید محمد صدر، تاریخ الغیبه الکبری، ص ۶۰۴ و اسماعیلی، چشم به راه مهدی، ص ۲۸۲.

نکته سوم برخلاف برخی اظهارنظرها^{۳۰۰} «ظهور حسنی» که به عنوان یکی از نشانه‌های ظهور شهرت یافته ارتباطی با نفس زکیه ندارد. هم‌چنین است «مرد هاشمی» که شیخ مفید آن را در شمار علائم ذکر کرده^{۳۰۱} و در روایات مربوط به نفس زکیه از او سخنی به میان نیامده است.

پیش از بررسی روایاتی که نفس زکیه را نشانه ظهور می‌داند، لازم است اطلاعات تاریخی مربوط به شخصی را که ادعا شده نفس زکیه است از نظر بگذرانیم.

ص: ۱۲۷

نفس زکیه در تاریخ

یکی از رویدادهای مشهور تاریخ اسلام قیام محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام علیه حکومت بنی عباس است که با کشته شدن او و جمعی از یارانش در منطقه احجار الزيت مدینه سرکوب شد. پدرش عبد الله معروف به محض، بزرگ فرزندان امام مجتبی علیه السلام در زمان خود بود که به دلیل مخالفت با منصور عباسی همراه گروهی از سادات بنی حسن از مدینه به کوفه کوچ داده شدند و مدت‌ها در زندان خلیفه با سختی سپری کردند به طوری که تعدادی از آنان در زندان جان سپرده یا کشته شدند.

ابو الفرج اصفهانی گوید: خاندان محمد او را مهدی می‌دانستند؛ ولی علمای آل ابی طالب معتقد بودند وی همان نفس زکیه‌ای است که در روایات وعده داده‌اند.^{۳۰۲} ابن عنبه و ابن ابی الحدید از پیش‌گویی رسول خدا و امیر مؤمنان درباره کشته شدن نفس زکیه در احجار الزيت مدینه خبر داده‌اند.^{۳۰۳} ابن عنبه هم‌چنین گوید: در این‌که محمد در سال صدم هجری متولد شده اختلافی نیست.^{۳۰۴} تصریح به این مطلب یا معارض آن در منابع دیگر یافت نشد. از گزارش‌های تاریخی استفاده می‌شود که ادعای مهدویت درباره وی هم‌بای شهرت او به نفس زکیه وجود داشته است. نام محمد بن عبد الله و کنیه ابو القاسم^{۳۰۵} که البته کنیه اصلی وی نبوده است هم‌چنین طهارت نفس و زهد و تقوا و علم، در انتساب وی به دو عنوان مهدی و نفس زکیه کمک می‌کرده است. گرچه به نظر می‌رسد لقب نفس زکیه پس از عنوان مهدی به او داده شده باشد؛ یعنی پس از آن‌که هواداران یا سوءاستفاده‌گران از او با

^{۳۰۰} (۱) اسماعیلی، چشم به راه مهدی، ص ۲۸۱.

^{۳۰۱} (۲) الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸. شاید علت این‌که «هاشمی» را همان نفس زکیه گرفته‌اند این است که شیخ مفید در این‌جا می‌گوید: «یکی از نشانه‌ها، کشته شدن مرد هاشمی بین رکن و مقام است» و در روایات مربوط به نفس زکیه هم از رکن و مقام سخن به میان آمده است. ولی در هیچ روایتی به ارتباط بین این دو نفر تصریح نشده است.

^{۳۰۲} (۱) ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۰۷.

^{۳۰۳} (۲) ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۹۶ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۴۸.

^{۳۰۴} (۳) ابن عنبه، همان، ص ۹۵.

^{۳۰۵} (۴) نسب‌شناسان غالباً کنیه او را «ابو عبد الله» نوشته‌اند؛ اما ابن عنبه «ابو القاسم» را هم قولی می‌داند (همان).

شهادتش از مهدی بودنش نومید شدند کشته شدن وی را یکی از نشانه‌های ظهور مهدی دانستند و مدعی شدند او نفس زکیه‌ای است که پیش از ظهور کشته می‌شود نه این‌که خودش مهدی موعود باشد.

ابو الفرج گوید: در اواخر حکومت بنی امیه گروهی از بزرگان بنی هاشم از جمله ابراهیم امام و سفاح و منصور و صالح بن علی و عبد الله بن حسن و فرزندان محمد و ابراهیم و محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان در ابواء (بین مکه و مدینه) اجتماعی تشکیل دادند و صالح بن علی پیشنهاد کرد با یک نفر بیعت کنند. ابو جعفر منصور عباسی گفت می‌دانید مردم حاضر نیستند جز با این جوان یعنی محمد بن عبد الله بیعت کنند پس خود را فریب ندهید (و با او دست بیعت دهید). حاضران سخن منصور را تأیید کردند و با محمد بیعت کردند.^{۳۰۶}

از قراین پیداست که اجتماع بزرگان بنی هاشم یعنی بنی عباس و بنی حسن دست کم دوبار صورت گرفته که در منابع، میان آن دو مجلس خلط شده است. از طرفی در گزارش ابو الفرج می‌خوانیم: «عبد الله بن حسن گفت اکنون که بنی امیه اختلاف کرده و ولید بن یزید را کشته‌اند بیاوید با محمد بیعت کنیم؛ چون می‌دانید که او مهدی است.»^{۳۰۷} از سوی دیگر وی تصریح می‌کند: «آنان اجتماع دیگری نداشتند تا آن‌که در زمان مروان بن محمد بار دیگر گرد هم آمدند.»^{۳۰۸} گویا مجلس اولی در ابواء تشکیل شده و آن مجلسی که امام صادق علیه السلام در آن حضور داشت غیر از اجتماع ابواء بوده و به احتمال زیاد در مدینه شکل گرفته است، چون طبق گزارش‌ها به دنبال امام فرستادند و حضرت را به مجلس دعوت کردند. پس با

آن‌که شیخ مفید دو مجلس را یک‌جا گزارش کرده است^{۳۰۹} از روایت ابو الفرج تعدد نشست‌ها استفاده می‌شود. آن‌چه گذشت موقعیت محمد را در بین مردم حتی رهبران نهضت عباسی نشان می‌دهد.

با آن‌که محمد بن عبد الله از حدود سال ۱۲۵ ق یعنی مرگ هشام بن عبد الملک ادعای خلافت داشته و پدرش بر آن تأکید و برای او تبلیغ می‌کرد،^{۳۱۰} امویان با آنها برخوردی نکردند. اما منصور که بیعت محمد را به گردن داشت و خود در اجتماع بنی هاشم گفته بود: «بیاوید با محمد بن عبد الله بیعت کنیم» و در جای دیگر او را مهدی خوانده بود،^{۳۱۱} ناچار بود برای حفظ حکومتش محمد را از میان بردارد.

^{۳۰۶} (۱). ابو الفرج اصفهانی، همان، ص ۲۲۷.

^{۳۰۷} (۲). همان، ص ۲۲۴.

^{۳۰۸} (۳). همان، ص ۲۲۷.

^{۳۰۹} (۱). الارشاد، ج ۲، ص ۱۹۱.

^{۳۱۰} (۲). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۲۴.

^{۳۱۱} (۳). همان، ص ۲۱۲ و ۲۲۷.

مسعودی گوید برادران و فرزندان محمد در شهرها پراکنده شدند و مردم را به امامت او دعوت کردند. فرزندش علی به مصر رفت و در آنجا کشته شد. فرزند دیگرش عبد الله به خراسان رفت و چون تعقیب شد به سند گریخت و در آنجا کشته شد. فرزند سومش حسن به یمن رفت و به زندان افتاد تا مرد. از میان برادرانش موسی به جزیره، یحیی به ری و سپس طبرستان، ادريس به مغرب و ابراهیم به بصره رفتند.^{۳۱۲}

یعقوبی در چند مرحله از تحرک محمد در زمان سفاح و اوایل خلافت منصور خبر داده است.^{۳۱۳} پیداست او در مدت طولانی به دعوت سری مشغول بوده و به دلیل سخت گیری های منصور به خاندان امام حسن علیه السلام ناچار به قیام شده است.

پس از آشکار شدن محمد در سال ۱۴۵ ق بسیاری از مردم مکه و مدینه به وی

ص: ۱۳۰

پیوستند و حتی ابو حنیفه و مالک بن انس از قیام او حمایت کردند. محمد به سرعت توانست عامل منصور در مدینه را دستگیر کند و بر شهر مسلط شود. آنگاه زندانها را گشود و عاملان خود را به شهرها فرستاد. یکی از نوادگان عبد الله بن جعفر را بر مکه گماشت و دو نفر را برای یمن و شام فرستاد که پیش از رسیدن به محل فرمانروایی کشته شدند.^{۳۱۴} طبری دیگر عمال محمد را نیز نام برده است.^{۳۱۵}

زمان قیام محمد را اواخر جمادی الثانی تا اوایل ماه رجب نوشته اند.^{۳۱۶} یکی از یاران او گفته است تعداد ما به اندازه بدریان یعنی سیصد و چند نفر بود.^{۳۱۷} منصور که از قیام محمد بسیار وحشت زده شد نامه ای به او نوشت و ضمن تهدید وی تعهد کرد او و یارانش را امان دهد. محمد در جواب نامه منصور که با عنوان «من عبد الله المهدی محمد بن عبد الله الی عبد الله بن محمد»^{۳۱۸} شروع می شد امان منصور را رد کرد و از فضایل خاندان خود سخن گفت. منصور نامه دیگری در جواب محمد نوشت و سرانجام لشکری به فرماندهی ولیعهد و فرزند برادرش عیسی بن موسی به مدینه فرستاد و پس از جنگ و گریز و

^{۳۱۲} (۴). مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

^{۳۱۳} (۵). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۵، ۳۰۷، ۳۰۸ و ۳۱۳.

^{۳۱۴} (۱). تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۶۱.

^{۳۱۵} (۲). همان، ص ۵۵۹.

^{۳۱۶} (۳). تاریخ خلیفه، ص ۲۷۶ و ۲۸۳؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۲۵ و تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۵۶ و ۵۵۷.

^{۳۱۷} (۴). تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۸۸. این دو گزارش با توجه به روایات علائم ظهور که می گوید: «العجب کل العجب بین جمادی و رجب» (ابن طاووس، التشریف بالمنن، ص ۱۰۵ به نقل از: ابن حماد، الفتن) و همچنین لشکریان مهدی علیه السلام را به اندازه اصحاب پیامبر در جنگ بدر می داند (نعمانی، الغیبه، ص ۳۲۹) قابل تأمل است.

^{۳۱۸} (۵). تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۶۷. نام منصور، عبد الله الاکبر بن محمد بن علی است.

کشته شدن جمعی از یاران نفس زکیّه، حمید بن قحطبه او را کشت و سرش را برای منصور برد. کشته شدن محمد بن عبد الله در رمضان سال ۱۴۵ در سن ۴۵ سالگی و در منطقه احجار الزيت مدینه واقع شد.^{۳۱۹}

ص: ۱۳۱

پس از محمد، برادرش ابراهیم بن عبد الله بن حسن مثنی در بصره قیام کرد و زیدیه دعوت او را لبیک گفته عده زیادی همراه او سوی کوفه راه افتادند؛ اما این حرکت نیز در محلی به نام باخمرا سرکوب و ابراهیم کشته شد.^{۳۲۰}

در این جا به سه نکته باید توجه کرد: اول، این که محمد و برادرش حدود سیزده سال یعنی از آغاز حکومت عباسیان (۱۳۲ ق) تا هنگام قیام (۱۴۵ ق) مخفی بوده و مردم را به سوی خود دعوت می کرده اند. دوم، پافشاری عبد الله محض بر این که فرزندش مهدی است و دعوت به نفع او و رفتن برادران و فرزندان محمد به نقاط مختلف برای این دعوت و هم چنین اتهام حسادت از سوی عبد الله به امام صادق علیه السلام.^{۳۲۱} سوم، پیوستن زیدیه به محمد و ابراهیم^{۳۲۲} و امام دانستن او پس از یحیی بن زید^{۳۲۳} و عیسی بن زید است که می تواند یکی از انگیزه های جعل یا تحریف در برخی روایات علائم ظهور باشد. فراموش نکنیم که شیخ صدوق زیدیه را یکی از سرسخت ترین فرقه های مخالف امامیه می داند.^{۳۲۴}

نفس زکیّه در روایات نشانه های ظهور

پس از آشنایی با شرح حال محمد نفس زکیّه، اکنون به بررسی روایاتی می پردازیم که درباره نفس زکیّه و کشته شدن او پیش از ظهور وجود دارد:

ص: ۱۳۲

(۲۲) معتمر بن سلیمان از ابو عمرو از قیس بن سعد از حسن بن محمد بن علی نقل کرده است: این قوم مشکلی نخواهد داشت تا این که یکی از چهار حادثه روی دهد: بین آنان اختلاف افتد یا پرچم های سیاه از جانب مشرق به سوی آنان آید یا نفس زکیّه در شهر امن (البلد الحرام) کشته شود یا لشکری به سوی شهر امن بفرستند و در زمین فرو رود.^{۳۲۵}

^{۳۱۹} (۶). درباره اخبار قیام نفس زکیه ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۵۵۲ به بعد و ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۲۹ به بعد.

^{۳۲۰} (۱). مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۸.

^{۳۲۱} (۲). شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۹۲.

^{۳۲۲} (۳). مورخان به حضور زیدیه در لشکر ابراهیم تصریح کرده اند (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱۸ و تاریخ طبری، ج ۷، ص ۶۴۷).

^{۳۲۳} (۴). شهرستانی و ابن خلدون معتقدند: یحیی، محمد بن عبد الله را پس از خود به امامت تعیین کرده بود (الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۵۶ و تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۰۰).

^{۳۲۴} (۵). کمال الدین، ص ۱۵۷.

^{۳۲۵} (۱). «لا يزال القوم على نبيج من امرهم حتى تنزل بهم احدى اربع خلال: يلقى الله بأسهم بينهم او تجيئ الرايات السود من قبل المشرق فتستبيحهم او تقتل النفس الزاكية في البلد الحرام فيتخلّى الله منهم او يبعثوا جيشا الى البلد الحرام فيخسف بهم» (الفتن، ص ۱۲۴، ح ۵۱۳).

نعیم بن حماد این روایت را در باب نشانه‌های زوال حکومت بنی امیه ذکر کرده و قبل و بعد آن، روایاتی درباره اختلاف بنی امیه آورده است. از جمله به نقل از علی علیه السلام می‌نویسد: «این قوم مشکلی نخواهند داشت تا این‌که اختلاف پیدا کنند و وقتی اختلاف کردند حکومت از میانشان رخت بریندد و تا قیامت به سوی آنان باز نگردد.» سپس می‌گوید: «مقصود بنی امیه است.»^{۳۲۶} در حدیث بعد از آن به اختلاف بنی امیه تصریح شده است.^{۳۲۷}

بنابراین، معنای «قوم» با استفاده از عنوان باب و روایات دیگر آشکار است.

پرچم‌های سیاه هم در زمان اختلاف سران بنی امیه از مشرق سر برآورد. اما کشته شدن نفس زکیه و فرو رفتن لشکر در بلد حرام- که ظاهراً مکه است- در آن زمان رخ نداد و اگر نفس زکیه را محمد بن عبد الله حسنی بدانیم او در مکه کشته نشد و شهادتش پس از استقرار حکومت بنی عباس بود. از طرفی نمی‌توان انتظار بنی امیه دیگری در آخر الزمان را داشت چون روایات قبل و بعد آن تصریح دارد که تا روز

ص: ۱۳۳

قیامت حکومت به آنان باز نمی‌گردد. باید توجه داشت که سند این روایت به معصوم نمی‌رسد و موقوف است.

(۲۳) عبد الله بن مروان از ارطاة از تبع از کعب الاحبار نقل کرده است:

مدینه در آن هنگام مباح شمرده می‌شود و نفس زکیه کشته خواهد شد.^{۳۲۸}

(۲۴) ولید از شیخ خود از جابر جعفی از ابو جعفر علیه السلام نقل می‌کند: لشکر به مدینه می‌رسد و هرکه از آل پیامبر است به مکه می‌گریزد ... آن‌گاه یکی از خاندان رسول خدا را نزد احجار الزیت می‌کشند.^{۳۲۹}

گرچه در این روایت ترکیب نفس زکیه به کار نرفته، مضمون آن با روایات مربوط به نفس زکیه، از جمله روایتی منسوب به امام باقر علیه السلام که در پی خواهد آمد، یکی است.

^{۳۲۶} (۲). «عن عبيده قال سمعت علياً رضي الله عنه يقول لا يزال هؤلاء القوم آخذين بشيخ هذا الامر ما لم يختلفوا فإذا اختلفوا بينهم خرجت منهم فلم تعد اليهم الى يوم القيامة يعني بنی امیه» (همان، ح ۵۱۲).

^{۳۲۷} (۳). «عن ابن عباس: لا يزال هذا الامر في بنی امیه ما لم يختلف بينهم رحمان...» (همان، ح ۵۱۴).

^{۳۲۸} (۱). «عبد الله بن مروان عن ارطاة عن تبع عن كعب: تستباح المدينة حينئذ و يقتل النفس الزكية» (همان، ص ۲۲۳، ح ۸۷۹ و يوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۶۶ به نقل از همان).

^{۳۲۹} (۲). «حدثنا الوليد قال اخبرني شيخ عن جابر عن ابي جعفر قال: فيبلغ اهل المدينة فيخرج الجيش اليهم فهرب من كان من آل محمد صلى الله عليه و آله الى مکه ... فيدركون نفساً من آل محمد صلى الله عليه و آله فيذبحونه عند احجار الزيت» (الفتن، ص ۲۲۵، ح ۸۸۳ و يوسف مقدسی، ۶۶ به نقل از: همان).

(۲۵) از عبد الله بن مسعود نقل شده که لشکری به مدینه گسیل می‌شود و بین جماوین (تپه‌های سمت راست مدینه) در زمین فرو رفته و نفس زکیه کشته می‌شود.^{۳۳۰}

(۲۶) ابو عثمان از جابر جعفی از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده است: وقتی سفیانی از کشته شدن نفس زکیه مطلع می‌شود- و او همان کسی است که کشته شدنش مقدر است [!؟]- همه مسلمانان از حرم پیامبر به مکه می‌گریزند. پس

ص: ۱۳۴

لشکری به مدینه می‌فرستد که فرماندهی آن با مردی از کلب است و آن‌گاه که به بیداء رسیدند فرو می‌روند و فرمانده‌شان می‌گریزد. بعضی گویند او از قبیله مذحج است.^{۳۳۱}

نعیم بن حماد چهار روایت اخیر را در باب‌های «فرستادن لشکر از سوی سفیانی به مدینه» و «فرو رفتن لشکر سفیانی» ذکر کرده و مضمون آنها کشته شدن نفس زکیه در مدینه است از این رو، امکان تطبیق همه آنها بر محمد بن عبد الله حسنی وجود دارد؛ به خصوص که روایت ۲۴ به احجار الزیت تصریح می‌کند و بنا به گزارش تاریخ، محمد نیز در آن‌جا کشته شد.

علاوه بر این: ۱. در مجموع پنج روایتی که گذشت سخنی از ظهور مهدی یا نشانه‌های آن نیست. ۲. این روایات جز در کتاب نعیم بن حماد نیامده است. ۳.

روایت‌ها از صحابه و تابعین نقل شده و دو مورد منسوب به امام باقر علیه السلام هم مرسله است. ۴. چهار حدیث اخیر، کشته شدن نفس زکیه را در مدینه می‌داند و روایت ۲۲ و برخی دیگر که در پی خواهد آمد کشته شدن او را در شهر حرام یا مکه ذکر کرده است.

بنابراین، احتمال دارد بخشی از این روایات از سوی زیدیه به مناسبت شهادت محمد نفس زکیه در احجار الزیت مدینه یا شهید فح در مکه، تحریف یا جعل شده باشد و اگر خیلی خوش‌بینانه به این احادیث بنگریم خواهیم گفت ناقلان یا سازندگان آنها، بخشی از رویدادهای آینده را که در پیش‌گویی‌های معصومان آمده، با بخشی از حوادث تاریخی آمیخته و به عنوان ملاحم رواج داده‌اند. شاید ضعف این روایات باعث شده که منابع پس از الفتن به‌ندرت آنها را گزارش کنند.

ص: ۱۳۵

^{۳۳۰} (۳) «...رسیدن عن ابن لهيعة عن عبد العزيز بن صالح عن علي بن رباح عن ابن مسعود قال يبعث جيش الى المدينة فيخسف بهم بين الجماوين و يقتل النفس الزكية» (الفتن، ص ۲۲۷، ح ۸۹۴).

^{۳۳۱} (۱) «...إذا بلغ السفيناني قتل النفس الزكية و هو الذي كتب عليه فهرب عامة المسلمين من حرم رسول الله الى حرم الله تعالى بمكة فإذا بلغه ذلك بعث جندا الى المدينة عليهم رجل من كلب حتى اذا بلغوا البیداء خسف بهم ...» (همان، ص ۲۲۸، ح ۸۹۹).

(۲۷) از عمار یاسر نقل شده است که وقتی نفس زکیه به قتل رسد و برادرش در مکه با بی توجهی کشته شود، منادی از آسمان ندا کند که امیر شما فلانی است و او مهدی است که زمین را پر از حقیقت و عدالت خواهد کرد.^{۳۳۲}

بخش‌هایی از این روایت با سند واحد در چند مورد از کتاب الفتن ابن حماد آمده^{۳۳۳} و شیخ طوسی مجموع آن را با اشتراک رجال آخر سند آورده است.^{۳۳۴} برخی مانند ابن طاووس و صاحب عقد الدرر به پیروی از ابن حماد آن را قطعه قطعه کرده^{۳۳۵} و برخی یک‌جا آورده‌اند.^{۳۳۶} جالب این‌که در هریک از کتاب‌ها کلمات زیادی تغییر کرده است. ابو عمرو دانی معاصر شیخ طوسی نیز این روایت را در کتاب سنن خود آورده است.^{۳۳۷}

اما اولین اشکال آن، عدم استناد به معصوم است و دوم این‌که، شباهت زیادی به کشته شدن محمد معروف به نفس زکیه دارد؛ چون در آن به کشته شدن برادرش اشاره شده و گفتیم ابراهیم بن عبد الله برادر نفس زکیه در قیام علیه عباسیان کشته شد.^{۳۳۸} اشکال سوم این‌که، این نقل با دیگر احادیث مربوط به نفس زکیه سازگاری

ص: ۱۳۶

ندارد، چون در هیچ کدام از آنها سخن از کشته شدن برادر او نیست. علاوه بر این، اختلاف در نقل‌های این روایت نشانه اضطراب در آن است.

(۲۸) مجاهد از یکی از صحابه پیامبر نقل کرده است: تا نفس زکیه کشته نشود مهدی قیام نمی‌کند و وقتی کشته شد اهل آسمان و زمین خشمگین می‌شوند. پس مردم چنان‌که عروس را به خانه داماد می‌برند، دسته جمعی سراغ مهدی می‌آیند و او زمین را پر از عدل و داد می‌کند.^{۳۳۹}

^{۳۳۲} (۱). «رشدین عن ابن لهيعة حدثني ابو زرعه عن عبد الله بن زريق عن عمار بن ياسر قال اذا قتل النفس الزكية و اخوه يقتل بمكة ضبعة نادی مناد من السماء ان اميركم فلان و ذلك المهدي يملأ الارض حقا و عدلا» (الفتن، ص ۲۳۶، ح ۹۳۲ و الموسوعة في احاديث المهدي، ص ۱۶۳).

^{۳۳۳} (۲). ر. ک: ص ۱۴، ۲۱۶، ۲۳۲ و ۲۳۶.

^{۳۳۴} (۳). الغيبة، ص ۴۶۴.

^{۳۳۵} (۴). عقد الدرر، ص ۴۶ و ۶ و التشریف بالمنن، ص ۱۲۰، ۱۲۳ و ۱۲۸ و ۱۳۲.

^{۳۳۶} (۵). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۷.

^{۳۳۷} (۶). السنن الواردة في الفتن، ج ۱، ص ۳۲۶.

^{۳۳۸} (۷). البته این روایت کشته شدن برادر نفس زکیه را در مکه می‌داند که برخلاف رویداد تاریخی است و آن‌که در مکه به قتل رسیده، پسر عموی او صاحب فنج است.

^{۳۳۹} (۱). «مجاهد عن رجل من اصحاب النبي قال لا يخرج المهدي حتى تقتل النفس الزكية فاذا قتلت النفس الزكية غضب عليهم اهل السماء و اهل الارض ...» (ابن طاووس، التشریف بالمنن، ص ۲۷۵ به نقل از: الفتن سلیلی و ص ۳۴۷ به نقل از: الفتن زکریا).

این روایت از نظر محتوا اشکال خاصی ندارد اما سندش به معصوم نمی‌رسد و ناقل اصلی آن روشن نیست.

(۲۹) ابن سیرین می‌گوید: مهدی قیام نمی‌کند مگر این‌که از هر نه نفر هفت نفر کشته شوند که از جمله آنان نفس زکیه است.^{۳۴۰}

این روایت صحیح نیست و نفس زکیه در آن به اشتباه آمده است، زیرا متقی هندی (متوفای ۹۷۵ ق) غالب احادیث کتاب خود از جمله این را به نقل از الفتن ابن حماد آورده و این حدیث در کتاب الفتن بدون نفس زکیه است. ضمن این‌که سند آن موقوف و متن آن از لحاظ بیان کشتار فراوان قابل تأمل و بررسی است.

روایاتی که تا این‌جا گذشت مربوط به منابع یا راویان اهل سنت بود که گاهی علمای شیعه هم از آنان نقل کرده بودند. ضمن این‌که این مطلب نشان می‌دهد منشأ روایات نفس زکیه، اهل سنت هستند و در بسیاری از آنها سخنی از نشانه ظهور وجود ندارد و درواقع بیان ملاحم و رویدادهای آینده است.

ص: ۱۳۷

نفس زکیه و نشانه‌های پنج‌گانه

مهم‌ترین و مشهورترین روایات در موضوع نشانه‌های ظهور، اخباری است که در آنها پنج علامت برای ظهور قائم علیه السلام یا به‌طور مطلق (بدون اشاره به قائم و ظهور او) ذکر شده است. این احادیث که هشت عددند در بیان چهار نشانه کاملاً اشتراک دارند ولی در مورد پنجمی بیان آنها مختلف است. آن چهار نشانه عبارت‌اند از:

ندای آسمانی، فرو رفتن زمین بیداء، خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیه. در مورد پنجمین نشانه، سه روایت به «یمانی»، یک روایت به «قائم»، دو روایت به «هلاکت یکی از بنی عباس» و یک روایت به «خراسانی» اشاره می‌کند. یک روایت هم درباره پنجمین نشانه ساکت است.

از این میان، دو روایت نشانه ششمی را اضافه کرده که عبارت از آشکار شدن دستی از آسمان است. گویا این دست همراه با ندای آسمانی به مهدی اشاره می‌کند تا مردم او را بشناسند. روایت دیگری هست که در آن ندا، سفیانی، قائم، نفس زکیه، اختلاف بنی عباس و طلوع خورشید از مغرب، از مسائل حتمی دانسته شده است، ولی به جهت اختلاف در نقل این روایت در منابع مختلف، بررسی آن را به بحث «طلوع خورشید از مغرب» موکول می‌کنیم. البته به جهت اشمال این روایت بر نفس زکیه لازم است اکنون به اجمال اشاره شود که آن از لحاظ سند و متن پذیرفتنی نیست.

در این‌جا به بررسی این هشت روایت که ضمن پنج نشانه به نفس زکیه اشاره می‌کند می‌پردازیم. از آن‌جا که خروج سفیانی هم در کنار عنوان نفس زکیه در این هشت روایت ذکر شده است این بررسی در مورد سفیانی هم به کار می‌آید، ولی در آن‌جا

^{۳۴۰} (۲) «عن ابن سیرین: لا یخرج المهدی حتی یقتل من کل تسعة سبعة منها قتل النفس الزکیة» (متقی هندی، البرهان، ص ۱۱۲).

تکرار نخواهد شد. شش روایت از این مجموعه فقط در غیبت نعمانی و یک روایت فقط در کمال الدین وجود دارد. هشتمین آنها که از عمر بن حنظله است

ص: ۱۳۸

علاوه بر کتاب نعمانی در روضه کافی، کمال الدین و الغیبة شیخ نیز ذکر شده است.

تفصیل این روایات و بررسی هریک از آنها در پی می آید.

نمودار چگونگی بیان نشانه‌های پنج‌گانه

(۳۰) علی بن احمد بندنیجی از عبید الله بن موسی علوی از یعقوب بن یزید از زیاد بن مروان قندی از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: ندا از حتمی‌هاست و سفیانی از امور حتمی است. یمانی حتمی است. کشته شدن نفس زکیه حتمی است و دستی که از آسمان آشکار می‌شود از حتمی‌هاست.

فرمود: و صدایی در ماه رمضان که خوابیده را بیدار کند و بیدار را بترساند و دختران را از پرده بیرون کشاند (نیز حتمی است).^{۳۴۱}

به علت شباهت متن و سند این روایت با روایت بعدی، هر دو یک‌جا بررسی می‌شود.

ص: ۱۳۹

(۳۱) ابن عقده از علی بن حسن بن فضال از یعقوب بن یزید از زیاد قندی از چند نفر یارانش نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام گفتیم: سفیانی از امور حتمی است؟ فرمود: بله، کشته شدن نفس زکیه هم حتمی است، قائم حتمی است، فرو رفتن زمین بیداء حتمی است، دستی که از آسمان آشکار شود و ندای آسمانی (هم حتمی است). گفتیم: نداء چیست؟ فرمود: آواز دهنده‌ای که نام قائم و نام پدرش را می‌گوید.^{۳۴۲}

^{۳۴۱} (۱) «عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال: النداء من المحتوم و السفیانی من المحتوم و الیمانی من المحتوم و قتل النفس الزکیة من المحتوم و کفّ یطلع من السماء من المحتوم. قال: و فرعة فی شهر رمضان توقظ النائم و تفرع البقطن و تخرج الفتاة من خدرها» (نعمانی، الغیبة، ص ۲۶۲، باب ۱۴، ح ۱۱).

^{۳۴۲} (۱) «... زیاد القندی عن غیر واحد من اصحابه عن ابی عبد الله انه قال قلنا له: السفیانی من المحتوم؟ فقال: نعم و قتل النفس الزکیة من المحتوم و القائم من المحتوم و خسف البیداء من المحتوم و کفّ تطلع من السماء من المحتوم و النداء من السماء. قلت: و ای شیء تكون النداء؟ فقال: مناد ینادی باسم القائم و اسم ابيه» (همان، ص ۲۶۵، باب ۱۴، ح ۱۵).

در سند این دو روایت زیاد بن مروان قندی وجود دارد که واقعی است.^{۳۴۳} کشی در گزارشی او را یکی از ارکان واقفه دانسته^{۳۴۴} و علامه روایت وی را مردود می‌داند.^{۳۴۵} حتی اگر روایت یعقوب از زیاد را پیش از وقف او بدانیم در روایت ۳۰ عبید الله بن موسی (علوی عباسی) مجهول است و علی بن احمد بندنجی از سوی ابن غضائری تضعیف شده^{۳۴۶} و دیگر رجالیون درباره او جرح یا تعدیلی بیان نکرده‌اند. هم‌چنین در طریق روایت ۳۱ ارسال وجود دارد.

از نظر متن در این دو روایت تصریحی به علامت بودن این موارد نشده و فقط تکیه بر حتمی بودن آنهاست. چه بسا این موارد به خصوص کشته شدن نفس زکیه

ص: ۱۴۰

که محل بحث ماست، اشاره به حوادثی باشد که نزد خداوند از امور حتمی مقرر شده و ائمه علیهم السلام از آن خبر داشته‌اند. این که در روایت دوم به حتمی بودن قائم در کنار چهار کلمه دیگر اشاره شده مؤید این مطلب است که الزاما این موارد به معنی نشانه ظهور نیستند، بلکه رویدادهایی‌اند که در آینده حتما رخ خواهند داد و از جمله آن ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است.

به نظر می‌رسد قسیم قرار گرفتن «قائم» در کنار آن چند مورد، نمایان‌گر آن باشد که آنها نمی‌توانند نشانه‌ای برای این قسیم قرار گیرند. حد اکثر چیزی که می‌توان گفت این که امور غیرعادی مانند ندا مربوط به ظهورند و نفس زکیه و سفیانی و یمانی هم مانند ندای آسمانی هنگام ظهور، حتمی‌اند نه این که مربوط به آن زمان باشند و علامت به شمار آیند.

(۳۲) ابن عقده از علی بن حسن بن فضال از علی بن مهزیار از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از عبد الله بن ابی یعفور نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: نابودی فلانی از بنی عباس و خروج سفیانی و قتل نفس و جیش خسف و صدا را به دست خود بگیر. گفتم: صدا چیست؟ آیا همان ندادهنده است؟ فرمود: آری، به واسطه آن صاحب این امر شناخته می‌شود.

سپس فرمود: تمام گشایش در نابودی فلانی از بنی عباس است.^{۳۴۷}

^{۳۴۳} (۲). رجال نجاشی، ج ۱ ص ۳۸۹.

^{۳۴۴} (۳). اختیار معرفة الرجال، ص ۴۶۶.

^{۳۴۵} (۴). حلی، خلاصة الاقوال، ص ۳۴۹.

^{۳۴۶} (۵). رجال ابن غضائری، ص ۸۲.

^{۳۴۷} (۱). «قال لی ابو عبد الله علیه السلام: امسک بیدک هلاک الفلانی ... اسم رجل من بنی العباس و خروج السفیانی و قتل النفس و جیش الخسف و الصوت. قلت: و ما الصوت. هو المنادی؟ فقال: نعم، و به يعرف صاحب هذا الامر ثم قال: الفرج کله هلاک الفلانی من بنی العباس» (نعمانی، الغیبة، ص ۲۶۶، باب ۱۴، ح ۱۶) در چاپ دیگر (تحقیق آقای غفاری) و در نقل بحار الأنوار از الغیبة نعمانی (ج ۵۶، ص ۲۳۴) دو مورد که از بنی عباس نام برده شده، داخل گروه است. مورد اول هم در بحار الأنوار وجود ندارد. به فرض آن که این قید در اصل روایت هم نباشد، روایت بعدی که در متن می‌آید به هلاکت عباسی تصریح کرده است.

گرچه در این حدیث کلمه نفس زکیّه نیامده است، به نظر می‌رسد مراد از

ص: ۱۴۱

«قتل النفس» همان کشته شدن نفس زکیّه باشد؛ به خصوص که در کنار سفیانی و لشکری که در زمین فرو می‌رود (جیش الخسف) و صدا (- ندای آسمانی) آمده است.^{۳۴۸} این روایت همراه روایت بعدی بررسی می‌شود.

(۳۳) ابن عقده از قاسم بن محمد از عیسی بن هشام از عبد الله بن جبلة از پدرش (جبلة بن حیان) از محمد بن صامت نقل کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه نشانه‌ای پیش از این موضوع وجود دارد؟

فرمود: هلاکت عباسی و خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیّه و فرو رفتن در بیداء و صدایی از آسمان. گفتم: فدایت شوم، می‌ترسم این امر به طول انجامد. فرمود: خیر، اینها دانه‌دانه پشت سر یک‌دیگر می‌آیند.^{۳۴۹}

این دو روایت نیز از جهاتی به یک‌دیگر شباهت دارند، چون در هر دو سخن از هلاکت فردی از بنی عباس به میان آمده و در هر دو، کلمه «الامر» به کار رفته است. از نظر سند روایت اولی صحیح نیست؛ چون حسین بن مختار قلانسی که شیخ طوسی در یک مورد او را واقعی می‌داند،^{۳۵۰} توثیق صریحی ندارد.^{۳۵۱} در سند

ص: ۱۴۲

روایت دوم، قاسم بن محمد و محمد بن صامت و جبلة بن حیان مجهول‌اند و عبد الله بن جبلة که از سوی نجاشی توثیق شده واقعی است.^{۳۵۲} اما این‌که واقعی‌ها در سند روایتی از امام ششم واقع شده‌اند و این پیش از فساد مذهبی‌شان بوده است مشکلی را حل نمی‌کند و چه بسا آنان به نفع عقیده خویش از امامان پیشین مطالبی را جعل کنند.

^{۳۴۸} (۱). جمله «امسک بیدک» به معنی آن است که این موارد را به عنوان نشانه‌ای نگه‌دار و در نظر بگیر.

^{۳۴۹} (۲). «عن ابی عبد الله علیه السلام قلت له: ما من علامة بین یدی هذا الامر؟ فقال: بلی، قلت: و ما هی؟ قال: هلاک العباسی و خروج السفیانی و قتل النفس الزکیة و الخسف بالبيداء و الصوت من السماء. فقلت: جعلت فداک اخاف ان يطول هذا الامر. فقال: لا، هو كنظام الخرز يتبع بعضه بعضا» (نعمانی، الغیبة، ص ۲۷۰، باب ۱۴، ح ۲۱).

^{۳۵۰} (۳). رجال شیخ طوسی، ص ۳۳۴. البته انتساب وقف به برخی اصحاب امام کاظم علیه السلام در رجال شیخ محل تأمل است.

^{۳۵۱} (۴). شیخ مفید نام وی را در ردیف کسانی آورده است که نصّ بر امام رضا علیه السلام را گزارش کرده‌اند و از ایشان با عنوان خواص و ثقات امام کاظم علیه السلام یاد می‌کند (الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۸). اما نام بردن از زیاد بن مروان - چهره شاخص واقفه - در کنار او این توثیق را با تردید روبه‌رو می‌کند. از طرفی اگر اتهام وقف از سوی شیخ طوسی صحیح باشد نقل روایت نصّ بر امام هشتم و در عین حال توقف بر امام هفتم، دلیلی بر شدت انحراف وی خواهد بود، زیرا با این‌که خود مطلبی را از امام معصوم نقل می‌کند برخلاف آن عمل می‌کند.

^{۳۵۲} (۱). رجال نجاشی، ج ۲، ص ۱۳.

از نظر متن، در این دو روایت همانند روایات قبلی بر موضوع مهدی و ظهور او تصریح نشده است. در روایت ۳۲ کلمات «هذا الأمر» و «فرج» آمده و در روایت ۳۳ هم «هذا الامر» دو بار تکرار شده است. کلمه «امر» در ادبیات سیاسی تاریخ اسلام مکرر به معنای حکومت و خلافت و امثال آن آمده است، ولی این جا می تواند علاوه بر حکومت جهانی مهدی، معنای فرج و گشایش برای شیعه را داشته باشد؛ چون در روایت اولی تصریح شده که گشایش در هلاکت فلانی است و به قرینه دومی، فلانی از بنی عباس است. حتی اگر بخواهیم «هذا الامر» را به معنای قائم بگیریم، نام^{۳۵۳} بردن از عباسیان مانع از آن تفسیر خواهد شد، مگر آن که بگوییم آن چهار نشانه، متصل است و این پنجمی (هلاکت فلانی عباسی) علامت دور. یا این که بگوییم دولتی دیگر به نام بنی عباس خواهد آمد و مرگ یکی از آنان نشانه ظهور خواهد بود. باوجوداین، هیچ کدام از این دو توجیه قابل پذیرش نیست و پیش تر درباره آن سخن گفته شد.

(۳۴) این عقده از علی بن حسن بن فضال از برادرانش محمد و احمد از علی بن یعقوب هاشمی از هارون (مروان)^{۳۵۴} بن مسلم از خالد قماط از حرمان بن اعین از امام صادق علیه السلام نقل می کند: از امور حتمی که پیش از قیام قائم رخ

ص: ۱۴۳

می دهد خروج سفیانی و فرو رفتن بیداء و قتل نفس زکیه و منادی از آسمان است.^{۳۵۵}

این روایت که درباره پنجمین نشانه اختلافی ساکت است، از نظر متن مشکلی ندارد و در آن به قیام قائم تصریح شده است. از نظر سند هم می توان به آن اعتماد کرد؛ زیرا ابن عقده و بنو فضال توثیق شده اند^{۳۵۶} و علی بن یعقوب گرچه مهمل است و در کتب رجال نامی از او نیست؛ لیکن کثرت روایت بنو فضال از وی نوعی اطمینان ایجاد می کند. با این همه روایت صحیح نیست.

(۳۵) علی بن حسین از محمد بن یحیی العطار از محمد بن محمد بن حسان رازی از محمد بن علی کوفی از عبد الله بن جبلة از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر روایت می کند که به امام صادق علیه السلام گفتیم: فدایت شوم قائم کی خروج می کند؟

^{۳۵۳} (۱). رجال نجاشی، ج ۲، ص ۱۳.

^{۳۵۴} (۲). نعمانی در کتاب خود پیوسته از این شخص با عنوان هارون بن مسلم یاد می کند. در بسیاری از کتب روایی نیز به تصحیف و اشتباه چنین شده که درست نیست. ر. ک: ترجمه این راوی و روایت کردن علی بن یعقوب از او در رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۶۹.

^{۳۵۵} (۱). «عن ابی عبد الله علیه السلام: من المحتوم الذی لابد ان یكون قبل قیام القائم خروج السفیانی و خسف بالیبیداء و قتل النفس الزکیة و المنادی من السماء» نعمانی، الغیبة، ص ۲۷۲، باب ۱۴، ح ۲۶؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۴ و لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۵۶۳ به نقل: از نعمانی.

^{۳۵۶} (۲). رجال نجاشی، ج ۱، ص ۲۴۰ (این عقده)، ج ۲، ص ۸۲ (علی بن حسن) و ج ۱، ص ۲۱۲ (احمد بن حسن). محمد بن حسن توثیق صریح ندارد و در این روایت با برادرش احمد در یک طبقه است.

فرمود: ای ابا محمد! ما اهل بیت وقت تعیین نمی‌کنیم و محمد [پیامبر؟] گفته است که هر که وقت تعیین کند دروغ‌گوست. ای ابا محمد! پیش از این امر پنج علامت هست: ندا در ماه رمضان است، خروج سفیانی، خروج خراسانی، کشته شدن نفس زکیّه و فرو رفتن بیداء. سپس فرمود: ای ابا محمد! علاوه بر اینها پیش از ظهور دو طاعون هم خواهد آمد: طاعون سفید و سرخ^{۳۵۷}

ص: ۱۴۴

این روایت که در باب «منع التوقیت و التسمیه» از کتاب نعمانی آمده از اخبار پیشین طولانی‌تر است و اضافاتی دارد، مانند این که ندای آسمانی در ماه رمضان خواهد بود و دو طاعون رخ خواهد داد. ادامه آن هم درباره این دو طاعون (که عبارت از مرگ دسته جمعی و شمشیر است) و هم چنین ندای آسمانی توضیح می‌دهد. اما در سند این روایت اشکال‌هایی وجود دارد: ۱. محمد بن حسان رازی تضعیف شده است.^{۳۵۸} ۲. نجاشی درباره محمد بن علی کوفی - که همان ابو سمینه است و در موارد متعددی در طرق اسناد غیبت نعمانی واقع شده - می‌گوید:

«ضعیف جدا، فاسد الاعتقاد، لا یتمد فی شیء». آن‌گاه می‌گوید در کوفه به کذب مشهور بود و وقتی به قم آمد به غلو شهرت یافت.^{۳۵۹} ۳ و ۴. عبد الله بن جبلة و علی بن ابی حمزه واقفی‌اند.^{۳۶۰}

از نظر متن، وجود خراسانی در روایت قابل تأمل است، چون این نام تنها در دو روایت آمده و روایت دیگر هم از لحاظ سند صحیح نیست.^{۳۶۱} این احتمال قوی به نظر می‌رسد که مراد از خراسانی، ابو مسلم، داعی عباسیان باشد یا به سبب وجود روایت واقفی مذهب در آن بگوییم مقصود شورش‌هایی است که در مناطق شرقی و خراسان روی داد و سال‌ها پس از شهادت امام کاظم علیه السلام خلفا را به خود مشغول کرده بود. از این رو، واقفه برای امید دادن به منتظران هم عقیده خود جریان

ص: ۱۴۵

خراسانی را به عنوان نشانه برگشت امام هفتم که وی را مهدی قائم می‌دانستند بیان کرده‌اند. چنان‌که اخبار سفیانی را نیز به دلخواه خود تأویل نمودند.^{۳۶۲}

^{۳۵۷} (۳). «عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له: جعلت فداک متی خروج القائم؟ فقال: یا ابا محمد اننا - اهل بیت لا نوقت و قد قال محمد کذب الوقتون یا ابا محمد انّ قدّام هذا الامر خمس علامات اولاهنّ النداء فی شهر رمضان و خروج السفیانی و خروج الخراسانی و قتل النفس الزکیة و خسف بالیبداء ثم یا ابا محمد انه لا بدّ ان یتقدّم ذلک الطاعونان، الطاعون الابيض و الطاعون الاحمر ...» (نعمانی، الغیبة، ص ۳۰۱، باب ۱۶، ح ۶).

^{۳۵۸} (۱). رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۲۶.

^{۳۵۹} (۲). همان، ج ۲، ص ۲۱۶.

^{۳۶۰} (۳). همان، ص ۱۳ و ۶۹.

^{۳۶۱} (۴). ر. ک: به روایت شماره ۸۴.

^{۳۶۲} (۱). ر. ک: قرب الاسناد، ص ۳۵۱ و ۳۵۲ که در آن به نقل از امام رضا علیه السلام می‌خوانیم: این ابی حمزه روایاتی مثل سفیانی را به گونه‌ای نادرست تأویل کرد.

روایاتی که تا این جا ذکر شد منحصر به کتاب نعمانی است و دیگر منابع روایی کهن آنها را نیاورده‌اند. اما روایتی که در آن به علائم پنج‌گانه اشاره شده و علاوه بر الغیبه نعمانی در روضه کافی، کمال الدین و الغیبه شیخ طوسی وارد شده، منسوب به امام صادق علیه السلام^{۳۶۳} است. طبق این روایت:

(۳۶) پنج علامت پیش از قیام قائم وجود دارد: سفیانی، یمانی، صیحه (یا ندا)، کشته شدن نفس زکیه و خسف بیداء.^{۳۶۴}

در روضه کافی این اضافه وجود دارد که راوی پرسید: اگر پیش از این نشانه‌ها کسی از اهل بیت قیام کرد آیا با او همراه شویم؟ امام فرمود: خیر. سند این روایت در این چهار کتاب به عمر بن حنظله می‌رسد، ولی شیخ صدوق یک بار دیگر همان را از شخصی به نام میمون البان از امام ششم نقل کرده است. بنابراین، برای آن دو سند وجود دارد. البته طریق هریک از این چهار منبع به عمر بن حنظله متفاوت است ولی به هر حال راوی اصلی یک نفر است. با آن‌که متن این خبر تناقض

ص: ۱۴۶

درونی ندارد، اما در هر دو سند آن اشکال‌هایی وجود دارد که مهم‌ترین آنها به راویان اصلی یعنی عمر بن حنظله و میمون البان مربوط است، چون آن دو توثیق نشده‌اند. در عین حال، این خبر دارای بهترین منابع و اسناد در این مجموعه است و رد آن ممکن نیست. چون طریق کلینی به عمر بن حنظله صحیح است^{۳۶۵} و عمر بن حنظله در میان علمای شیعه جایگاه خاصی دارد.

آخرین روایت از هشت روایتی که نشانه‌های پنج‌گانه را ذکر کرده خبری طولانی از شیخ صدوق است:

(۳۷) محمد بن محمد بن عصام از محمد بن یعقوب کلینی از قاسم بن علاء از اسماعیل بن علی قزوینی از علی بن اسماعیل از عصام بن حمید از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که قائم ما به وسیله رعب یاری می‌شود ... گفتیم: چه زمانی قائم شما خروج می‌کند؟ فرمود: آن‌گاه که مردان شبیه زنان شوند ... و خروج سفیانی از شام و یمانی از یمن و فرو رفتن

^{۳۶۳} (۲). این روایت با همین متن در عقد الدرر (ص ۱۱۱) به امام حسین علیه السلام نسبت داده شده است. اما به نظر می‌رسد مؤلف کتاب، کنیه ابو عبد الله در منابع شیعه را بر امام سوم تطبیق کرده است. این کار در موارد دیگری از این نویسنده و به تبع او از سوی متقی هندی در البرهان تکرار و روایاتی از امام ششم به امام حسین علیه السلام نسبت داده شده است (برای نمونه ر. ک: عقد الدرر، ص ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۹ و آنها را به ترتیب مقایسه کنید با نعمانی، الغیبه، ص ۲۳۷، ۲۳۹ و ۲۵۳). جالب این‌که در ص ۲۲۶ عقد الدرر از حضور معلی بن خنیس (صحابی امام ششم) در کنار امام حسین علیه السلام نام برده شده است.

^{۳۶۴} (۳). کلینی، روضه کافی، ص ۳۱۰؛ نعمانی، الغیبه، ص ۲۶۱، باب ۱۴، ح ۹؛ شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۶۷۷ و ۶۷۸، باب علائم، ح ۱ و ۷؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۳۶؛ یوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۱۱۱ و فضل بن حسین طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۷۹.

^{۳۶۵} (۱). سند کلینی چنین است: محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن حکم عن ابی ایوب الخزاز [الخزاز] عن عمر بن حنظله. طرق دیگر حدیث چنین است: (نعمانی عن) محمد بن همام عن جعفر بن مالک الفزاری قال حدثنی عبد الله بن خالد التمیمی قال حدثنی بعض اصحابنا عن محمد بن ابی عمیر عن ابی ایوب الخزاز عن عمر بن حنظله. (شیخ طوسی): و بهذا الاسناد عن ابن فضال عن حماد عن ابراهیم بن عمر عن عمر بن حنظله. (شیخ صدوق عن) ابن الولید - حسین بن ابان - حسین بن سعید - ابن ابی عمیر - عمر بن حنظله. (و شیخ صدوق قال) حدثنا ابی قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحمیری عن ابراهیم بن مهزیار عن اخیه علی عن الحسن بن سعید عن صفوان عن محمد بن حکیم عن میمون البان.

در بیداء و کشته شدن جوانی از آل محمد صلی الله علیه و آله بین رکن و مقام که نامش محمد بن حسن نفس زکیه است و صیحه‌ای از آسمان بیاید که حق با او و شیعه اوست.

در این هنگام قائم ما خروج خواهد کرد.^{۳۶۶}

ص: ۱۴۷

بخشی از این خبر را شیخ طوسی این‌گونه آورده است:

(۳۸) قرقاره (یعقوب بن نعیم) از محمد بن خلف حدادی از اسماعیل بن ابان ازدی از سفیان بن ابراهیم جریری نقل می‌کند که او از پدرش شنید: نفس زکیه پسری از آل محمد صلی الله علیه و آله است، نامش محمد بن حسن که بی‌گناه کشته می‌شود و وقتی او را کشتند عذرپذیر و یاوری برایشان نمی‌ماند و آن زمان خداوند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را می‌فرستد^{۳۶۷}

در سند هر دو روایت افراد مجهول وجود دارند، ضمن این‌که سند دومی به معصوم نمی‌رسد.^{۳۶۸} از نظر متن نیز تصریح به نام محمد بن حسن بسیار مشکوک است، چون از طرفی این نام مهدی موعود است و از سوی دیگر، نفس زکیه تاریخی، محمد بن عبد الله بن حسن بوده و در ذکر نام‌های عربی، انداختن نام پدر یا جدّ از سلسله نسب بسیار معمول است^{۳۶۹} لذا ممکن است همان محمد بن (عبد الله

ص: ۱۴۸

^{۳۶۶} (۲). «القائم منّا منصور بالرّعب ... قلت: متى يخرج قائمکم؟ قال: اذا تشبّه الرجال بالنساء ... و خروج-- السفیانی من الشام و الیمانی من الیمن و خسف بالبیداء و قتل غلام من آل محمد صلی الله علیه و آله بین الرکن و المقام اسمہ محمد بن الحسن النفس الزکیة و جاءت صیحة من السماء بانّ الحق فیہ و فی شیعتہ فعند ذلک خروج قائمنا ...» (شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۳۶۳ و ر. ک: محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۹۲).

^{۳۶۷} (۱). «عنه عن محمد بن خلف الحدادی عن اسماعیل بن ابان الازدی عن سفیان بن ابراهیم الجریری انه سمع اباہ یقول: النفس الزکیة غلام من آل محمد صلی الله علیه و آله اسمہ محمد بن الحسن یقتل بلاجرم و لا ذنب فاذا قتلوه لم یبق لهم فی السماء عاذر و لا فی الارض ناصر فعند ذلک یبعث الله قائم آل محمد صلی الله علیه و آله فی عصبة ...» (طوسی، الغیبة، ص ۴۶۴ و ر. ک: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷).

^{۳۶۸} (۲). در پاورقی الغیبة طوسی آمده است که بخشی از روایت دوم منسوب به امام حسین علیه السلام است و به کتاب الخرائج و الجرائح آدرس داده شده است. اما مراجعه به این کتاب نشان داد که روایت قبل از آن از امام حسین علیه السلام بوده و مؤلف در ادامه گفته است «روی جعفر» و روایت شیخ را ذکر کرده است. پیداست مقصود راوندی «ابو جعفر» یعنی شیخ طوسی است که این خبر را از او نقل می‌کند. بنابراین، در آن تصحیف رخ داده و ربطی به حدیث قبلش ندارد و نباید آن را از امام سوم تلقی کرد.

^{۳۶۹} (۳). مثلاً محمد بن مسلم بن عبید الله بن شهاب زهري، محمد بن شهاب یا محمد بن مسلم بن شهاب گفته-- می‌شود (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۵۰ و ج ۸، ص ۷۲). عبد الرحمن بن محمد بن اشعث در منابع غالباً این اشعث و گاه عبد الرحمن بن اشعث ذکر شده است (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۴۳۹ و ج ۷، ص ۳۱۰ و ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۹۷) و نمونه‌های فراوان دیگر مانند ابن الغسیل، ابن فرات، ابن مدبر و

بن (حسن، یعنی نفس زکیّه تاریخی باشد. وجود این نقل در میان راویان اهل سنت^{۳۷۰} این تردید را بیشتر می‌کند که ممکن است در تصریح به این نام انگیزه‌ای وجود داشته باشد.

دیگر روایات

تا این جا هشت روایتی که نشانه‌های پنج‌گانه از جمله نفس زکیّه را بیان می‌کرد به تفصیل بررسی شد. علاوه بر اینها چند روایت دیگر در منابع شیعه وارد شده است که به آنها می‌پردازیم:

(۳۹) ثعلبه بن میمون از شعیب بن حداد از صالح از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: بین کشته شدن نفس زکیّه و قیام قائم پانزده روز بیشتر نیست.^{۳۷۱}

راویان این حدیث پیش از ثعلبه مختلف‌اند. شیخ صدوق از ابن ولید از صفار از عباس بن معروف از علی بن مهزیار از عبد الله بن محمد حجال از ثعلبه نقل می‌کند و شیخ طوسی از فضل بن شاذان از حسن بن فضال از ثعلبه. شیخ مفید راویان پیش از ثعلبه را ذکر نکرده است. در مورد صالح هم شیخ طوسی مطلق آورده، شیخ صدوق صالح مولى بنی عذراء گفته و شیخ مفید صالح بن میثم نوشته است. در هر صورت، پیداست که این روایت خبر واحدی است که به دو طریق، یعنی شیخ صدوق و شیخ مفید نقل شده و شیخ طوسی هم از استاد خود شیخ مفید یا مستقیماً از کتاب فضل نقل کرده است. سند شیخ صدوق تا شعیب صحیح است. خود شعیب

ص: ۱۴۹

هم کسی جز شعیب بن اعین حدّاد نیست^{۳۷۲} که مفید و طوسی در سند خود به آن تصریح کرده‌اند و نجاشی و شیخ او را ثقه می‌دانند.^{۳۷۳} اما صالح که در طریق صدوق، با عنوان «مولى بنی عذراء» آمده، اگر غیر از صالح بن میثم باشد مجهول است و اگر همان باشد توثیقی ندارد. مطلق آوردن نام او از سوی شیخ هم بر این تردید می‌افزاید. بنابراین راویان دو سند تا صالح موثق‌اند، اما در مورد او که راوی اصلی است مشکل وجود دارد.

^{۳۷۰} (۱). نقل شیخ طوسی از راویان عامی است.

^{۳۷۱} (۲). «لیس بین قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و بین قتل النفس الزکیة الا خمسة عشر ليلة» (شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۶۷۷، باب علائم، ح ۲؛

شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۴ و شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۴۵.

^{۳۷۲} (۱). گرچه در کمال الدین «حذاء» نوشته شده و تصحیف در آن رخ داده است.

^{۳۷۳} (۲). رجال نجاشی، ج ۱، ص ۴۳۵ و فهرست طوسی، ص ۱۴۵.

از نظر متن در این جا به کلام صاحب کشف الغمّه توجه می‌کنیم و بررسی بیشتر را به بعد از دو روایت ۴۰ و ۴۱ وامی‌گذاریم. علی بن عیسی اربلی پس از نقل این روایت می‌نویسد: «در آن باید تأمل کرد. یا مراد از نفس زکیّه غیر از محمد بن عبد الله است که در سال ۱۴۵ ق کشته شد و یا در روایت تردید خواهد شد».^{۳۷۴}

(۴۰) امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آیا به شما از انتهای حکومت بنی فلان خبر ندهم؟ گفتند: بله، فرمود: کشتن کسی که خویش محترم است در روز حرام، در شهر حرام توسط گروهی از قریش. سوگند به کسی که دانه را شکافت پس از آن پانزده روز بیشتر حکومت نخواهند کرد. گفتیم: آیا قبل و بعد از این هم چیزی هست؟ فرمود: صیحه‌ای در ماه رمضان که بیدار را بترساند و خواب را بیدار کند و دختر جوان را از پرده بیرون کشاند.^{۳۷۵}

ص: ۱۵۰

(۴۱) در گفت‌وگوی امام صادق علیه السلام با منصور عباسی که به تفصیل در روضه کافی نقل شده می‌خوانیم که منصور به امام گفت: سزاوار بود از آن چه خدا به ما داده خوشحال شوی و به مردم نگویی که حکومت حق شماست.

امام فرمود: هرکس چنین گفته دروغ‌گوست [!] ... ما به تو نیازمندتریم از شما به ما [!]. منصور گفت: آیا به یاد داری پرسیدم حکومت به ما خواهد رسید و گفתי بله، حکومتی عریض و طویل و شدید، و تا زمانی که خون محترمی را در ماه حرام در شهر حرام نریزد در وسعت خواهید بود. امام گوید فهمیدم که منصور سخن مرا حفظ کرده است. پس فرمود: شاید خداوند تو را کفایت کند و مقصود من تو نبودی، بلکه حدیثی بود که روایت کردم و شاید یکی دیگر از خاندان تو چنین کند. پس منصور ساکت شد.^{۳۷۶}

در جای دیگری از همین کتاب، این روایت با اختلاف کمی این گونه آمده است که امام پس از پیش‌گویی درباره به حکومت رسیدن بنی عباس فرمود: «اینان حکومت را خواهند داشت تا زمانی که خون حرامی از ما- امام به سینه خود اشاره کرد- نریزند.»^{۳۷۷} ضمناً در روایت دیگری آمده است که امام ششم فرمود: حتماً جوانی در مدینه کشته خواهد شد.^{۳۷۸}

^{۳۷۴} (۳). کشف الغمّه فی معرفة الاثمه، ج ۳، ص ۲۵۹.

^{۳۷۵} (۴). «ابن عقده، علی ابن فضال، علی بن مهزیار، حماد بن عیسی، حسین بن مختار، عبد الرحمن بن سیابه، عمران بن میثم عن عبایه بن ربیع قال: دخلت علی امیر المؤمنین علیه السلام و انا خامس خمسة و اصغر القوم سنًا فسمعتہ یقول ... الا اخبرکم بأخر ملک بنی فلان ... قال: قتل نفس حرام فی یوم حرام فی بلد حرام عن قوم من قریش. و الذی فلق الحبة و برئ النسمه ما لهم ملک بعده غیر خمس عشرة لیلة ...» (نعمانی، الغیبه، ص ۲۶۷، باب ۱۴، ح ۱۷).

^{۳۷۶} (۱). کلینی، روضه کافی، ص ۳۷، با ترجمه آزاد.

^{۳۷۷} (۲). همان، ص ۲۱۱.

^{۳۷۸} (۳). نعمانی، الغیبه، ص ۱۷۰ و کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷.

گرچه در این دو روایت (۴۰ و ۴۱) تعبیر نفس زکیّه به کار نرفته، لیکن منابع متأخر آن دو را مربوط به او می‌دانند و به نظر می‌رسد علت این امر چند مطلب است: در برخی روایات آمده است که نفس زکیّه در شهر حرام یا بین رکن و مقام کشته می‌شود^{۳۷۹} و این مطلب در دو روایت بالا وجود دارد. هم‌چنین نفس زکیّه از

ص: ۱۵۱

خاندان پیامبر دانسته شده است.^{۳۸۰} در روایت روضه کافی - در هر دو نقل آن - عبارت «خونی از ما» به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده است. از طرفی در سخن منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام همانند روایت منسوب به امام باقر علیه السلام فاصله بین کشته شدن نفس محترم تا قیام قائم، پانزده روز گزارش شده است.^{۳۸۱}

از مقایسه این چند روایت به نظر می‌رسد کشته شدن این شخص مربوط به دوران بنی عباس و بنا به نقل روضه کافی باید در زمان منصور عباسی باشد و این مطلب با نفس زکیّه تاریخی منطبق است. از این رو، احتمال جعل یا تحریف آن از سوی هواداران محمد بن عبد الله حسنی یا محمد بن عبد الله (مهدی عباسی) بعید نیست. چون زیدیه پس از نفس زکیّه قیام‌های دیگری کردند و مدعی مهدویت آنها بودند چنان‌که مدتی پس از کشته شدن نفس زکیّه، منصور عباسی فرزندش محمد بن عبد الله مهدی را جانشین خود کرد.^{۳۸۲} اگر این مطلب را هم نپذیریم، محقق نشدن پیش‌گویی امام ششم درباره ضعف یا زوال حکومت خاندان منصور (عباسیان) پس از ریخته شدن خونی از خاندان آن حضرت، نشانه‌ای بر نادرستی این روایت خواهد بود، چه این‌که در زمان منصور و پس از او خون‌های زیادی از اهل بیت علیهم السلام از جمله خود ائمه ریخته شد، ولی این حکومت باز هم تا قرن‌ها دوام آورد. بنابراین، اگر این چند روایت از نظر سند هم اشکال نداشته باشند،^{۳۸۳} از نظر محتوا قابل پذیرش نیستند؛ به خصوص مطالبی که در گفت‌وگوی امام با منصور عباسی نقل شده و امام خود را نیازمند عباسیان دانسته و این سخن را تکذیب کرده است که کسی بگوید حکومت حق اوست.

ص: ۱۵۲

(۴۲) از امام باقر علیه السلام نقل شده است که قائم به یارانش می‌گوید: اهل مکه مرا نمی‌خواهند؛ ولی من برای اتمام حجت، شخصی را می‌فرستم. پس مردی از اصحابش را می‌خواند و او را به مکه می‌فرستد ... مکّیان او را بین رکن و مقام می‌کشند و او نفس زکیّه است. وقتی خبر به امام می‌رسد به یارانش می‌گوید: نگفتم که اهل مکه ما را نمی‌خواهند؟ ...^{۳۸۴}

^{۳۷۹} (۴). ابن حماد، الفتن، ص ۱۲۴، ح ۵۱۳؛ شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۳۶۳ و محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷.

^{۳۸۰} (۱). شیخ صدوق، همان.

^{۳۸۱} (۲). گویا مقدسی شافعی متأثر از این روایات است که می‌گوید: «آخرین نشانه، کشته شدن نفس زکیّه است.» (عقد الدرر، ص ۱۱۶).

^{۳۸۲} (۳). تاریخ خلیفه، ص ۲۷۸، ذیل سال ۱۴۷.

^{۳۸۳} (۴). سند کلینی در هر دو نقل صحیح است ولی در سند نعمانی افراد غیر موثق قرار دارند.

^{۳۸۴} (۱). «و بالاسناد یرفعه الی ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام فی حدیث طویل الی ان قال: یقول القائم لاصحابه:

یا قوم ان اهل مکه لا یریدونی و لکنّی مرسل الیهم لاحتجّ علیهم بما ینبغی لمنلی ان یحتجّ علیهم.

این روایت طولانی را مجلسی در ضمن چند خبر دیگر بدون ذکر مأخذ و با این سند نقل کرده است: «روی السید علی بن عبد الحمید باسناده الی کتاب الفضل بن شاذان یرفعه الی ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام». پیداست که از نظر علمی هیچ‌گونه اعتمادی بر این سند وجود ندارد. ضمن این‌که متن آن در منابع دیگر نیامده و مشتمل بر مطالبی است که شبیه آن در روایات دیگر وجود ندارد؛ مانند آن‌چه در ادامه روایت می‌خوانیم: «اولین کسی که با او (مهدی) بیعت می‌کند جبرئیل و میکائیل است و همراه آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام برمی‌خیزند و کتاب جدیدی به او می‌دهند...».

(۴۳) در روایتی منسوب به امیر المؤمنین علیه السلام می‌خوانیم: از من پرسید قبل از آن‌که مرا از دست بدهید و قبل از آن‌که فتنه شرقی رخ دهد و برای آن نشانه‌هایی است: محاصره کوفه و سنگ‌سازی در کوچه‌های آن ... قتل سریع و مرگ دسته‌جمعی و کشته شدن نفس زکیه در پشت کوفه همراه

ص: ۱۵۳

هفتاد نفر و سر بریدن شخصی بین رکن و مقام و کشته شدن اسقع در عبادتگاه بت‌پرستان.^{۳۸۵}

این روایت نیز در دو قسمت از کتاب بحار الأنوار به نقل از دو کتاب آمده است.

سند اول آن چنین است: «روی فی کتاب سرور اهل الایمان عن السید علی بن عبد الحمید باسناده عن اسحاق یرفعه الی الاصبع بن نباته قال سمعت امیر المؤمنین علیه السلام». ^{۳۸۶} مأخذ دیگر وی کتاب مختصر بصائر الدرجات می‌باشد که در آن آمده است: «به کتاب خطبه‌های امیر مؤمنان علیه السلام دست یافتم که به خط سید ابن طاووس بر آن نوشته بود: نویسنده این کتاب، آن را بعد از امام صادق علیه السلام به رشته تحریر درآورده ... برخی از آن به نقل از ابو روح فرج بن فروه از مسعدة بن صدقه از جعفر بن محمد علیهما السلام و برخی را از دیگران نقل کرده است.» ^{۳۸۷} مجلسی این خطبه را هم در نه صفحه بیان کرده که قسمتی از آن با نقل اصبع بن نباته مشترک است. ولی نامی از اصبع در میان نیست.

فیدعو رجلا من اصحابه فیقول له امض الی اهل مکه فقل یا اهل مکه انا رسول فلان الیکم و هو یقول لکم انا اهل بیت الرحمة ... فاذا تکلم هذا الفتی بهذا الکلام اتوا الیه فذبحوه بین الرکن و المقام و هی النفس الزکیة فاذا بلغ ذلک الامام قال لاصحابه الا أخبرکم ان اهل مکه لا یریدوننا ...» (محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷).

^{۳۸۵} (۱) «سلونی قبل ان تشغر برجلها فتنه شرقية و تطأ فی خطامها بعد موتها و حیاتها و تشب نار بالحطب الجزل من غربی الارض رافعة ذیلها تدعوا یا ویلها لرحلها و مثلها. فاذا استدار الفلک قلتم مات او هلك باى واد سلك فیومئذ تأویل هذه الایة: اَئْمَرَدَدْنَا لَكُمْ الْکَرَّةَ...» (اسراء (۱۷) آیه ۵) و لذلک آیات و علامات اولهن احصار الکوفه بالرصد و الخندق و تخریق الزوایا فی سکک الکوفة و تعطیل المساجد اربعین لیلة و کشف الهیکل و خفق رایات حول المسجد الاکبر تهتز، القتال و المقتول فی النار و قتل سریع و موت ذریع و قتل النفس الزکیة بظهر الکوفة فی سبعین و المذبوح بین الرکن و المقام و قتل الاسقع صبرا فی بیعة الاصنام ...» (همان، ج ۵۲، ص ۳۷۳ و ج ۵۳، ص ۸۲).

^{۳۸۶} (۲) همان، ج ۵۲، ص ۲۷۳.

^{۳۸۷} (۳) همان، ج ۵۳، ص ۸۲.

اما از نظر متن، پیش از این نشانه‌ها مطلبی دال بر ظهور یا نامی از مهدی نیامده است، بلکه سخن از فتنه‌ای مشرقی است. گویا عبارت «قلتم مات او هلك بایّ واد

ص: ۱۵۴

سلک»^{۳۸۸} که غالباً درباره امام غایب به کار می‌رود، باعث شده است که این خطبه بر امام زمان علیه السلام تفسیر شود. اگر قسمت اول روایت هم پذیرفته شود، به نظر می‌رسد بخش‌های بعدی که مربوط به علائم است به این روایت اضافه شده باشد، چون اولاً: مطالب عجیب و غریبی در آن یافت می‌شود که در منابع معتبر نیست و ثانیاً:

علامه مجلسی در جای دیگر قسمت اول روایت را از عیاشی نقل کرده و گفته است: «ادامه خبر تصحیف شده و آن را ترک کردم».^{۳۸۹} آن‌چه قابل توجه است این‌که شیخ مفید هم دو عنوان «کشته شدن نفس زکیّه در پشت کوفه همراه هفتاد نفر از صالحان و سر بریدن مرد هاشمی بین رکن و مقام»^{۳۹۰} را ضمن مجموعه نشانه‌های ظهور قائم علیه السلام ذکر کرده است، ولی این نشانه‌ها مستند نیست و او فقط به قصد شمارش، آنها را ذکر نموده و در روایاتی که برای نشانه‌ها آورده برای آن دو عنوان، حدیثی نقل نکرده است.

(۴۴) عیاشی از جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: هیچ اقدامی نکن تا نشانه‌هایی که می‌گویم ببینی. در ادامه این روایت طولانی فقط به نفس زکیّه اشاره شده است که: «... مهدی با ۳۱۳ نفری که بین رکن و مقام با او بیعت کرده‌اند از مکه بیرون می‌رود درحالی‌که عهد و سلاح پیامبر با اوست پس منادی به نام او صدا می‌زند و اهل زمین می‌شنوند. هر چیز برای شما شبهه ایجاد کند عهد و پرچم و سلاح پیامبر قابل تردید نیست و نفس زکیّه از فرزندان حسین علیه السلام است. اگر این هم مشکل باشد ندای آسمانی مشخص است که به نام او می‌خواند».^{۳۹۱}

ص: ۱۵۵

این خبر طولانی را نعمانی به همین سند با اختلاف مضمون ذکر کرده؛ ولی در آن چنین آمده است: «قائم در مکه است ... ۳۱۳ یار او گردش جمع می‌شوند ... پس بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند. با او عهدی از رسول خداست که پسران از پدران ارث برده‌اند. ای جابر! قائم از فرزندان حسین علیه السلام است که امرش در یک شب اصلاح گردد. اگر این مطلب هم برای شما ایجاد شبهه کند ... ندای آسمانی که به نام او می‌خواند جای تردید باقی نمی‌گذارد ...».^{۳۹۲}

^{۳۸۸} (۱). این عبارت در روایات ائمه علیهم السلام درباره امام عصر علیه السلام آمده است. یعنی خواهید گفت: او کجاست؟

آیا از دنیا رفته است؟ (ر. ک: نعمانی، الغیبه، ص ۱۵۴ و ۱۵۵ و مجلسی، همان، ج ۵۲، ص ۲۲۸، ۲۷۲، ۲۸۱ و ...).

^{۳۸۹} (۲). محمد باقر مجلسی، همان، ج ۵۱، ص ۵۷.

^{۳۹۰} (۳). الارشاد، ۲ ص ۳۶۸.

^{۳۹۱} (۴). تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۲ و ۱۶۴ و محمد باقر مجلسی، همان، ج ۵۲، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.

^{۳۹۲} (۱). نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۰ و ۲۹۱، باب ۱۴، ح ۶۷.

مقایسه این دو روایت به خوبی نشان می‌دهد که در نقل عیاشی نفس زکیّه درست نیست، چون علاوه بر آن که در گزارش نعمانی به جای آن به «قائم» تصریح شده، قبل و بعد آن هم ارتباطی به نفس زکیّه ندارد، بلکه درباره قائم و ندای آسمانی که به نام او می‌خواند سخن می‌گوید. بنابراین، به فرض این که روایت را صحیح هم بدانیم این مطلب روشن است که کلمه نفس زکیّه در آن به اشتباه کاتب یا راوی جای‌گزین شده است. این مقایسه ضمناً نشان می‌دهد که یک متن با یک سند تا چه اندازه با یک‌دیگر اختلاف دارند. مراجعه به کل روایت، مطلب را بسیار روشن‌تر خواهد نمود.

تا این‌جا همه روایاتی که درباره نفس زکیّه بود بررسی شد. پیداست که این احادیث حتی برای اثبات مطلب کافی نیست چه رسد که درباره آنها ادعای تواتر شود.^{۳۹۳}

در انتهای مبحث نفس زکیّه مناسب است به دیدگاه‌های برخی از نویسندگان معاصر توجه کنیم: مرحوم صدر در تاریخ الغیبه الکبری دلایلی آورده است تا اثبات کند مراد از نفس زکیّه در روایات علائم همان محمد بن عبد الله حسنی است. وی

ص: ۱۵۶

هم‌چنین دلایل مخالفان این نظریه را آورده و رد کرده است.^{۳۹۴} باوجوداین، استدلال‌های ایشان در هر دو طرف کافی به نظر نمی‌رسد. مهم‌ترین دلیل وی بر این مطلب روایاتی از ابو الفرج اصفهانی است که در مقاتل الطالبیین نفس زکیّه را از فرزندان امام حسن علیه السلام گزارش می‌کند. دلیل دیگر روایاتی است که کشته شدن نفس زکیّه را در احجار الزیت پیش‌گویی کرده و در واقع هم‌چنین شده است. در صورتی که این روایات اگر صحیح باشد پیش‌گویی است و در آنها سخنی از ظهور یا نشانه ظهور نیست. مطلب دیگر این‌که، هدف مؤلف محترم از پافشاری بر این مطلب آن است که بگوید این علامت محقق شده است، حال آن‌که گفتیم علامت نمی‌تواند با فاصله‌ای چند صد ساله رخ دهد. ضمن این‌که ممکن است کسانی اصل این روایات را ساخته عباسیان یا بنی حسن یا زیدیه بدانند.

نویسنده دیگری با اشاره به نظریه بالا گفته است: «برخی احتمال داده‌اند که مراد از نفس زکیّه، محمد بن عبد الله است که در احجار الزیت نزدیک مدینه کشته شد اما این احتمال به چند دلیل درست نیست: ۱- لازمه‌اش این است که ... پیش از آن‌که امامان از آن خبر دهند، رخ داده باشد؛ ۲- در روایات تصریح شده که نفس زکیّه بین رکن و مقام کشته می‌شود ولی محمد در احجار الزیت کشته شد؛ ۳- قتل نفس زکیّه از نشانه‌های حتمی و متصل به ظهور است و محمد پیش از تولد مهدی علیه السلام به قتل رسیده است».^{۳۹۵}

نگارنده اصراری به تطبیق روایات نفس زکیّه بر محمد بن عبد الله حسنی ندارد لیکن این سه اشکال قابل پاسخ گفتن است: ۱- امامانی که از کشته شدن نفس زکیّه خبر داده‌اند قبل از محمد بن عبد الله بوده‌اند، یعنی ما روایتی از امام هفتم و پس از او

^{۳۹۳} (۲). اسماعیلی، چشم به راه مهدی، ص ۲۸۲ و لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۵۶۸.

^{۳۹۴} (۱). تاریخ الغیبه الکبری، ص ۶۰۴-۶۱۴.

^{۳۹۵} (۲). اسماعیلی، چشم به راه مهدی، ص ۲۸۲.

درباره نفس نداریم. امام صادق علیه السلام هم تنها سه سال پس از محمد زنده بود. ۲- از میان اخبار متعدد درباره نفس زکیه فقط دو روایت به کشته شدن او بین رکن و مقام تصریح دارد^{۳۹۶} و دو روایت هم قتل او را در بلد حرام می‌داند.^{۳۹۷} در بقیه احادیث حرفی از محل کشته شدن او نیست یا به شهر مدینه تصریح شده است. ۳- این که قتل نفس زکیه از نشانه‌های حتمی است در روایات وجود دارد، اما متصل بودن آن به ظهور ثابت نیست و منشأ آن روایتی است که فاصله این قتل و قیام قائم علیه السلام را پانزده روز می‌داند و گفته شد که این روایت با اشکال‌هایی روبه‌روست.^{۳۹۸} ضمن این که اصل علامت بودن آن برای ظهور حجت علیه السلام محل تأمل است.

نتیجه

از مجموع ۲۳ روایتی که درباره نفس زکیه ذکر شد - و بیش از آن نیافتیم - تنها یکی دو روایت قابل اعتماد است^{۳۹۹} و بقیه از نظر سند یا محتوا اشکال اساسی دارند.

برخی از آنها بر کشته شدن محمد نفس زکیه در حکومت عباسیان تطبیق داشت و برخی ارتباطی به ظهور مهدی نداشت. برخی کشته شدن او را در مدینه، بعضی بین رکن و مقام و یک روایت هم محل قتل او را کوفه می‌دانست.

با این همه ممکن است کسی مجموع این روایات را مردود نداند و بگوید مجموعه‌ای از اخبار ضعیف می‌تواند به اجمال بر مطلبی دلالت کند. یا گفته شود

اصل عنوان «قتل نفس زکیه» می‌تواند به عنوان یک پیش‌گویی درباره آینده و حتی درباره ظهور قائم (عج) صحیح باشد چون از مجموع روایات استفاده می‌شود که چنین مطلبی ارتکاز ذهنی مردم در طول تاریخ اسلام بوده و در هر زمان بر شخصی تطبیق یا به نفع او تحریف شده است. اما مهم‌ترین اشکال این توجیه آن است که روایات نفس زکیه از ائمه پس از نفس زکیه تاریخی (محمد بن عبد الله حسنی) صادر نشده است. حد اکثر چیزی که ممکن است از مجموع روایات استفاده کرد، به خصوص از هشت روایتی که بر حتمی بودن قتل نفس بدون هیچ‌گونه توضیحی تأکید می‌کرد - و به ویژه روایت عمر بن حنظله که سند و متن آن نسبت به بقیه کمترین اشکال را داشت - این است که شخص پاک و بی‌گناهی کشته خواهد شد و با توجه به الف و

^{۳۹۶} (۱). شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۳۶۳ و محمد باقر مجلسی، همان، ج ۵۲، ص ۳۰۷.

^{۳۹۷} (۲). الفتن، ص ۱۲۴، ح ۵۱۳ و نعمانی، الغیبه، ص ۲۶۷، باب ۱۴، ح ۱۷.

^{۳۹۸} (۳). ر.ک: ذیل حدیث شماره ۳۹.

^{۳۹۹} (۴). خبر عمر بن حنظله (شماره ۳۶) با این که شخص وی توثیق صریحی ندارد، ولی به دلیل اعتماد علمای شیعه به روایات وی و همچنین روایت ۳۲ اگر توثیق شیخ مفید درباره حسین بن مختار را بپذیریم و روایت ۳۴ اگر روایت بنو فضال از علی بن یعقوب هاشمی را دلیل اعتماد بر او بدانیم، از نظر سند بهترین روایات مربوط به نفس زکیه به شمار می‌روند.

لام در «النفس الزکیّه» که نشانه معرفه است نمی‌توان او را هر شخص پاک و بی‌گناهی دانست بلکه به نظر می‌رسد مراد از آن فرد خاصی است، پس نشانه بودن نفس زکیّه را بدون توجه به شخص یا واقعه خاصی می‌توان پذیرفت. با وجود چنین اجمالی که آن هم به سختی از مجموع روایات استفاده می‌شود، طرح جزئیات کشته شدن نفس زکیّه و خلط روایات تاریخی با روایات علائم، غیرعلمی و بی‌دلیل خواهد بود.

ص: ۱۵۹

گفتار سوم: سفیانی

مهم‌ترین، مشهورترین و در عین حال مشکل‌ترین نشانه‌ای که برای ظهور مهدی علیه السلام به‌طور گسترده در منابع قدیم و جدید بیان می‌شود ظهور سفیانی است.

برخلاف آنچه برخی این نشانه را مخصوص منابع شیعه می‌دانند^{۴۰۰}، روایات مربوط به سفیانی در مصادر اهل سنت کمتر از منابع شیعه نیست. تنها روایات نعیم بن حماد در کتاب الفتن چندین برابر اخبار شیعه است. وی در این کتاب که قدیمی‌ترین منبع مربوط به ملاحم و علائم ظهور شمرده می‌شود، بیش از ده باب را به سفیانی و جنگ‌های او اختصاص داده و در آن حدود ۱۲۰ خبر نقل می‌کند.

البته در تعدادی از آنها عنوان سفیانی وجود ندارد؛ ولی در ابواب مربوط به سفیانی ذکر شده است. از منابع شیعه، نعمانی یک باب از کتاب الغیبه را به احادیث سفیانی اختصاص داده و در آن هیجده حدیث گزارش کرده است. در باب علائم عمومی (باب ۱۴) نیز به دوازده حدیث در این باره اشاره می‌کند. شیخ صدوق و شیخ

ص: ۱۶۰

طوسی هم در باب علائم ظهور مجموعاً پانزده روایت درباره سفیانی آورده‌اند و این تعداد، غیر از اخباری است که در ابواب دیگر از این سه کتاب ذکر شده است.

به برخی از همین احادیث در کتاب‌های کافی و ارشاد و دیگر منابع شیعه برخورد می‌کنیم که همه آنها به معصوم نسبت داده می‌شود.^{۴۰۱} در منابع متأخر از جمله بحار الأنوار حجم روایات مربوط به سفیانی بسیار بیشتر از آن است که گفته شد. کثرت این روایات و صحت سند یا مضمون برخی از یک‌سو و آشفتگی یا تفاوت مضامین آنها به اضافه وجود سفیانی‌هایی در تاریخ اسلام، اظهارنظر درباره این موضوع را بسیار مشکل کرده است. در این بحث ابتدا نگاهی کلی به مجموع روایات مربوط به این نشانه خواهیم داشت سپس با طرح فرضیه‌هایی به نقد و بررسی آنها می‌پردازیم.

^{۴۰۰} (۱). سید محمد صدر، تاریخ الغیبه الکبری، ص ۶۲۱.

^{۴۰۱} (۱). شیخ طوسی علاوه بر هشت روایت منسوب به معصومان، روایات مقطوعه‌ای هم درباره سفیانی دارد.

نمای کلی روایات سفیانی

الف) ویژگی‌ها

از آن‌جا که روایات مربوط به سفیانی در منابع شیعه و اهل سنت باهم تفاوت‌ها و اشتراک‌هایی دارد، لازم است روایات هر فرقه جداگانه ملاحظه گردد و آن‌گاه به مشترکات آنها پرداخته شود.

اول: منابع شیعه

در روایاتی که عالمان شیعه درباره سفیانی در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند چند خصوصیت به چشم می‌خورد:

۱. سند بیشتر روایات شیعه به معصوم می‌رسد و به‌ندرت روایتی وجود دارد

ص: ۱۶۱

که چنین نباشد،^{۴۰۲} اما در منابع اهل سنت برعکس، تعداد کمی از روایات مربوط به سفیانی از معصوم صادر شده است.

۲. در روایات فراوانی از شیعه بر حتمی بودن ظهور سفیانی تأکید شده است،^{۴۰۳} درحالی‌که در منابع عامه سخنی از حتمی بودن سفیانی نیست. یک نمونه از روایات شیعه چنین است:

(۴۵) عبد الملک بن اعین گوید: نزد امام باقر علیه السلام سخن از قائم به میان آمد.

من گفتم امیدوارم که (ظهور) او نزدیک باشد و سفیانی در کار نباشد. امام فرمود: نه، به خدا قسم او حتمی است و چاره‌ای از آمدن او نیست.^{۴۰۴}

۳. در روایات شیعه، سفیانی غالباً همراه چند علامت مشهور: نداء، نفس زکیه، فرو رفتن سرزمین بیداء و گاه یمانی یاد شده است؛^{۴۰۵} اما منابع اهل سنت گرچه از آن نشانه‌ها هم سخن می‌گویند، لیکن در کنار سفیانی و به عنوان نشانه حتمی ظهور نیست.

^{۴۰۲} (۱). مانند شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۴۷ و ۴۶۳، ح ۴۴۴ و ۴۷۹.

^{۴۰۳} (۲). ر. ک: نعمانی، الغیبه، باب ۱۸، ح ۱، ۲، ۴-۷ و ۱۰ و باب ۱۴، ح ۱۵ و ۲۶؛ شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۶۷۸ و ۶۸۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱ و شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۳۵.

^{۴۰۴} (۳). «عبد الملک بن اعین قال کنت عند ابی جعفر فجری ذکر القائم فقلت له ارجو ان یکون عاجلا و لا سفیانی فقال لا و الله انه لمن المحتوم الذی لا بد منه» (نعمانی، الغیبه، ص ۳۱۲).

^{۴۰۵} (۴). تفصیل این روایات در بحث نفس زکیه گذشت.

۴. در منابع شیعه اگر سفیانی با موعود آخر الزمان ارتباط داده شده است، لفظ «القائم» به کار رفته؛ اما در منابع اهل سنت «المهدی» آمده است. به طور کلی در تمام منابع شیعه و اهل سنت این تفاوت چشم‌گیر است که در هر موضوعی از وجود مقدس امام دوازدهم نام برده شود، شیعه از لفظ قائم و اهل سنت از لفظ مهدی

ص: ۱۶۲

استفاده می‌کند.^{۴۰۶} حتی در روایاتی که کاملاً مضمون آنها یکی است، راوی شیعه و سنی یا منبع نقل‌کننده، این دو لفظ را تغییر داده‌اند.^{۴۰۷}

۵. در روایاتی از شیعه به ظهور سفیانی در ماه رجب اشاره شده است، ولی این مطلب در منابع اهل سنت وجود ندارد؛ برای نمونه:

(۴۶) معلى بن خنيس از امام صادق عليه السلام روايت می‌کند که موضوع سفیانی حتمی است و خروج او در ماه رجب خواهد بود.^{۴۰۸}

۶. در روایات شیعه، مقابله سفیانی با مهدی و دشمنی او با شیعه و اهل بیت رسول خدا محسوس‌تر است، اما در منابع اهل سنت بیشتر از دشمنی او با مردم کوفه و مدینه و عموم بنی هاشم و گاه بنی عباس سخن گفته می‌شود.

دوم: منابع اهل سنت

این دسته از منابع موضوع سفیانی را بیشتر به صورت داستانی پیوسته طرح کرده و به تفصیل درباره جنگ‌های او با مردم مناطق مختلف سخن گفته‌اند،^{۴۰۹} به گونه‌ای که اگر روایات به صورت مستقل گزارش شود کسی به ارتباط آنها با سفیانی پی نخواهد برد؛ به خصوص که در بسیاری از آنها نام سفیانی وجود ندارد.

در این مآخذ به مکان‌های تاریخی زیادی مانند قرقیساء، حران، خراسان، زوراء (بغداد)، جابیه روم، دمشق و ... اشاره شده و هم‌چنین از بنی امیه، بنی عباس، پرچم‌های سیاه و دیگر رویدادهایی که در تاریخ رخ داده، نام برده می‌شود. بر

ص: ۱۶۳

^{۴۰۶} (۱) ر. ک: حسین مدرسی طباطبائی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۲۶.

^{۴۰۷} (۲) برای نمونه ر. ک: نعمانی، الغیبة، ص ۲۳۹ و مقایسه کنید با یوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۲۲۸.

^{۴۰۸} (۳) «عن المعلى بن خنيس عن ابي عبد الله قال ان امر السفیانی من الامر المحتوم و خروجه فی رجب» (شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۶۷۸ و ر. ک: نعمانی، الغیبة، باب ۱۸ ح ۲، ۱ و ۷).

^{۴۰۹} (۴) ر. ک: ابن منادی، الملاحم، ص ۷۷ به بعد؛ ابن حماد، الفتن، ص ۱۹۲ به بعد و یوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۹۲ به بعد.

خلاف روایات شیعه - که نام بیداء را مکرر آورده ولی کمتر به فرو رفتن لشکر سفیانی در آن تصریح دارد - در احادیث اهل سنت بیان این که لشکر اعزامی سفیانی به مدینه در منطقه بیداء فرو می‌رود بسیار بیشتر است.^{۴۱۰} البته چنان که خواهیم گفت بسیاری از این اخبار از آخر الزمان یا ظهور مهدی سخنی نگفته‌اند.

سوم: وجوه مشترک

با آن که تفاوت‌هایی در مضمون و کیفیت نقل روایات مربوط به سفیانی در منابع شیعه و اهل سنت وجود دارد، وجوه مشترکی نیز در میان آنها دیده می‌شود، از جمله این که در روایات هر دو گروه موضوع دشمنی سفیانی و مهدی به چشم می‌خورد. هم چنین از قتل و غارت توسط سفیانی سخن گفته شده و ارتباط ظهور سفیانی با دوران بنی امیه و بنی عباس و پرچم‌های سیاه و ... در هر دو دسته از منابع وجود دارد.^{۴۱۱}

مطلب دیگری که هم در منابع شیعه و هم منابع اهل سنت ملاحظه می‌شود، اخذ آن دو از یک دیگر است. به نظر می‌رسد روایاتی که نعیم بن حماد از جابر جعفی و به نقل از امام پنجم در الفتن آورده، در محافل شیعی آن زمان رواج داشته است. از طرفی بسیاری از احادیث شیعه با آن چه اهل سنت نقل کرده‌اند (غیر از آن چه به سند جابر از امام باقر علیه السلام روایت شده است) شباهت دارد. این مطلب در الغیبة شیخ طوسی بیشتر نمایان است.

وجه اشتراک مهم تر دو فرقه، در عدم ارتباط روایات سفیانی با ظهور است.

نکته قابل توجهی که درباره همه نشانه‌های ظهور به ویژه سفیانی - که از

ص: ۱۶۴

مشهورترین آنهاست - وجود دارد، این است که بخش عمده اخبار به نشانه بودن آن برای ظهور مهدی تصریح و حتی اشاره نکرده‌اند. مراجعه به کتاب الغیبة نعمانی که بیشترین اخبار سفیانی در منابع شیعه را دربر دارد و هم چنین کتاب الفتن ابن حماد از منابع مهم اهل سنت که باب‌های متعددی را به موضوع سفیانی اختصاص داده، نشان می‌دهد که تنها بخشی از روایات نام مهدی و سفیانی را در کنار هم ذکر می‌کند و به تعبیر دیگر در ارتباط با ظهور قائم است و این روایات نیز از سند صحیحی برخوردار نیست.^{۴۱۲} در این جا به نمونه‌هایی از این روایات توجه می‌کنیم:

^{۴۱۰} (۱). ر.ک: الفتن، ص ۲۲۶، باب ۴۱.

^{۴۱۱} (۲). درباره این موضوع در فرضیه اول سخن خواهیم گفت.

^{۴۱۲} (۱). بررسی سند و متن برخی از این روایات در بحث نفس زکیه و علائم پنج‌گانه گذشت. برخی دیگر نیز که در الغیبة شیخ و دیگر منابع آمده است دارای اشکال سندی یا متنی است، مانند روایات ۴۴۴ و ۴۶۳ این کتاب که یکی مرسله و دیگری از غیر معصوم است.

(۴۷) عیسی بن اعین از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: سفیانی حتمی است و در ماه رجب خروج می‌کند. از اول تا آخر قیامش پانزده ماه طول می‌کشد که شش ماه می‌جنگد و وقتی بر مناطق پنج‌گانه مسلط شد نه ماه حکومت می‌کند.^{۴۱۳}

چنان‌که پیداست در این روایت سخنی از ظهور مهدی و ارتباط سفیانی با آن نیست.

(۴۸) در نقل محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام آمده است: ... بر شما بشارت باد به آن‌چه می‌خواهید. آیا نمی‌خواهید دشمنانتان در راه معصیت با یک‌دیگر بجنگند و به خاطر دنیا برخی، برخی دیگر را بکشند و شما در

ص: ۱۶۵

خانه‌هایتان در امان باشید؟ سفیانی برای دشمنان شما کافی است و آن از نشانه‌هاست ...^{۴۱۴}

در این روایت نیز سخنی از قائم و ظهور او و آخر الزمان وجود ندارد، بلکه از ادامه آن برمی‌آید که حادثه‌ای مربوط به زمان ائمه علیهم السلام است، چون از امام می‌پرسند: وقتی سفیانی آمد چه کنیم؟ امام می‌فرماید: به مکه و دیگر شهرها بروید. و در روایت دیگری می‌فرماید: به سوی ما بیاوید.^{۴۱۵} ولی در آن روایت هم اشاره‌ای به ظهور یا آخر الزمان نیست.

به نظر می‌رسد دسته‌ای از روایاتی که خروج سفیانی را حتمی دانسته، به فرض صحت، پیش‌گویی حوادثی است که در تاریخ اسلام رخ داده است.^{۴۱۶} این‌که در روایتی خروج سفیانی و خروج قائم هر دو از امور حتمی دانسته شده و در کنار هم آمده است،^{۴۱۷} این نکته را به ذهن می‌رساند که سفیانی حادثه‌ای است که در طول تاریخ حتما رخ خواهد داد چنان‌که قائم از امور قطعی است.

(۴۹) ابن عباس می‌گوید: اگر سفیانی در سال ۳۷ خروج کند مدت حکومتش ۲۸ ماه و اگر در سال ۳۹ خروج کند مدت حکومتش نه ماه خواهد بود.^{۴۱۸}

^{۴۱۳} (۲). «السفیانی من المحتوم و خروجه فی رجب و من اول خروجه الی آخره خمسة عشر شهرا، ستة اشهر یقاتل فیها فاذا ملک الکور الخمس ملک تسعة اشهر و لم یزد علیها یوما» نعمانی، الغیبة، ص ۳۱۰، باب ۱۸، ح ۱.

^{۴۱۴} (۱). «محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر الباقر علیه السلام یقول ... فابشروا ثم ابشروا بالذی تریدونه الستم ترون اعدائکم یقتتلون فی معاصی الله و یقتل بعضهم بعضا علی الدنیا دونکم و انتم فی بیوتکم آمنون فی عزلة عنهم و کفی بالسفیانی نقمة لکم من عدوکم و هو من العلامات لکم مع ان الفاسق لو قد خرج لمکتکم شهرا او شهرین بعد خروجه لم یکن علیکم بأس حتی یقتل خلقا کثیرا دونکم» نعمانی، الغیبة، ص ۳۱۱، باب ۱۸، ح ۳ و معجم احادیث المهدی، ج ۳، ص ۲۷۱ به نقل از: نعمانی).

^{۴۱۵} (۲). نعمانی، الغیبة، ص ۳۱۳، باب ۱۸، ح ۷.

^{۴۱۶} (۳). ر. ک: همین کتاب، بحث سفیانی‌های تاریخی.

^{۴۱۷} (۴). این روایت در بحث نفس زکیه (شماره ۳۱) ذکر شد.

^{۴۱۸} (۵). «عکرمه عن ابن عباس قال: اذا کان خروج السفیانی فی سبع و ثلاثین کان ملکه ثمانية و عشرين شهرا و ان خرج فی تسع و ثلاثین کان ملکه تسعة اشهر» الفتن، ص ۱۹۴.

این حدیث علاوه بر این که به معصوم نمی‌رسد از زمان ظهور سفیانی در سال‌های اولیه حکومت اسلامی سخن می‌گوید.

این چند خبر نمونه ده‌ها روایتی است که در آن از سفیانی نام برده شده، اما هیچ ارتباطی با ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام در آن دیده نمی‌شود. این مطلب در روایات اهل سنت، که منشأ بسیاری از کتب شیعه می‌باشد، نمایان‌تر است؛ مثلاً در کتاب الفتن از باب ۳۰-۳۶ در میان ده‌ها حدیث تنها در چهار مورد نام مهدی آمده است.

ب) ضعف سند

با مراجعه به اسناد و راویان نشانه‌های ظهور از جمله سفیانی درمی‌یابیم که تقریباً سند هیچ‌یک از این روایات صحیح نیست و مطلب علمی با آن اثبات نمی‌شود، گرچه با مسامحه می‌توان به بخشی از آنها اعتماد کرد و از مجموع آنها اجمالاً به مطلبی دست یافت؛ با این تلقی، کثرت روایات به خصوص در موضوع سفیانی ممکن است اشکال‌های تک‌تک آنها را جبران کند. در این جا اسناد همه روایات سفیانی را در کتاب الغیبة نعمانی که از قدیمی‌ترین کتاب‌های شیعی است و به تفصیل از علائم ظهور سخن گفته، بررسی می‌کنیم.

نعمانی در باب ۱۸ که مخصوص سفیانی است هیجده روایت نقل کرده است.

جرح و تعدیل راویان این روایات به ترتیب در پی می‌آید:^{۴۱۹}

۱. ابن عقده (احمد بن محمد بن سعید)، محمد بن مفضل، حسن بن علی بن فضال، ثعلبة بن میمون و عیسی بن اعین؛ همه این افراد توثیق شده‌اند، گرچه

ابن عقده زیدی جارودی است و حسن بن علی بن فضال فطحی مذهب. با وجود این، ارتباط آنان با محافل غیرشیعه و فرقه‌های مخالف امامیه مانند زیدیه، روایات آنان را با مشکل جدی روبه‌رو می‌کند. بنابراین ممکن است اخباری نقل کرده باشند که با روایات غیرامامیه مطابق است. حتی به فرض پذیرش این روایت، خواهیم گفت دلیلی بر نشانه ظهور بودن در آن وجود ندارد.

۲. ابن عقده، قاسم بن محمد، عبیس بن هشام، محمد بن بشر، عبد الله بن جبلة، عیسی بن اعین، معلی بن خنیس؛ عبد الله بن جبلة واقعی می‌باشد اما توثیق شده است. درباره معلی بن خنیس پیش‌تر سخن گفته شد. محمد بن بشر و قاسم بن محمد مجهول‌اند.

^{۴۱۹} (۱). درباره مدارک این جرح و تعدیل‌ها ر.ک: گفتار دوم از فصل اول و همچنین ذیل نام هریک از این افراد در رجال نجاشی و طوسی و فهرست او.

۳. ابن عقده، علی بن حسن بن فضال، حسن بن محبوب، ابو ایوب، محمد بن مسلم؛ اشکال این سند همانند اولی است.
۴. ابن عقده، علی بن حسن، عباس بن عامر، عبد الله بن بکیر، زرارہ، عبد الملک بن اعین؛ گذشته از ابن عقده (زیدی) و علی و عبد الله (فطحی)، عبد الملک توثیق صریح ندارد اما مدح شده است.
۵. ابن عقده، علی بن حسن، محمد بن خالد اصم، ابن بکیر، ثعلبة بن میمون، زرارہ، حرمان بن اعین؛ در این سند محمد بن خالد شناخته شده نیست.
۶. ابن عقده، محمد بن سالم ازدی، عثمان بن سعید طویل، احمد بن سلیم، موسی بن بکر، فضیل بن یسار؛ در این سند محمد بن سالم و عثمان و احمد مجهول‌اند. این در حالی است که واقفی بودن موسی بن بکر را نپذیریم.
۷. محمد بن همام، جعفر بن محمد بن مالک فزاری، عباد بن یعقوب، خلاد صائغ؛ جعفر در این روایت ضعیف است.
۸. احمد بن هوزہ، ابراهیم بن اسحاق، عبد الله بن حماد، عمرو بن شمر، جابر جعفی؛

ص: ۱۶۸

- گرچه درباره جابر جعفی اختلاف نظرهایی وجود دارد اما وجود ابراهیم بن اسحاق در تضعیف این روایت کافی است. درباره هر دو نفر قبلاً توضیح داده شد.
۹. محمد بن همام، جعفر بن محمد فزاری، حسن بن علی بن یسار، خلیل بن راشد، علی بن ابی حمزه؛ در این خبر جعفر فزاری ضعیف، حسن و خلیل مجهول و علی بن ابی حمزه واقفی است.
 ۱۰. محمد بن همام، احمد خالنجی، ابو هاشم جعفری؛ احمد در این سند مجهول است.
 ۱۱. علی بن احمد بندنیجی، عبید الله بن موسی، محمد بن موسی، احمد بن ابی احمد، محمد بن علی، حسن بن علی، حسن بن جهم؛ در این سند احمد بن ابی احمد و عبید الله بن موسی مجهول‌اند، علی بن احمد توسط غضائری تضعیف شده و محمد بن علی ضعیف است.
 ۱۲. احمد بن هوزہ، ابراهیم بن اسحاق، عبد الله بن حماد، حسین بن علاء، ابن ابی یعفور؛ در این سند احمد مجهول و ابراهیم ضعیف است.
 ۱۳. ابن عقده، علی بن حسن، عباس بن عامر، محمد بن ربیع، هشام بن سالم که محمد بن ربیع توثیقی ندارد.
 ۱۴. علی بن احمد بندنیجی، عبید الله بن موسی، عبد الله بن محمد، محمد برقی، حسن بن مبارک، ابو اسحاق همدانی، حارث همدانی؛ نفر دوم و سوم مجهول‌اند و نفر اول در قول ابن غضائری ضعیف است.

۱۵. علی بن احمد، عبید الله بن موسی، ابراهیم بن هاشم، ابن ابی عمیر، هشام بن سالم؛ اشکال این سند نیز مربوط به عبید الله و علی بن احمد است.

۱۶. علی بن احمد، عبید الله بن موسی، محمد بن موسی، احمد بن ابی احمد، اسماعیل بن عیاش، مهاجر بن حکیم، مغیره بن سعید؛ وجود مغیره لعنت شده بر زبان امام در ردّ این خبر کافی است.

ص: ۱۶۹

۱۷. محمد بن همام، جعفر فزاری، حسن بن وهب، اسماعیل بن ابان، یونس بن ابی یعفور؛ اگر ضعف فزاری هم توجیه شود، حسن و اسماعیل ناشناخته‌اند.

۱۸. ابن عقده، حمید بن زیاد، علی بن صباح، حسن بن محمد حضرمی، جعفر بن محمد بن سماعه، ابراهیم بن عبد الحمید، ابو ایوب خزّاز، محمد بن مسلم؛ حمید بن زیاد و جعفر بن محمد واقفی اما ثقه‌اند و علی بن صباح شناخته شده نیست.

از بین سند هیجده روایتی که گذشت ممکن است با وجود ابن عقده، به روایت اولی و سومی اعتماد کنیم که آن دو خبر هم قابل تطبیق بر سفیانی‌های تاریخی است و می‌تواند پیش‌گویی ظهور آنان از سوی ائمه علیهم السّلام باشد. در بقیه روایات دست‌کم یک نفر ضعیف یا مجهول قرار دارد. بنابراین اعتماد قطعی به آنها نیست، گرچه می‌تواند اجمالاً مؤید دیگر اخبار و جبران‌کننده ضعف آنها باشد. سند دیگر روایات مربوط به سفیانی در کتاب نعمانی و دیگر منابع اصلی بهتر از این اسناد نیست و اگر استثنایی وجود داشته باشد روایت از نظر متن قابل توجیه است. همه این مطالب درباره راویان شیعی است. اما آنچه در کتب اهل سنت آمده، قابل اعتماد نیست چون یا سند آن به معصوم نمی‌رسد و یا به معصوم نسبت داده شده؛ ولی راویان آن حتی از نظر اهل سنت قابل اعتماد نیستند. با این همه جای تعجب است که چگونه برخی عالمان شیعه و به خصوص نویسندگان متأخر، از آن منابع فراوان اخذ کرده و می‌کنند!

ج) تناقض و ابهام

در این قسمت، قطع نظر از اسناد روایت‌ها، به تناقض درونی اخبار مربوط به سفیانی می‌پردازیم.

۱. از نظر نام و نسب، در منابع شیعه و سنی نام‌های عبد الله، عثمان، عنبسه،

ص: ۱۷۰

معاویه، حرب، عتبه و عروه برای سفیانی^{۴۲۰} و نام‌های یزید، عنبسه، هند و عتبه برای پدرش^{۴۲۱} ذکر شده است. گاهی نسب او به عتبه بن ابی سفیان^{۴۲۲} و گاه به خالد بن یزید بن معاویه^{۴۲۳} می‌رسد.

۲. محل خروج او را حمص، وادی یابس، ایلیاء (بیت المقدس) اندرا و روم نوشته‌اند.^{۴۲۴}

۳. تناقض اصلی درباره مدت حکومت سفیانی است. در بیشتر روایات آن را نه ماه دانسته‌اند،^{۴۲۵} ولی روایات دیگری برخلاف آن تصریح دارد. چنان‌که دو حدیث زیر کاملاً باهم متناقض است:

(۵۰) سفیانی نه ماه حکومت می‌کند و یک روز هم بر این مدت افزوده نمی‌شود.^{۴۲۶}

(۵۱) عبد الله بن ابی منصور بجلی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم ... نه ماه حکومت می‌کند؟ فرمود: نه، هشت ماه، یک روز هم به آن افزوده نمی‌شود.^{۴۲۷}

ص: ۱۷۱

در روایات دیگری مدت حکومت سفیانی، سه سال و نیم^{۴۲۸} و یا به اندازه بارداری شتر^{۴۲۹} ذکر شده است. در این مورد به روایت ۴۹ نیز توجه شود.

۴. برخلاف مجموع روایاتی که سفیانی را ظالم و متعدی وصف می‌کند، اخباری وجود دارد که حاکی از خوبی اوست. در کتاب الفتن روایت شده که سفیانی کسی است که خلافت را به مهدی می‌سپارد.^{۴۳۰} سید بن طاووس نیز همان خبر را آورده است.^{۴۳۱}

^{۴۲۰} (۱). درباره این نام‌ها به ترتیب ر.ک: الفتن، ص ۱۹۱؛ شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۶۷۹؛ ابن منادی، الملاحم، ص ۷۷؛ یوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۸۰ و ۹۱ و قرطبی، التذکره، ص ۶۹۴ و ۷۰۲.

^{۴۲۱} (۲). الفتن، ص ۱۹۱؛ شیخ صدوق، همان، ص ۶۷۹؛ ابن منادی، همان، ص ۷۷ و یوسف مقدسی، همان، ص ۸۰.

^{۴۲۲} (۳). الغیبة طوسی، ص ۴۴۴.

^{۴۲۳} (۴). شیخ طوسی، الفتن، ص ۱۹۳.

^{۴۲۴} (۵). الفتن، ص ۱۹۷، ۱۹۳ و ۱۸۸ و شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۶۳.

^{۴۲۵} (۶). شیخ طوسی، همان، ص ۴۴۹ و الفتن، ص ۱۸۸ و ۴۶۵.

^{۴۲۶} (۷). متن و آدرس این حدیث در شماره ۴۷ گذشت.

^{۴۲۷} (۸). «عبد الله بن ابی منصور البجلي قال سألت ابا عبد الله عن اسم السفیانی فقال ما تصنع باسمه اذا ملك كور الشام الخمس: دمشق و حمص و فلسطين و الاردن و قنسرین فتوقعوا عند ذلك ذلك الفرج. قلت يملك تسعة اشهر؟ قال لا، لكن يملك ثمانية اشهر لا يزید يوما» شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۶۸۰ و فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۸۲.

^{۴۲۸} (۱). الفتن، ص ۱۸۸.

^{۴۲۹} (۲). شیخ طوسی، همان، ص ۴۵۰.

^{۴۳۰} (۳). الفتن، ص ۲۴۷ و ۴۷۳ و الموسوعة فی احادیث المهدی، ص ۲۱۰.

^{۴۳۱} (۴). التشریف بالمنن، ص ۱۴۱.

وی روایت دیگری نقل می‌کند مبنی بر این‌که سفیانی با مهدی ملاقات و با او بیعت خواهد کرد.^{۴۲۲} جالب‌تر از اینها روایتی منسوب به علی علیه السلام است که در آن از عدالت سفیانی سخن گفته شده، به گونه‌ای که مردم خواهند گفت هرچه درباره او شنیده بودیم دروغ بود.^{۴۲۳}

۵. در بسیاری از روایت‌ها می‌خوانیم: سفیانی زنان را می‌کشد یا شکم زنان باردار را می‌درد،^{۴۲۴} اما در احادیثی هم آمده است که فقط زنان از دست او در امان‌اند یا به آنان آسیبی نمی‌رساند.^{۴۲۵}

۶. در روایتی از عبادت کردن سفیانی سخن گفته می‌شود^{۴۲۶} و روایاتی دیگر می‌گویند او هیچ‌گاه عبادت نکرده است.^{۴۲۷}

ص: ۱۷۲

۷. در بسیاری از روایات سفیانی مطالبی آمده که مبهم و سؤال‌انگیز است؛ مثلاً در منابع شیعه از مقابله نام حضرت علی علیه السلام با سفیانی سخن گفته می‌شود:

(۵۲) ابو حمزه ثمالی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: امام باقر علیه السلام می‌فرمود: خروج سفیانی حتمی است. امام فرمود: آری، اختلاف بنی عباس هم حتمی است، قتل نفس زکیه حتمی است، خروج قائم حتمی است. گفتم:

ندا چگونه است؟ فرمود: آواز دهنده‌ای اول روز فریاد می‌زند که حق با علی علیه السلام و شیعیان اوست. سپس ابلیس در آخر روز ندا می‌کند که حق با سفیانی و پیروان اوست. آن‌گاه عده‌ای به شک می‌افتند.^{۴۲۸}

در این روایت به اختلاف بنی عباس اشاره شده و ظهور یکی از سفیانی‌های تاریخی هم در زمان اختلاف بنی عباس (امین و مأمون) رخ داده است.^{۴۲۹} علاوه بر این‌که خروج قائم علیه السلام در کنار اموری حتمی مانند نشانه‌ها بیان شده است. آنچه قابل گفت‌وگوست این‌که سفیانی در مقابل علی علیه السلام قرار داده شده، درحالی‌که سفیانی دشمن مهدی است و ندا باید برای آن باشد. در روایت دیگری گفته شده ابلیس ندا می‌کند که حق با عثمان بن عفان است و ندادهنده آسمانی می‌گوید حق

^{۴۲۲} (۵). همان و الفتن، ص ۲۴۶.

^{۴۲۳} (۶). یوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۹۱.

^{۴۲۴} (۷). الفتن، ص ۱۸۹.

^{۴۲۵} (۸). الفتن، ص ۱۹۲، ح ۷۸۶؛ نعمانی، الغیبة، ص ۳۱۲، باب ۱۸، ح ۳.

^{۴۲۶} (۹). الفتن، ص ۱۹۰، ح ۷۸۰.

^{۴۲۷} (۱۰). همان، ص ۲۰۳ ح ۸۲۵ و نعمانی، الغیبة، ص ۳۱۸، باب ۱۸، ح آخر.

^{۴۲۸} (۱). «عن ابی حمزة الثمالی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان ابا جعفر کان یقول ان خروج السفیانی من الامر المحتوم. قال: نعم، و اختلاف ولد العباس من المحتوم و قتل النفس الزکیة من المحتوم و خروج القائم من المحتوم فقلت له: کیف یكون النداء؟ قال: ینادی مناد من السماء اول النهار الا ان الحق فی علی و شیعته ثم ینادی ابلیس لعنه الله فی آخر النهار الا ان الحق فی السفیانی و شیعته فیرتاب المبطلون» (شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۶۸۰، باب علائم، ح ۱۴).

^{۴۲۹} (۲). ر. ک: همین کتاب، مبحث سفیانی‌های تاریخی.

با علی بن ابی طالب علیه السلام است.^{۴۴۰} این نقل‌ها با آنچه در تاریخ دو حزب مشهور عثمانی و شیعه علی علیه السلام وجود داشته است ابهام ایجاد می‌کند، چون مناسبتی ندارد که در آن زمان نام علی علیه السلام و عثمان در ندا بیاید.

ص: ۱۷۳

ابهام دیگر در روایتی است که می‌گوید خراسانی و سفیانی و یمانی در یک روز قیام خواهند کرد.^{۴۴۱}

نمونه سوم روایتی از امام رضا علیه السلام است که درباره علی بن ابی حمزه بطائنی فرمود: «آیا او همان کسی نیست که روایت می‌کرد سر مهدی به عیسی بن موسی که صاحب سفیانی است هدیه می‌شود؟»^{۴۴۲} اگر مراد امام همان مهدی عباسی و ولیعهدش عیسی بن موسی است پس سفیانی یا صاحب سفیانی در این‌جا چه معنایی خواهد داشت؟ آیا مقصود امام، تاریخی بودن و نادرست بودن آن است یا مقصود آن است که سفیانی غیر از آن کسی است که علی بن ابی حمزه تصور می‌کرده است؟

تا این‌جا نمایی کلی از روایات سفیانی ارائه شد. اکنون با سفیانی‌هایی که در تاریخ، ظهور کرده‌اند آشنا می‌شویم.

سفیانی‌های تاریخ

نقد و بررسی روایات مربوط به سفیانی، مستلزم آشنایی با کسانی است که مدعی بوده‌اند سفیانی موعودند یا دیگران چنین ادعایی درباره آنان نموده‌اند. این مبحث به رغم لزوم و اهمیتش، مورد بی‌توجهی کسانی قرار گرفته که به تفصیل درباره نشانه‌های ظهور و سفیانی بحث کرده‌اند.

گفتنی است که انتخاب نام اول و دوم و ... برای سفیانی‌هایی که در تاریخ اسلام ظهور کرده‌اند از سوی نگارنده است و در منابع تاریخی ارتباطی بین آنها وجود ندارد.

ص: ۱۷۴

سفیانی اول

از دوران خلافت ولید بن یزید بن عبد الملک (ولید دوم) اختلاف در درون بنی امیه (آل مروان) شدت یافت. از آن‌جا که او همانند پدرش مردی عیّاش و بی‌توجه به حکومت بود، پسر عمویش یزید بن ولید بن عبد الملک (یزید سوم) به مخالفت با او برخاست و با استفاده از اختلاف قیس و کلب، همراه گروهی از بنی امیه دمشق را به تصرف درآورد و ولید را که در قصر خود خارج از شهر سکونت داشت محاصره کرد و سپس کشت. مروان حمار به خون‌خواهی خلیفه مقتول از موصل، محل

^{۴۴۰} (۳). نعمانی، الغیبة، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

^{۴۴۱} (۱). شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۴۷.

^{۴۴۲} (۲). همان، ص ۷۰.

فرمانروایی اش به سوی دمشق آمد و ابراهیم بن ولید را که پس از مرگ یزید بن ولید جانشین برادر شده بود خلع کرد و آخرین خلیفه بنی امیه شد.

بلاذری می‌گوید: ولید دوم، سفیانی یعنی ابو محمد زیاد بن عبد الله بن یزید بن معاویه را خواست و برای نبرد با یزید سوم به دمشق گسیل کرد. وقتی ابو محمد نزدیک دمشق رسید یزید شخصی را به مقابله او فرستاد ولی کار آن دو به صلح انجامید و سفیانی به بیعت یزید تن داد. این مورخ در جای دیگری می‌گوید: بین مروان بن عبد الله بن عبد الملك عامل ولید بر حمص و ابو محمد سفیانی اختلاف شد و سفیانی مطالبی درباره او گفت که ناخواسته قتل وی را باعث شد. پس از آن مردم حمص، با سفیانی بیعت کردند ولی یزید سوم، سلیمان بن هشام را به جنگ او فرستاد و سلیمان توانست سفیانی را همراه گروهی دستگیر و زندانی کند.

هواداران او برای آزادی اش تلاش کردند و پس از موفقیت، او را با زنجیر اسارت بر منبر نهادند و به طرفداری از مروان حمار با او بیعت کردند. بلاذری تأکید می‌کند که هرکس گمان کرده ابو محمد سفیانی در زندان کشته شده است، اشتباه می‌کند.^{۴۴۳}

ص: ۱۷۵

تا این جا چنین استفاده می‌شود که یکی از نوادگان یزید بن معاویه به نام زیاد بن عبد الله معروف به سفیانی بر حمص حاکم شد و این واقعه حدود سال ۱۲۶ ق یعنی زمان به خلافت رسیدن مروان حمار رخ داده است. پس از این تا سال ۱۳۲ ق سخنی از این سفیانی نیست. گویا وی از سوی مروان عامل حمص و دمشق بوده است چون خود مروان مرکز خلافت را در حران قرار داد.

هنگامی که عبد الله بن علی عباسی برای تصفیه شام از امویان به این منطقه رفت، ابو محمد زیاد بن عبد الله سفیانی به طمع حکومت و ادعای این که او سفیانی موعود است و دولت اموی را برمی‌گرداند، از مردم بیعت گرفت. عبد الله بن علی، برادرش عبد الصمد را به جنگ سفیانی فرستاد و عبد الصمد شکست خورد. بار دیگر عبد الله و عبد الصمد و حمید بن قحطبه به نبرد سفیانی و ابو الورد - یکی از فرماندهان او - رفتند و آنان را شکست دادند. سفیانی گریخت و برخلاف عباسیان سرخ پوشید و مردم را به سوی خود خواند. عبد الله بن علی او را دنبال کرد و سفیانی متواری شده به مدینه رفت که عامل عباسی این شهر با او جنگید و او را کشت.^{۴۴۴}

سفیانی دوم

ابو الحسن، علی بن عبد الله بن خالد بن یزید بن معاویه معروف به ابو العمیطر به سال ۱۹۵ ق در دمشق ادعای خلافت کرد و مردم با او بیعت کردند. مادرش نفیسه دختر عبد الله بن عباس بن علی علیه السلام بود و به این جهت خود را فرزند دو شیخ

^{۴۴۳} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، ج ۹، ص ۱۵۷، ۲۰۳ و ۲۲۲؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۴۳، ۲۶۳ به بعد، ۳۰۲، ۴۳۶ و تاریخ خلیفه، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

^{۴۴۴} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۲۲۳ و تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۴۴، ۴۴۵.

صفین (علی علیه السلام و معاویه) می‌دانست. سفیانی که هشتاد سال داشت، عامل امین را از دمشق بیرون کرد و بر آن‌جا مسلط شد. مردم بارها از او خواسته بودند قیام کند

ص: ۱۷۶

ولی اقدام نمی‌کرد، تا این‌که گروهی چندین شب در سرداب خانه‌اش پنهان شدند و او را ندا کردند که قیام کن. سفیانی ابتدا این آواز را از شیطان می‌دانست؛ ولی سرانجام به آن ترتیب اثر داد. درباره سرانجام این سفیانی، گزارش زیادی در دست نیست. ذهبی به اشاره می‌گوید برای او حوادثی رخ داد؛ سپس فرار کرد و خود را خلع کرده، پنهان شد و مرد.^{۴۴۵}

سفیانی سوم

یکی از شورش‌هایی که در اواخر حکومت معتصم (۲۲۷ ق) رخ داد، قیام ابو حرب یمانی معروف به مبرقع است. در نام و نسب و لقب او ارتباطی با سفیانی وجود ندارد؛ اما طبری می‌گوید: «او ادعا می‌کرد اموی است و کسانی که دعوتش را اجابت کردند گفتند او سفیانی است.»^{۴۴۶} این مورخ علت خروج این سفیانی را این‌گونه می‌نویسد: یکی از سربازان حاکم بدون اجازه و در غیبت ابو حرب وارد خانه‌اش شد و چون همسر یا خواهرش ممانعت کرد او را زد. وقتی ابو حرب به خانه بازگشت شمشیر گرفت و آن سرباز را کشت. سپس از ترس حاکم گریخت و نقابی بر صورت زد تا شناخته نشود. وی به یکی از کوه‌های اردن رفت و هرکه را می‌دید، علیه حاکم تحریک می‌کرد و معایب وی را می‌گفت تا آن‌که گروهی از کشاورزان و روستاییان و برخی از بزرگان یمن و دمشق مانند ابن بیهس دعوتش را پذیرفتند. او همراه صد هزار نفر قیام کرد و معتصم که در مرض مرگ بود، رجاء بن ایوب را به جنگ او فرستاد. بسیاری از یاران ابو حرب از دورش پراکنده شدند و

ص: ۱۷۷

لشکر شکست خورد و ابو حرب دستگیر شد.^{۴۴۷} یعقوبی نام ابو حرب یمانی را تمیم لخمی و خروج او را در زمان واثق ذکر کرده است.^{۴۴۸}

سفیانی چهارم

^{۴۴۵} (۱). ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۴۳، ص ۲۴؛ محمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۲۸۴ و تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۱۵.

^{۴۴۶} (۲). تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۱۶ و ۱۱۸.

^{۴۴۷} (۱). همان.

^{۴۴۸} (۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۲.

طبری در حوادث سال ۲۹۴ ق می‌نویسد: «در این سال مردی را در شام دستگیر کردند که ادعا می‌کرد سفیانی است؛ سپس او و همراهانش را از شام نزد خلیفه آوردند. گفته‌اند او دیوانه بود.»^{۴۴۹} این مورخ یا دیگران توضیح بیشتری درباره این شخص نداده‌اند.

سفیانی پنجم

وجود این شخص قطعی نیست و به نظر می‌رسد همان ابو محمد زیاد بن عبد الله (سفیانی اول) باشد. چون بلاذری هنگام گزارش سفیانی اول (قیام‌کننده در زمان سفاح) می‌گوید: برخی نام او را عباس بن محمد بن عبد الله بن یزید بن معاویه می‌دانند و می‌گویند زیاد بن عبد الله به حمایت از ولید بن یزید قیام کرد و کسی که در زمان عبد الله بن علی خروج کرد شخص دیگری است.^{۴۵۰}

البته بلاذری در ادامه تصریح می‌کند که هر دو، یکی هستند؛ ولی به‌هرحال این اختلاف نظر وجود داشته که سفیانی زمان بنی امیه، با سفیانی ابتدای خلافت عباسیان فرق دارد. از آن‌جا که در منابع سخنی از سفیانی اول در فاصله سال‌های ۱۲۶-۱۳۲ ق نیست، شاید بتوان احتمال داد که او از صحنه کنار رفته یا مرده باشد

ص: ۱۷۸

و آن‌که در زمان عبد الله بن علی قیام کرده، همان عباس سفیانی است. ولی قول بلاذری قوی‌تر به نظر می‌رسد.

در پایان این قسمت ذکر این نکته لازم است که در روایتی از کتاب الفتن سلیلی (مذکور در ملاحم سید بن طاووس) از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که اولین فتنه، سفیانی و آخرین فتنه هم سفیانی است. آن‌گاه سلیلی (متوفای اوایل قرن چهارم) می‌گوید: مراد از سفیانی اول در کلام آن حضرت، ابو طاهر سلیمان بن حسن قرمطی است.^{۴۵۱} ولی این مطلب فقط تطبیقی از سوی سلیلی است و دلیلی بر آن وجود ندارد.

چنان‌که اشاره شد، ظهور سفیانی تنها نشانه‌ای به‌شمار می‌رود که روایات آن از نظر حجم و مضمون به‌گونه‌ای است که اظهار نظر قطعی درباره آن را غیرممکن می‌سازد، زیرا از یک‌سو برخی از آن اخبار قابل تطبیق بر حوادث تاریخی است یا مطالب نادرستی در آنها به چشم می‌خورد و از سوی دیگر، اصل سفیانی و بلکه همه علائم، مربوط به آینده‌اند و نمی‌توان درباره آن‌چه قرار است در آینده رخ دهد و دلیل آن هم جز این روایات نیست، قضاوت قطعی کرد؛ به خصوص که مضمون تعدادی از این اخبار اشکال خاصی ندارد، یعنی دلیل بر رد آنها نیست و از نظر سند هم معتبرند.^{۴۵۲}

^{۴۴۹} (۳). تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۱۳۵.

^{۴۵۰} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۲۲۳.

^{۴۵۱} (۱). ابن طاووس، التشریف بالمنن، ص ۲۷۱.

^{۴۵۲} (۲). تعبیر «معتبر» به جهت آن است که برخی روایات اصطلاحاً «صحیح» نیستند اما به آنها می‌توان اعتماد کرد.

فرضیه‌ها

به منظور بررسی همه جوانب این موضوع، بهتر است فرضیه‌ها و احتمالاتی را که از مطالعه اخبار سفیانی به ذهن می‌رسد یا دیگران آن را گفته‌اند، بیان و ضمن آن به

ص: ۱۷۹

نقد روایات پرداخته شود. در این قسمت فقط به محتوای روایات توجه می‌کنیم و از سند بحث نخواهیم کرد.

فرضیه اول: ظهور سفیانی نشانه‌ای حتمی برای ظهور

مراد از سفیانی، شخصی است که نزدیک ظهور حجت حق از شام قیام می‌کند و پس از مبارزه با مهدی کشته می‌شود. او از نسل ابو سفیان است و

این نظریه مشهور درباره سفیانی است، بلکه باید گفت کسی - دست‌کم در شیعه - برخلاف آن اظهار نظر قطعی و کتبی نکرده، گرچه نقض و ابرام‌هایی درباره آن صورت گرفته است. مرحوم صدر ضمن پذیرش این روایات به چهار مورد از نقاط ضعف اخبار سفیانی اشاره کرده، ولی از وجود سفیانی‌های تاریخی سخنی نگفته است. وی احتمال این‌که سفیانی همان دجال باشد را بررسی کرده، اما به جزئیات این روایات نمی‌پردازد.^{۴۵۳}

استاد امینی ضمن اشاره به احتمال جعل درباره احادیث سفیانی می‌نویسد:

«به صرف احتمال و وجود یک مدعی باطل، نمی‌شود حکم به مجعولیت و بطلان کرد.»^{۴۵۴} در نوشته دیگری اخبار مربوط به نام و نسب سفیانی و هم‌چنین ارتباط او با دولت بنی عباس تضعیف و سمبلیک بودن سفیانی تقویت شده است. نویسنده ضمن بیان احتمال جعل در این اخبار، آن را دلیلی بر سوء استفاده از آنها دانسته و در عین حال جزئیاتی را که درباره سفیانی نقل شده، پذیرفته است.^{۴۵۵} نگارنده به کتاب یا مقاله دیگری که اخبار سفیانی را نقد کرده باشد برخورد نکرد و سه مورد

ص: ۱۸۰

فوق هم گرچه اشکال‌هایی در این باره بیان کرده‌اند، لیکن اصل روایات مربوط به این نشانه را پذیرفته‌اند. غالب مؤلفان کتاب‌های مربوط به ظهور و نشانه‌ها، چند روایت درباره سفیانی نقل کرده و توضیحاتی در اطراف آن داده‌اند، اما به مجموع روایات و اشکالاتی که متوجه آنهاست یا مدعیان تاریخی، اشاره‌ای نمی‌کنند.

^{۴۵۳} (۱). سید محمد صدر، تاریخ الغیبة الکبری، ص ۲۶۷ به بعد.

^{۴۵۴} (۲). ابراهیم امینی، دادگستر جهان، ص ۲۲۲.

^{۴۵۵} (۳). اسماعیلی، چشم به راه مهدی، ص ۲۵۳ و ۲۷۳.

در اخبار سفیانی مطالبی به چشم می‌خورد که اعتماد بر سخن مشهور را سست می‌کند. این مطالب عبارت‌اند از:

۱. ارتباط ظهور سفیانی با دولت‌های عباسی و اموی و مروانی

در منابع شیعه و سنی، بسیاری از اخبار سفیانی با موضوع اختلاف یا سقوط بنی عباس آمیخته یا در آنها از امویان یا مروانیان نام برده می‌شود. نمونه‌هایی از این اخبار چنین است:

(۵۳) احمد بن هودّه باهلی از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی از عبد الله بن حماد انصاری از حسین بن علاء از عبد الله بن ابی یعفور از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: برای فرزندان عباس و مروانی حادثه‌ای در قرقیسیاء رخ خواهد داد که در آن جوان قدرتمند پیر می‌شود ... سپس سفیانی ظهور می‌کند.^{۴۵۶}

(۵۴) علی بن احمد بندنجی از عبید الله بن موسی علوی از محمد بن موسی

ص: ۱۸۱

از احمد بن ابی احمد از محمد بن علی قرشی از حسن بن جهم نقل کرده است: به امام رضا علیه السلام عرض کردم می‌گویند سفیانی وقتی قیام می‌کند که سلطنت بنی عباس از بین رفته است. فرمود دروغ می‌گویند. او قیام می‌کند در حالی که سلطنت آنان برپاست.^{۴۵۷}

(۵۵) محمد بن همام از جعفر بن مالک از علی بن عاصم از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند: پیش از این امر، سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح خروج می‌کنند. پس این چه حرف‌هایی است که این و آن می‌گویند؟^{۴۵۸}

(۵۶) در نقل ابن عقده از یحیی بن زکریا از یوسف بن کلب از حسن بن علی بن ابی حمزه از سیف بن عمیره از ابو بکر حضرمی از امام باقر علیه السلام آمده است: بنی عباس حتماً به حکومت می‌رسند سپس اختلاف خواهند کرد و میان آنان

^{۴۵۶} (۱) «قال لی ابو جعفر الباقر علیه السلام ان لولد العباس و المروانی لوقعة بقرقیسیاء یشیب فیها الغلام الحزور و یرفع الله عنهم النّصر و یوحی الی طیر السماء و سیب الارض: اشبعی من لحوم الجبارین ثم یرج السفیانی» (نعمانی، الغیبة، ص ۳۱۵، باب ۱۸، ح ۱۲ و محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰ به نقل از: نعمانی).

^{۴۵۷} (۱) «قلت للرّضا علیه السلام: اصلحك الله انهم یتحدّثون ان السفیانی یقوم و قد ذهب سلطان بنی العباس. فقال:

کذبوا انه لیقوم و ان سلطانهم لقائم» (نعمانی، همان، ح ۱۱).

^{۴۵۸} (۲) «قبل هذا الامر السفیانی و الیمانی و المروانی و شعیب بن صالح فکیف یقول هذا و هذا» (همان، ص ۲۶۲، باب ۱۴، ح ۱۲).

تفرقه به وجود خواهد آمد آن‌گاه خراسانی و سفیانی یکی از مشرق و دیگری از مغرب قیام خواهند کرد و به سرعت به کوفه خواهند آمد. نابودی آنان به دست این دو نفر است و هیچ‌کس را باقی نخواهند گذاشت.^{۴۵۹}

ص: ۱۸۲

در دو روایت از نشانه‌های پنج‌گانه نیز هلاکت عباسی و خروج سفیانی در کنار هم ذکر شده است.^{۴۶۰} هم‌چنین است روایت دیگری که شیخ صدوق، شیخ مفید و شیخ طوسی آن را به اختلاف مضمون آورده‌اند: ولی در هر سه کتاب «اختلاف عباسیان و خروج سفیانی» در کنار یک‌دیگر ذکر شده است.^{۴۶۱}

این‌گونه روایات در منابع اهل سنت به خصوص الفتن فراوان‌تر است؛ به‌طوری که مؤلف آن ابن حماد نام برخی از ابواب کتاب خود را این‌گونه انتخاب کرده است:

«باب ۳۳ آنچه میان بنی عباس و اهل مشرق و سفیانی و مروانی‌ها در سرزمین شام رخ می‌دهد»؛ «باب ۳۷ پرچم‌های سیاه مهدی پس از پرچم‌های بنی عباس و آنچه بین آنان و اصحاب سفیانی و عباسی روی می‌دهد». از روایات اهل سنت نیز در این موضوع دو نمونه را ذکر می‌کنیم:

(۵۷) عبد الله بن مروان از پدرش از ابو عامر از ابو اسماء از ثوبان (غلام پیامبر) نقل کرده است که رسول خدا از بنی عباس و دولت آنان سخن گفت.

سپس به ام حبیبه (همسرش و دختر ابو سفیان) رو کرد و فرمود: نابودی آنان به دست مردی از جنس این زن است.^{۴۶۲}

(۵۸) عبد الله بن مروان از ارطاة از تبع از کعب الاحبار نقل می‌کند: وقتی اختلاف دوم در بنی عباس رخ داد- و این بعد از خروج سفیانی فرزندان جگرخوار است و نابودی در آن خواهد بود- در این هنگام منتظر حوادث ثنیه و تدمر (روستای غربی سلمیه و حص) باشید که

ص: ۱۸۳

^{۴۵۹} (۳). «عن ابی جعفر علیه السلام: لابد ان یملک بنو العباس فاذا ملکوا و اختلفوا و تشتت امرهم خرج علیهم الخراسانی و السفیانی هذا من المشرق و هذا من المغرب یتسبقان الی الکوفة کفرسی رهان هذا من هاهنا و هذا من هاهنا حتی یکون هلاکهم علی ایدیهم. اما انهما لا یتقون منهم احدا ابدا» همان، ص ۲۶۷، باب ۱۴، ح ۱۸) نعمانی این روایت را ضمن حدیث طولانی دیگری با سند دیگر آورده است (همان، ص ۲۶۴).

^{۴۶۰} (۱). این دو خبر در شماره‌های ۳۲ و ۳۳ ذکر شد.

^{۴۶۱} (۲). شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۶۸۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۷۱؛ شیخ طوسی، الغیبة، ۴۳۵ و ر. ک: نعمانی، همان، ص ۲۷۸ و ۲۸۹، ۱۴۹.

^{۴۶۲} (۳). «عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال لام حبیبه - و ذکر بنی العباس و دولتهم فالتفت الی ام حبیبه ثم قال:- هلاکهم علی یدی رجل من جنس هذه» الفتن، ص ۲۰۱، ح ۸۱۵.

بنی عباس و اهل مشرق پیروز می‌شوند و زنان را اسیر می‌کنند و داخل کوفه می‌شوند.^{۴۶۳}

۲. شباهت با سفیانی‌های تاریخ

عامل دیگر تردید در روایات سفیانی و برداشت مشهور، آن است که میان برخی از این روایات و بعضی از آنچه برای سفیانی‌های تاریخی رخ داده، شباهت‌هایی وجود دارد. در روایت ۴۷ خواندیم که سفیانی بر پنج منطقه مسلط می‌شود؛ در روایت دیگری نام این پنج منطقه چنین آمده است: دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین.^{۴۶۴} این در حالی است که سفیانی‌های مدعی هم در برخی از این مناطق ظهور و حکومت کرده‌اند. هم‌چنین در روایات علائم گفته شده که سفیانی از فرزندان خالد بن یزید بن معاویه است^{۴۶۵} و مورخان می‌گویند نام سفیانی دوم که در سال ۱۹۵ ق ظهور کرد، علی بن عبد الله بن خالد بن یزید بن معاویه است.^{۴۶۶} شباهت سوم این‌که در روایات علائم ظهور سخن از خروج سفیانی در زمان اختلاف بنی عباس است که به این احادیث اشاره شد. در روایات اهل سنت هم آمده است که هفتمین از بنی عباس چنین و چنان می‌کند و دشمنی از خاندانش او را می‌کشد ...

ص: ۱۸۴

تا آن‌که سفیانی خروج می‌کند.^{۴۶۷} علی بن عبد الله (سفیانی دوم) نیز در بحبوحه اختلاف امین و مأمون قیام کرد. در روایتی منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام پس از اشاره به اختلاف در شام و ... به خروج فرزند هند جگرخوار از وادی یابس و تکیه زدنش بر منبر دمشق اشاره می‌شود.^{۴۶۸} در صورتی که فرزند هند جگرخوار همان سفیانی باشد - و چنین است - و اگر «اختلاف بنی فلان» در برخی روایات^{۴۶۹} را به بنی امیه یا بنی مروان تفسیر کنیم، این روایات با سفیانی اول تطبیق خواهد کرد که در زمان اختلاف شاخه مروانی بنی امیه در شام ظهور کرد.

مورد دیگر شباهت روایتی از نشانه‌های ظهور با گزارشی تاریخی و تطبیق آن دو بر سفیانی دوم است:

(۵۹) عبد القدوس از ابو بکر بن ابی مریم از مشایخ خود نقل کرده است: در خواب به سفیانی می‌گویند برخیز و قیام کن. او از خواب برمی‌خیزد ولی کسی را نمی‌بیند. مرتبه دوم هم این اتفاق می‌افتد. بار سوم به او گفته می‌شود برخیز و ببین چه کسی بر

^{۴۶۳} (۱) «عن كعب قال اذا وقع الاختلاف الآخر في بني العباس - و ذلك بعد خروج ابن آكلة الاكباد و في اختلافهم الآخر الفناء - فحينئذ فانظروا وقعة الثنية و وقعة تدمر قرية غربية سلمية و وقعة بالحص عظمية فيغلب بنو العباس و اهل المشرق حتى تسبي نساءهم و يدخلوا الكوفة» (همان، ص ۲۰۶، ح ۸۲۲).

^{۴۶۴} (۲). شيخ صدوق، همان، ص ۶۸۰؛ در نعمانی، الغيبة، ص ۳۱۶، باب ۱۸، ح ۱۳ به جای قنسرین، حلب آمده است.

^{۴۶۵} (۳). الفتن، ص ۱۸۹، ح ۷۷۷ و ص ۱۹۳، ح ۷۹۲ و يوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۹۱.

^{۴۶۶} (۴). تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۱۵ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۰.

^{۴۶۷} (۱). الفتن، ص ۱۴۱، ح ۵۷۹ و ص ۲۰۷، ح ۸۳۷.

^{۴۶۸} (۲). نعمانی، الغيبة، ص ۳۱۷، باب ۱۸، ح ۱۶.

^{۴۶۹} (۳). همان، ص ۱۷۷ و ۲۶۴.

در ایستاده است. سفیانی سراغ در می‌رود و می‌بیند هفت یا نه نفر^{۴۷۰} با پرچم ایستاده‌اند و می‌گویند ما یاران تو هستیم. او همراه آنان قیام می‌کند و مردمی از روستاهای وادی یابس او را پیروی می‌کنند ... والی دمشق در این زمان از بنی عباس است.^{۴۷۱}

ص: ۱۸۵

ابن عساکر در تاریخ خود روایت می‌کند: احمد بن حنبل از هیثم بن خارجه پرسید خروج سفیانی در دمشق هنگام حکومت ابن زبیده (محمد امین) چگونه بود؟ هیثم ضمن وصف او گفت: بارها از او خواستند قیام کند؛ ولی نپذیرفت: پس خطاب دمشق و چند نفر دیگر تونلی زیر خانه او کردند و شبانه وارد آن شده فریاد می‌زدند: «قیام کن که وقتش رسید» سفیانی می‌گفت: این ندای شیطان است.

در شب دوم این کار تکرار شد، اما توجهی نکرد. در شب سوم، هم آمدند و صبح که شد خروج کرد.^{۴۷۲}

طبری پس از نقل گزارش خروج او گوید: «والی دمشق در این زمان سلیمان بن منصور عباسی بود».^{۴۷۳} نکته جالب این‌که ولید بن مسلم - که روایتگر بیشترین اخبار ملاحم و فتن و نشانه‌های ظهور مهدی در اهل سنت به شمار می‌رود - بارها گفته است اگر از سال ۱۹۵ ق یک روز هم باقی مانده باشد سفیانی ظهور خواهد کرد و ابو العمیطر (علی بن عبد الله سفیانی) در همان سال خروج کرد.^{۴۷۴}

فرضیه دوم: جعلی بودن احادیث سفیانی

این فرضیه را برخی از نویسندگان متأخر اهل سنت و مستشرقان مطرح کرده‌اند و در میان شیعه طرفداری ندارد.^{۴۷۵}

ص: ۱۸۶

^{۴۷۰} (۴). در روایات دیگری از اهل سنت، تعداد یاران سفیانی هفت نفر بیان شده است. ر. ک: الفتن، ص ۱۸، ح ۷۶۷ و ص ۱۹۳، ح ۷۹۱.

^{۴۷۱} (۵). «عن ابی بکر بن ابی مریم عن اشیاخه قال: یؤتی السفیانی فی منامه فیقال له قم فاخرج فیقوم فلا یجد احدا ثم یؤتی الثانیة فیقال مثل ذلک ثم یقال له الثالثة: قم فاخرج فانظر من علی باب دارک فینحدر فی -- الثالثة علی باب داره فاذا هو بسبعة او تسعة نفر معهم لواء فیقولون نحن اصحابک فیخرج فیهم و یتبعه ناس من قریات وادی الیابس فیخرج الیه صاحب دمشق لیلقاء و یقاتله فاذا نظر الی رایتهم انهمزم. و والی دمشق یومئذ وال لبنی العباس» (همان، ص ۱۹۲).

^{۴۷۲} (۱). ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۳، ص ۲۷.

^{۴۷۳} (۲). تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۱۵.

^{۴۷۴} (۳). ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۲۸۵ و ابن عساکر، همان، ص ۲۷.

^{۴۷۵} (۴). منابع زیر به رد این مطلب پرداخته‌اند: ابراهیم امینی، دادگستر جهان، ص ۲۲۲؛ معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۴۱۳ و اسماعیلی، چشم به راه مهدی، ص ۲۵۴.

منشأ این نظریه گزارش مصعب بن عبد الله زبیری (متوفای ۲۳۶ ق) است که در کتاب نسب قریش ذیل شرح حال خالد بن یزید بن معاویه می‌نویسد: «او اهل دانش و شعر بود و گمان کرده‌اند او کسی است که موضوع سفیانی را جعل کرد و آن را رواج داد، چون می‌خواست پس از غلبه مروان بن حکم بر حکومت، مردم را امیدوار (به بازگشت آل ابی سفیان) نگاه دارد».^{۴۷۶} پس از مصعب بسیاری از مورخان و محدثان مانند ابو الفرج اصفهانی، ابن عساکر، ذهبی و ابن حجر این مطلب را به نقل از او در کتب خود آورده‌اند.^{۴۷۷}

ابو الفرج پس از این گزارش می‌نویسد: «مصعب اشتباه کرده است؛ چون موضوع سفیانی را یک نفر روایت نکرده، بلکه روایت خاصه و عامه درباره آن فراوان است».^{۴۷۸} اما فلوتن می‌گوید: «بعید نیست خالد پیش‌گویی مربوط به سفیانی را ساخته باشد تا توازن در آل امیه را حفظ کند و از تکبر و غرور حاکمان مروانی بکاهد. چنان‌که یکی از خاندان ابو سفیان و از فرزندان همین خالد در آخر خلافت بنی امیه ظهور کرد و ادعا کرد سفیانی منتظر است و بسیاری با او همراه شدند. پس از او هم مکرر به تلاش‌های ناکام بنی سفیان در تاریخ برخورد می‌کنیم».^{۴۷۹}

احمد امین می‌نویسد: «برخلاف استدلال ابو الفرج، من سخن مصعب را می‌پذیرم. خالد انسان بلندپروازی بود که به شیمی روی آورد تا وقتی پیروز شد

ص: ۱۸۷

یارانش را با طلا بی‌نیاز گرداند. آن‌گاه احادیث مهدی را جعل کرد؛ اما نامی اموی بر آن نهاد و آن «سفیانی» اشاره به جدش ابو سفیان بود ... و آن‌گاه که شیعه دید بنی امیه قائل به سفیانی شدند احادیثی جعل کردند که می‌گوید وقتی مهدی ظهور کند به مقابله سفیانی خواهد رفت».^{۴۸۰}

نویسنده دیگری از اهل سنت با اشاره به ترس بنی مروان از عقیده به مهدی در شیعه و عقیده به سفیانی در بنی امیه می‌گوید: «برخی شعرای مروانی ادعا کردند که خلیفه حاکم همان مهدی منتظر است و هدفشان مقابله با انتظار در شیعه و بنی امیه بود».^{۴۸۱} وی سپس به شعر فرزندق در مدح سلیمان بن عبد الملک اشاره می‌کند که در آن آمده است: «تو کسی هستی که

^{۴۷۶} (۱). «کان خالد یوصف بالعلم و یقول الشعر و زعموا أنه الذی وضع ذکر السفیانی و کثره و اراد ان یکون للناس فیہ طمع حین غلبه مروان علی الحکم» نسب قریش، ص ۱۲۹.

^{۴۷۷} (۲). برای نمونه ر. ک: ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۷، ص ۲۱۸؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۶، ص ۳۰۳ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۶، ص ۵۸.

^{۴۷۸} (۳). ابو الفرج اصفهانی، همان. ذهبی پس از نقل گزارش مصعب، گفته ابو الفرج اصفهانی را به ابن جوزی نسبت داده است. با توجه به این‌که در کتاب‌های ابن جوزی این مطلب یافت نشد به نظر می‌رسد ذهبی، ابو الفرج اصفهانی را با ابو الفرج بن جوزی اشتباه کرده است (ر. ک: تاریخ الاسلام، همان).

^{۴۷۹} (۴). السیادة العربیة، ص ۱۲۱.

^{۴۸۰} (۱). احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

^{۴۸۱} (۲). احمد محمد الحوفی، ادب السیاسة فی العصر الاموی، ص ۷۲.

تورات و زبور برای ما وصف کرده است و چه بسیار از کشیشانی که خلافت مهدی را به ما خبر می‌دادند.^{۴۸۲} یا جریر شاعر گفته است: «سلیمان با برکت که می‌دانید مهدی است...»^{۴۸۳} مسعودی نیز می‌گوید:

اموی‌ها سلیمان را به مهدی لقب داده‌اند^{۴۸۴} با این همه لامنس معتقد است که موضوع سفیانی مربوط به دوره بنی عباس است.^{۴۸۵} به نظر می‌رسد این نقل قول‌ها در توضیح این نظریه کافی باشد. با آن‌که در لابه‌لای این گفته‌ها مطالبی هست که مطابق عقیده اهل سنت یا مستشرقان درباره

ص: ۱۸۸

مهدی موعود است و ما نمی‌پذیریم، لیکن حقیقت آن است که گزارش‌های تاریخی و روایات سفیانی برخی از این گفته‌ها را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد بخشی از این نظریه با واقعیت همراه است. اما گزارش‌های تاریخی را می‌توان دوگونه دانست که بخشی از آنها پیش از این ذیل عنوان سفیانی‌های تاریخ گذشت و اتفاقاً یکی از آنان نوه خالد بود و دیگری فرزند برادرش عبد الله. ضمناً شباهت‌هایی که این گزارش‌ها به روایات سفیانی در علائم ظهور داشت، یادآوری شد. بخشی دیگر مربوط به شرح حال خالد بن یزید بن معاویه است که در پی می‌آید.

پس از کناره‌گیری معاویه دوم از خلافت و مرگ او، انتظار می‌رفت برادرش خالد عهده‌دار حکومت شود و تلاش معاویه اول برای موروثی کردن خلافت در این خاندان را به انجام رساند، اما به جهت سن کم او و بروز اختلاف میان دو شاخه قیسی و کلبی از طرفداران بنی امیه، مروان بن حکم فرصت را غنیمت شمرد و بر خلافت دست یازید. وی برای تحقیر خالد بن یزید که مردم اردن با او بیعت کرده بودند، ابتدا با مادرش ازدواج کرد و سپس با بیعت گرفتن برای فرزندش عبد الملک برای همیشه امید خالد را برای دست یافتن به حکومت از بین برد.^{۴۸۶}

^{۴۸۲} (۳). دیوان فرزددق، ج ۱، ص ۲۳۹:

فی ناطق التوراة و الزبر

انت الذی نعت الکتاب لنا

بخلافة المهدی و الحبر

کم کان من قسّ یخبرنا

^{۴۸۳} (۴). شرح دیوان جریر، ص ۳۲۷:

هو المهدی قد وضع السبیل

سلیمان المبارک قد علمتم

^{۴۸۴} (۵). التنبيه و الاشراف، ص ۲۹۰.

^{۴۸۵} (۶). خلیل ابراهیم، خالد بن یزید سیرته و اهتماماته، ص ۸۴.

^{۴۸۶} (۱). ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۱.

مسعودی می‌گوید: مروان برای خالد به عنوان ولیعهد بیعت گرفته بود، اما از این کار منصرف شد و برای فرزندش عبد الملك بیعت گرفت.^{۴۸۷} با آن‌که خالد به دنبال دانش‌اندوزی رفت و به علوم شیمی و نجوم و هم‌چنین شعر روی آورد،^{۴۸۸} ممکن است او و برادران و خاندان اموی‌اش به‌طور مخفیانه درصدد برگرداندن حکومت به شاخه سفیانی از بنی امیه بوده باشند. بلاذری می‌گوید: «خالد بسیار

ص: ۱۸۹

ساکت بود به‌طوری که یکی از غلامانش به او گفت مردم در موضوعی که تو به آن آگاه‌تر هستی وارد شده‌اند و تو سکوت اختیار کرده‌ای. گفت وای بر تو، من در جست‌وجوی حدیث و دانش هستم ... خالد به کلبی‌ها که دایی‌های پدرش بودند تعصب می‌ورزید و آنان را علیه قیسی‌ها یاری می‌کرد.^{۴۸۹} اختلاف خالد با مروان به حدی رسید که مادر خالد، همسر جدید مروان، او را کشت و این به دلیل اهانتی بود که مروان به فرزندش کرده بود تا او را از چشم شامیان بیندازد،^{۴۹۰} یا بدین علت بود که او را از خلافت محروم کرده بود.^{۴۹۱}

اما روایات مربوط به سفیانی که گفته شد مؤید فرضیه فوق هستند فراوانند و بیشتر آنها در کتاب فتن ابن حماد به چشم می‌خورد؛ برای نمونه:

(۶۰) ولید بن مسلم و رشدین از ابن لهیعه از ابو قبیل از سعید بن اسود از ذوقریات نقل می‌کند: مردم بر چهار نفر اختلاف خواهند کرد، دو نفر در شام: مردی از آل حکم که ازرق (نیلگون) و بور است و مردی از مضر که کوتاه و ستمگر است. و سفیانی و کسی که به مکه پناه می‌برد؛ اینها چهار نفرند.^{۴۹۲}

ممکن است بگوییم مردی از آل حکم، مروان بن حکم است که گفته‌اند ازرق بود.^{۴۹۳} و مردی از مضر، ضحاک بن قیس که همراهان او از قبیل مضر (قیس) با

ص: ۱۹۰

^{۴۸۷} (۲). مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۵ و ۹۷.

^{۴۸۸} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۸۵.

^{۴۸۹} (۱). همان، ص ۳۸۵ و ۳۸۸.

^{۴۹۰} (۲). تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۱۱.

^{۴۹۱} (۳). مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۷.

^{۴۹۲} (۴). «عن ذی قریات قال: فیختلف الناس علی اربع نفر: رجلاً بالشَّام رجل من آل الحکم ازرق اصهب و رجل من مضر قصیر جبار و السفیانی و العائد بمکة،

فذلک اربعة نفر» (الفتن، ص ۱۹۶، ج ۸۰۱ و ص ۱۹۸، ج ۸۰۴).

^{۴۹۳} (۵). بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۲۶۲.

کلبی‌های طرفدار مروان جنگیدند و کسی که به مکه پناه می‌برد عبد الله بن زبیر است که ضحاک بن قیس نماینده او در دمشق بود. آن‌گاه سفیانی به خالد یا یکی دیگر از خاندان ابو سفیان تفسیر خواهد شد.

(۶۱) ابو المغیره از ابن عیاش از بعض اهل علم از محمد بن جعفر نقل کرده است که علی علیه السلام فرمود: مردی از فرزندان خالد بن یزید قیام می‌کند (در نقل دیگر: سفیانی از فرزندان خالد بن یزید است) ... در پرچم او پیروزی دیده می‌شود و هرکه آن پرچم را ببیند شکست می‌خورد.^{۴۹۴}

از نظر برخی، سفیانی دوم علی بن عبد الله بن خالد بن یزید بوده است.^{۴۹۵}

(۶۲) احمد بن عبد الله مزنی از زکریا بن یحیی ساجی از محمد بن اسماعیل بن ابی سمینه از ولید بن مسلم از اوزاعی از یحیی بن ابی کثیر از ابو سلمه از ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: مردی که به او سفیانی می‌گویند در دمشق قیام می‌کند، پیروان او از قبیله کلب هستند. مردم را می‌کشد، شکم زنان را پاره می‌کند و بچه‌ها را به قتل می‌رساند. سپس قیسی‌ها در برابرش جمع می‌شوند و با او می‌جنگند و مردی از اهل بیت من در حرّه (مدینه) قیام می‌کند. سفیانی مطلع شده لشکری به سوی او می‌فرستد. پس آن لشکر را شکست می‌دهد سفیانی رهسپار مدینه می‌شود؛ ولی در بیداء فرو می‌رود و هیچ‌کس جز خبردهنده نجات نمی‌یابد.^{۴۹۶}

ص: ۱۹۱

(۶۳) عیاشی از جابر جعفری از امام باقر علیه السلام (در حدیثی طولانی نقل می‌کند) ... اهل شام بر سه پرچم اختلاف خواهند کرد: پرچم اصفه و ابقع و پرچم سفیانی که قبیله مضر، بنی ذنب الحمار (?) را همراهی می‌کند و دایی‌های سفیانی از قبیله کلب با او هستند.^{۴۹۷}

^{۴۹۴} (۱) «حدثني بعض اهل العلم عن محمد بن جعفر قال علي بن ابي طالب - رضي الله عنه - : يخرج رجل من ولد خالد بن يزيد ... يعرفون في لوائه النصر يسير بين يديه علي ثلاثين ميلا لا يرى ذلك العلم احد الا انهزم». طبق نقل دیگر: «محمد بن جعفر عن علي قال: السفیانی من ولد خالد بن یزید...» (الفتن، ص ۱۹۳، ح ۷۹۲ و ص ۱۸۹، ح ۷۷۷ و معجم احادیث المهدی، ج ۳، ص ۸۸ به نقل از: الفتن).

^{۴۹۵} (۲). تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۱۵ و ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۳۳، ص ۴۳۵.

^{۴۹۶} (۳) «يخرج رجل يقال له السفیانی فی عمق دمشق و عامة من يتبعه من كلب فيقتل حتى يبقّر بطون النساء -- و يقتل الصبيان فيجمع لهم قيس فيقتلها حتى لا يمنع ذنب تلعة و يخرج رجل من اهل بيتي في الحرة فيبلغ السفیانی فيبعث اليه جندا من جندة فيهمهم فيسير اليه السفیانی بمن معه اذا صار بیداء من الارض خسف بهم فلا ينجوا مهم الا المخبر عنهم» (حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۰).

^{۴۹۷} (۱) «... ان اهل الشام يختلفون عند ذلك علی ثلاث رايات: الاصفه و الابقع و السفیانی مع بنی ذنب الحمار مضر و مع السفیانی اخواله من كلب...» (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۲).

مورخان گویند: «خالد بن یزید به دایی‌های پدرش که از قبیله کلب بودند تعصب می‌ورزید و آنان را در جنگ قیس و کلب یاری می‌کرد.»^{۴۹۸} در دو روایت گذشته بر این قبایل تأکید شد.

(۶۴) طبق نقل عمرو بن ابی مقدم از جابر جعفی از امام باقر علیه السلام: قریه‌ای از شام به نام جابیه در زمین فرو می‌رود ... سپس بر سه پرچم اختلاف می‌کنند: اصبه و ابقع و سفیانی ... لشکر او از قرقیساء می‌گذرد و صد هزار نفر از ستمگران را می‌کشد.^{۴۹۹}

در روایات علائم، سخن از فرو رفتن زمین بیداء فراوان است؛ اما این خبر به فرو رفتن جابیه اشاره دارد و در تاریخ می‌خوانیم بیعت مروان بن حکم در جابیه رخ داد و خالد بن یزید برای نبرد با زفر بن حارث در قرقیساء به سر برده است.^{۵۰۰}

ص: ۱۹۲

(۶۵) - (۶۷) شیخ صدوق از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که فرزند هند جگرخوار ... نامش عثمان بن عنبسه است از فرزندان ابو سفیان ...؛^{۵۰۱} ولی عقد الدرر از آن حضرت نقل می‌کند که نامش حرب بن عنبسه بن مرة ... بن خالد بن یزید است.^{۵۰۲} نعیم بن حماد از قول کعب الاحبار گوید: نامش عبد الله بن یزید است، از هر بن کلبیه (?)^{۵۰۳}

این چند خبر هم نمایان‌گر ارتباط سفیانی با خالد بن یزید و خاندان کلبی اوست. چنان‌که سخن از چند نفر بودن سفیانی‌ها احتمال تطبیق بر سفیانی‌های تاریخی را افزایش می‌دهد. علامه مجلسی با توجه به برخی روایات، تعدد سفیانی‌های آخر الزمان را احتمال داده است^{۵۰۴} و ابن حماد به نقل از ارطاة می‌گوید:

^{۴۹۸} (۲). زبیری، نسب قریش، ص ۱۲۹ و نعمانی، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۸۸.

^{۴۹۹} (۳). نعمانی، الغیبة، ص ۲۸۹ و یوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۸۸. این روایت در واقع روایت قبلی است که عیاشی نقل کرده است ولی مضمون آنها اختلاف زیاد دارد.

^{۵۰۰} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۲۷۳ و ج ۵، ص ۲۸۹.

^{۵۰۱} (۱). شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۶۷۹، باب علائم، ح ۹.

^{۵۰۲} (۲). همان.

^{۵۰۳} (۳). «اسمه عبد الله بن یزید و هو الأزهر ابن الکلبیة او الزهری ابن الکلبیة» (الفتن، ص ۱۸۹، ح ۷۷۳). به این نکته باید توجه داشت که در گزارش‌های تاریخی، نام عبد الله بن یزید در کنار برادرش خالد، فراوان به چشم می‌خورد.

^{۵۰۴} (۴). محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰.

در زمان سفیانی دوم، صدایی خواهد آمد که هرکس گمان می‌کند در کنار او ویرانی رخ داده است.^{۵۰۵} ابن منادی می‌گوید: «در کتاب دانیال^{۵۰۶} آمده است که سفیانی‌ها سه نفرند و مهدی‌ها هم سه نفر.»^{۵۰۷}

این بخشی از روایاتی است که می‌تواند مؤید فرضیه دوم باشد. بخش دیگر، مربوط به بنی عباس است که به نظر می‌رسد آنان نیز روایات سفیانی را به نفع خود تحریف کرده‌اند، به تعدادی از این احادیث در ابتدای مبحث سفیانی اشاره شد و دو

ص: ۱۹۳

نمونه دیگر چنین است:

(۶۸) ابن حماد در باب حوادث مربوط به سفیانی با بنی عباس و ... از عبد الله بن مروان از ارطاة از تبعی از کعب الاحبار نقل می‌کند که او (سفیانی) در حمص ظهور می‌کند و در پی نابودی بنی عباس است.^{۵۰۸}

در این روایت، سفیانی دشمن بنی عباس به شمار آمده ولی در روایت بعدی گاه دوست و گاه دشمن آنان است.

(۶۹) مقدسی شافعی در روایتی طولانی و بدون سند از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که سه پرچم افراشته می‌شود ... در این هنگام بربرها با بنی عباس در جنگ هستند که سفیانی با لشکر شام با آنان روبه‌رو می‌شود.

پس سه پرچم وجود دارد: یک دسته افراد بنی عباس که ترک و عجم هستند و پرچمشان سیاه است، دوم بربرها با پرچم زرد و سوم سفیانی با پرچم قرمز در اردن می‌جنگند و ششصد هزار نفر کشته می‌شوند. پس سفیانی پیروز می‌شود و به عدالت رفتار می‌کند به‌طوری که خواهند گفت هرچه درباره او می‌گفتند دروغ بود!^{۵۰۹}

اشکال‌های فرضیه

آنچه گذشت مؤیدهایی است که برای این فرضیه می‌توان ذکر کرد؛ اما اشکال‌هایی هم در آن وجود دارد که برخی از آنها متوجه احتمال جعل از سوی خالد و برخی متوجه احتمال جعل از سوی دیگران (مانند بنی عباس) است:

ص: ۱۹۴

^{۵۰۵} (۵). الفتن، ص ۱۹۴، ح ۷۹۶.

^{۵۰۶} (۶). درباره کتاب دانیال ر. ک: به ذیل روایت ۹۴ در کتاب حاضر.

^{۵۰۷} (۷). ابن المنادی، الملاحم، ص ۱۸۵.

^{۵۰۸} (۱). الفتن، ص ۲۰۱، ح ۸۱۸.

^{۵۰۹} (۲). عقد الدرر، ص ۹۰ و ۹۱. باید توجه داشت که پرچم قرمز سفیانی و جنگ او در اردن، با سفیانی‌های دوران بنی عباس تطبیق می‌کند.

۱- تنها گزارشگر جعل در موضوع سفیانی، مصعب زبیری است و دیگر مورخان یا محدثان آن را ذکر نکرده‌اند؛ ضمن این‌که خود مصعب هم با عبارت «زعموا» این مطلب را بیان کرده که نشان ضعف و تردید درباره آن است.

۲- فراوانی روایات مربوط به سفیانی در مآخذ شیعه و سنی، مانعی برای پذیرش این سخن است. ابو الفرج اصفهانی پس از نقل گزارش مصعب می‌گوید:

«این اشتباه است چون موضوع سفیانی را یک نفر روایت نکرده، بلکه روایت خاصه و عامه درباره آن فراوان است».^{۵۱۰} این حجم از احادیث که در منابع متعدد شیعه و سنی تکرار و از ائمه معصومین علیهم السلام و هم‌چنین راویان مورد قبول اهل سنت نقل شده است، هرچند دست تحریف و حتی جعل در بسیاری از آنها آشکار است اما به نظر می‌رسد اصل آن را نمی‌توان نفی کرد و اثبات این‌که همه آنها از یک منبع گرفته شده باشد امکان‌پذیر نیست.

۳- مطالعه زندگی خالد بن یزید نشان می‌دهد که وی نمی‌تواند چنین اقدام گسترده‌ای را پایه‌ریزی کرده باشد و برخلاف آنچه زبیری گفته، در گزارش‌های تاریخی اثر چندانی از علاقه و طمع خالد به خلافت و برگشت حکومت به خاندانش به چشم نمی‌خورد و مورخان از همراهی او با عبد الملک بن مروان و مشورت خلیفه با او، گزارش‌هایی نقل کرده‌اند.

۴- در احادیث سفیانی بیش از آن‌که سخن از بنی مروان باشد به بنی عباس و اختلاف و نابودی آنان اشاره می‌شود و اگر خالد سازنده موضوع سفیانی بود باید در روایات از سقوط مروانیان و برگشت سفیانیان بیشتر سخن گفته می‌شد. حتی این مطلب که سفیانی برای برگرداندن بنی امیه در مقابل بنی عباس تلاش می‌کند چندان زیاد نیست بلکه آنچه هست سفیانی در برابر مهدی است؛ مگر آن‌که گفته

ص: ۱۹۵

شود خالد اصل این اندیشه را خلق کرده و دیگران آن را پر و بال داده و در دوره‌های دیگر به نفع خود رواج داده‌اند.

اما این‌که موضوع سفیانی را ساخته دست دیگران غیر از خالد بن یزید بدانیم باز هم کثرت آن در منابع متعدد و حتی معتبر، مانع از پذیرش آن است. ضمن این‌که روایات سفیانی به یک دوره مربوط نمی‌شود، بلکه از صدر اسلام تا زمان غیبت از آن سخن گفته شده و در بیان همه معصومین از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا امام زمان علیه السلام آمده است. بنابراین نمی‌توان اصل آن را به سفیانی‌های تاریخ ارتباط داد، چون آنان بین سال‌های ۱۲۶- ۲۹۴ ق ظهور کرده‌اند و آخرین خبر درباره سفیانی در سال ۳۲۹ ق از امام عصر (عج) صادر شده است؛^{۵۱۱} گرچه سوء استفاده آنان و هوادارانشان از این احادیث و تحریف و تغییر آنها به نفع خود، امری است که مطالعه احادیث به آن گواهی می‌دهد.

^{۵۱۰} (۱). الاغانی، ج ۷، ص ۲۱۸.

^{۵۱۱} (۱). «من ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر» (شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۹۵).

این احتمال هم که موضوع سفیانی برای سقوط عباسیان ساخته شده باشد از نظر تاریخی مؤیدی ندارد و هنگام سقوط آنان شخص یا اشخاصی چنین ادعایی نداشته و ظهور نکرده‌اند.

اشکال دیگر این فرضیه، آن است که گرچه سفیانی در روایات علائم، شباهت‌هایی به سفیانی‌های تاریخ دارد، لیکن بسیاری از آن روایات به هیچ صورتی با تاریخ تطبیق نمی‌کند و آن‌گونه که سفیانی آخر الزمان اهمیت دارد و شیعه و سنی به آن توجه داشته‌اند، سفیانی‌های تاریخ اهمیتی نداشته‌اند. آنها تنها در زمان کوتاهی ظهور کرده و گزارش‌های کمی درباره آنان هست. نمونه‌هایی از این عدم تطبیق این‌گونه است:

ص: ۱۹۶

الف) در روایات تأکید می‌شود که سفیانی در ماه رجب ظهور می‌کند و حدود نه ماه حکومت خواهد کرد. این دو مطلب در گزارش‌های تاریخی نیامده و به راحتی نمی‌توان تطبیق آن را به دست آورد.

ب) سفیانی آخر الزمان لشکری به کوفه و لشکری به مدینه می‌فرستد، در حالی که سفیانی‌های تاریخ لشکر آن‌چنانی نداشته‌اند تا به کوفه و مدینه بفرستند.

تنها درباره سفیانی اول گفته‌اند پس از شکست از عباسیان به مدینه آمد و پس از مدتی پنهان شدن کشته شد. گاهی به ذهن می‌رسد لشکر سفیانی که در بیداء نزدیک مدینه فرو می‌رود، بر مخفی شدن سفیانی اول در اطراف مدینه^{۵۱۲} تطبیق شود ولی این تطبیق کامل نیست.

ج) در موضوع سفیانی آخر الزمان از شهرهایی مانند حرستا^{۵۱۳}، مدینه، مکه و کوفه سخن فراوان است ولی مراجعه به تاریخ این مناطق، رویدادهای مشابه آن‌چه را درباره سفیانی گفته می‌شود، ندارد.

د) نام سفیانی در روایات ملاحم متفاوت آمده، ولی هیچ کدام با نام سفیانی‌های تاریخ مطابقت نمی‌کند. البته این سخن به معنای صحت روایات مربوط به نام و نسب سفیانی نیست.

ه) در روایات مربوط به سفیانی در منابع شیعه و سنی بر مطالبی تأکید شده و در بسیاری از آنها تکرار شده است که درباره سفیانی‌های تاریخ مشابه چنین گزارش‌هایی در دست نیست؛ مانند این که سفیانی شکم زنان و بچه‌ها را می‌درد، شیعیان را می‌کشد، و مهم‌تر از همه این که لشکرش در بیداء فرو می‌رود.

و) برخلاف این فرضیه که می‌گویند خالد، روایت سفیانی را برای مقابله با

^{۵۱۲} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۹۴.

^{۵۱۳} (۲). روستایی در دمشق (یا قوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳۵).

مروان وضع کرد، تطبیق تاریخی سفیانی بر مروان بن حکم بسیار ساده‌تر است، چون بیعت با او در ماه رجب بود^{۵۱۴}، حکومتش نه ماه طول کشید و دو لشکر به مدینه و عراق گسیل کرد.^{۵۱۵}

فرضیه سوم: احتمال بداء

راه دیگری که برای خروج از بن‌بست موجود در اخبار سفیانی (آشفستگی و تناقض از یک‌سو و فراوانی و تأکید در روایات منسوب به معصومان و صحابه از سوی دیگر) به ذهن می‌رسد آن است که اخبار سفیانی را صحیح بدانیم، ولی بگوئیم در ظهور قائم یا خروج سفیانی بداء حاصل شده است:

الف) بداء در ظهور قائم بدین معنا که سفیانی در شام خروج کرد^{۵۱۶} و مقدمه ظهور فراهم شد، لیکن به تأخیر افتاد. دلیل این مطلب روایاتی است که می‌گویند زمان ظهور قرن دوم بود، ولی به تأخیر افتاد:

(۷۰) ابن عقده از محمد بن مفضل و جمعی دیگر از حسن بن محبوب از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که این امر وقت معینی داشت و آن، سال ۱۴۰ بود، اما شما افشا کردید و خداوند آن را تأخیر انداخت.^{۵۱۷}

(۷۱) کلینی از علی بن محمد و محمد بن حسن از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی از احمد بن محمد و همه آنان از حسن بن محبوب از ابو حمزه ثمالی روایت

می‌کنند که از امام باقر علیه السلام شنیدم: خداوند سال هفتاد را برای این امر تعیین کرد، اما با شهادت امام حسین علیه السلام غضب الهی شدت گرفت و تا سال ۱۴۰ تأخیر افتاد؛ پس ما به شما گفتیم و افشا کردید و دیگر وقتی تعیین نکرد.

ابو حمزه گویند این مطلب را به امام صادق علیه السلام هم گفتیم و آن حضرت تأیید کرد.^{۵۱۸}

^{۵۱۴} (۱). بلاذری، انساب الأشراف، ج ۶، ص ۲۷۳.

^{۵۱۵} (۲). تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۱۱.

^{۵۱۶} (۳). ر. ک: به گزارش‌های سفیانی اول در کتاب حاضر.

^{۵۱۷} (۴). «سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: قد كان لهذا الامر وقت و كان في سنة اربعين و مائة فحدثتم به و اذعنتموه فآخره الله عز و جل» (نعمانی، الغيبة، ص ۳۰۳، باب ۱۶، ح ۸).

^{۵۱۸} (۱). «عن ابي حمزة الثمالي قال سمعت ابا جعفر يقول: يا ثابت ان الله تعالى قد كان وقت هذا الامر في سنة السبعين فلما قتل الحسين عليه السلام اشتد غضب الله فآخره الى اربعين و مائة فحدثناكم بذلك فاذعنتم و كشفتم قناع الستر فلم يجعل لهذا الامر بعد ذلك وقتاً \\ يَمْحُوا اللهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ \\» (رعد) (۱۳) آیه ۳۹) قال ابو حمزة: فحدثت بذلك ابا عبد الله الصادق عليه السلام قال: قد كان كذلك» (نعمانی، همان، ص ۳۰۴، ح ۱۰).

در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام به ابو بصیر فرمود: این امر زمانی داشت که چون آشکار گردید تأخیر افتاد.^{۵۱۹}

بنابراین روایات، می توان گفت سفیانی ظهور کرده، ولی در ظهور مهدی بداء حاصل شده است. پس سفیانی همان کسی است که در سال ۱۳۲ ق در شام خروج کرد و بر حمص چیره گشت و در راه مدینه مخفی و سپس به دست منصور عباسی کشته شد.

ب) اما بداء در ظهور سفیانی بدین معنا که قرار بود خروج او مقدمه ظهور باشد، ولی بداء پیش آمد و دیگر نباید منتظر او ماند. دلیل این مطلب، روایت نعمانی از امام نهم است:

(۷۲) محمد بن همام از محمد بن احمد خالنجی از ابو هاشم جعفری نقل می کند که نزد امام جواد علیه السلام از سفیانی و حتمی بودن خروج او سخن به میان آمد. گفتم: آیا در امر حتمی هم بداء پیش می آید؟ فرمود: آری. گفتم:

ص: ۱۹۹

می ترسم درباره قائم هم بداء حاصل شود. فرمود: نه، قائم وعده الهی است و در آن تخلف نیست.^{۵۲۰}

از روایت استفاده می شود که راوی از آمدن سفیانی نومید بوده و در عین حال این موضوع برایش سؤال ایجاد کرده که چگونه روایات، آمدن او را حتمی دانسته اند و وقتی امام، بداء در امر حتمی را ممکن می داند، دوباره می پرسد: پس ممکن است در قائم هم بداء رخ دهد- یعنی همان گونه که در سفیانی پیش آمد- و امام آن را نفی می فرماید.

اشکال های فرضیه

این فرضیه هم در هر دو قسمش (بداء در ظهور قائم و بداء در خروج سفیانی) با اشکال روبه روست. در قسم اول، اشکال اصلی در روایاتی است که نقل شد: ۱. این روایات با احادیث منع تعیین وقت ظهور منافات دارد. ۲. این روایات با اخبار دوازده امام سازگار نیست؛ یعنی اگر در سال ۱۴۰ ق امام صادق علیه السلام قائم محسوب می شد سلسله امامان که امری قطعی بوده و هست چگونه ادامه می یافت و این که امام دوازدهم قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است و زمین را پر از عدل و داد می کند، چگونه توجیه می شد؟ ۳. کلمه امر در این احادیث، تصریحی به ظهور مهدی ندارد.

۴. این که امام فرمود: ما گفتیم و شما افشا کردید، با گزارش های تاریخی تأیید نمی شود، چون دیده نشده که شیعیان در سال های ۷۰ یا ۱۴۰ ق یا مانند آن حرفی از ظهور زده باشند. ۵. در روایاتی که سخن از ظهور در سال ۱۴۰ ق به میان

^{۵۱۹} (۲). همان، ص ۲۹۹، باب ۱۶، ح ۱.

^{۵۲۰} (۱). «كنا عند أبي جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام فجري ذكر السفيناني و ما جاء في الرواية من ان امره من المحتوم فقلت لابي جعفر: هل يبدو لله في المحتوم؟ قال: نعم. قلنا: نخاف ان يبدو لله في القائم. فقال:

ان القائم من الميعاد و الله لا يخلف الميعاد» (همان، ص ۳۱۵، باب ۱۸، ح ۱۰).

آمده است، احتمال جعل از سوی زیدیه و طرفداران محمد بن عبد الله حسنی وجود دارد، چون او را مهدی لقب داده بودند و از ابتدای خلافت عباسی (سال ۱۳۲ ق) تا سال ۱۴۵ ق که قیام خود را آشکار کرد، پنهان بود. ۶. از امام باقر نقل شد که «تا سال ۱۴۰ ق تأخیر افتاد و ما به شما گفتیم و آن را افشا کردید» این مطلب با توجه به این که امام باقر علیه السلام در سال ۱۱۴ ق یا به قولی ۱۱۷ ق رحلت کرده است^{۵۲۱} درست نیست.

اما قسمت دوم فرضیه، از جهاتی قابل توجه است. یکی از محققان معاصر در پاسخ این اشکال که بداء با حتمی بودن یک امر سازگار نیست می نویسد:

پیش گویی از رویدادهای آینده، گاهی با در نظر گرفتن شرایط و موانع است و گاه بدون در نظر گرفتن موانع. قسم دوم، همان مواردی است که در روایات، حتمی دانسته نمی شود. اما قسم اول، موارد حتمی است که پیش گویی آنها با در نظر گرفتن علت تامه و تمام اجزا و شرایط و نبودن مانع است. لیکن در همین قسم نیز اراده الهی دخالت می کند و آن را تغییر می دهد؛ همان گونه که اراده الهی بر همه سنت های موجود آسمان و زمین غالب خواهد آمد و در موعد مقرر نظام آفرینش از هم خواهد گسست. و این مشیت الهی است که بر علت تامه غالب می آید نه فقدان شرایط یا وجود موانع. پس ممکن است در امور حتمی نیز خواست حق تعالی دخالت کند و بداء حاصل شود. اما اموری هم هست که به هیچ روی تغییر پذیر نیست و حکمت الهی اقتضا می کند در آن بداء پیش نیاید چون خلف وعده خواهد شد و خداوند چنین نمی کند. قیام مهدی علیه السلام از این نوع می باشد و سخن امام جواد علیه السلام متوجه این دو مورد است.^{۵۲۲}

با این تقریر می توان روایت ۷۲ را توضیح داد و گفت در آمدن سفیانی و به طور کلی نشانه های حتمی ظهور، بداء ممکن است و همه علائمی که در روایات آمده است، از جمله ظهور سفیانی، مربوط به دوران حضور معصومان بوده و قرار نیست در شرایط فعلی نیز منتظر چنین شخصی باشیم. عدم تأکید از سوی امامان هشتم به بعد درباره سفیانی هم این نظر را تأیید می کند.

آن چه گفته شد، قابل توجه است اگر سه اشکال زیر را نادیده بگیریم و به گونه ای پاسخ دهیم: ۱. روایت ۷۲ که مستند اصلی این نظریه است به دلیل ناشناخته بودن خالنجی ضعیف به شمار می رود، هر چند محمد بن همام و ابو هاشم جعفری مورد اعتمادند^{۵۲۳} و کوتاه بودن طریق و سند، ارزش و اعتبار روایت را افزون می کند.^{۵۲۴} ۲. قبول این که امر حتمی تغییر پذیر باشد و

^{۵۲۱} (۱). قول اول از مرحوم کلینی است (الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹) و قول دوم از یعقوبی (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۸).

^{۵۲۲} (۲). سید جعفر مرتضی عاملی، دراسة فی علامات الظهور، ص ۵۹-۶۴ (با تصرف و تلخیص).

^{۵۲۳} (۱). رجال نجاشی، ج ۱، ص ۳۰۳ و ۳۶۲.

^{۵۲۴} (۲). در این سند ارسال نیز وجود ندارد، چون محمد بن همام در سال ۳۲۷ ق برای نعمانی حدیث گفته (الغیبة، ص ۲۵۷) و ابو هاشم جعفری امام هشتم تا دوازدهم را درک کرده است (فهرست طوسی، ص ۱۲۴) یعنی حدود سال های ۱۹۰-۲۷۰ ق زنده بوده است.

در آن بدها حاصل شود، به آسانی ممکن نیست چون در روایات دیگر، امور حتمی با عنوان «لا بد منه» تعبیر می‌شود، یعنی گریز و چاره‌ای از آن وجود ندارد.^{۵۲۵} از سوی دیگر اصل ظهور قائم هم با همین تعبیر «لا بد منه» یا حتمی آمده است^{۵۲۶} و فرض چنین است که همه این روایات از نظر منبع و جرح و تعدیل تقریباً در یک حد هستند؛

ص: ۲۰۲

یعنی اگر قرار بر ردّ اینها باشد روایت ۷۲ نیز همان اشکال‌ها را دارد. ۳. حصول بدها در امر حتمی مطلبی است که در روایات دیگر از آن سخنی نیست.

با این همه امکان دارد اشکال‌های بالا را که مربوط به روایت است نادیده بگیریم، چون قرآن کریم به صراحت می‌فرماید: خداوند برای هر امری زمانی مقرر کرده و هرچه را بخواهد، محو می‌کند یا برقرار می‌سازد و حکم اصلی نزد اوست.^{۵۲۷} علامه طباطبایی می‌نویسد: حکم محو و اثبات، برای همه حوادث زمان‌بردار عمومیت دارد و این حوادث، عبارت است از همه آنچه در آسمان‌ها و زمین و ما بین آنها هست.^{۵۲۸}

خلاصه

مطالعه روایات مربوط به سفیانی نشان می‌دهد که بسیاری از آنها، به خصوص آنچه در منابع اهل سنت آمده، نادرست است. اما از طرفی، مجموع روایات به خصوص آنچه درباره نشانه‌های پنج‌گانه مکرر از ائمه علیهم السلام نقل شده است و هم‌چنین برخی از روایات که متن و سند آن جای خدشه ندارد، به ضمیمه این مبنا که روش علمای شیعه بر پذیرش روایات معاضد-هرچند ضعیف- بوده، این نتیجه را به دست می‌دهد که اصل موضوع سفیانی در کلام معصومان قابل انکار نیست؛ گرچه جزئیات آن، حتی آنچه در منابع معتبر و کهن ذکر شده، ممکن است برای ما حجت نباشد، زیرا به نظر می‌رسد پاسخ ائمه به پرسش‌های مکرر شیعه در این مورد برخاسته از جوّ غالب آن زمان بوده و در بسیاری از کلمات آن حضرات،

ص: ۲۰۳

تصریحی به این‌که سفیانی پیش از قائم آل محمد صلی الله علیه و اله ظهور کند، نیست. توجه به منبع‌شناسی احادیث سفیانی هم تردید را برطرف نمی‌کند؛ چون غالب آنها مربوط به کتاب‌های غیبی و ملاحم اصحاب امام پنجم به بعد است.

^{۵۲۵} (۳). نعمانی، الغیبة، ص ۲۷۲، ۳۱۲ و ۳۱۳.

^{۵۲۶} (۴). همان، ص ۲۷۷ و شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۶۸۰. در روایت دیگری نیز امر حتمی به «آنچه غیر آن نمی‌شود» و امر غیر حتمی به «آنچه» خواست خداوند در آن دخالت دارد» تفسیر شده است (نعمانی، همان، باب ۱۸، ح ۵). این روایت در چاپ اخیر - تحقیق حسن - کامل چاپ نشده است.

ر. ک: چاپ تحقیقی آقای غفاری و محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹ و معجم احادیث المهدی، ج ۵، ص ۹۶.

^{۵۲۷} (۱). اِنَّ كُلَّ اَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُوهُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ E (رعد (۱۳) آیات ۳۸ و ۳۹).

^{۵۲۸} (۲). المیزان، ج ۱۱، ص ۳۷۹.

به نظر می‌رسد همان‌گونه که قطعی بودن ظهور مهدی علیه السلام سبب شد مدعیانی در تاریخ به نام «مهدی» قد علم کنند، اصل ظهور سفیانی هم مسلم بوده است. از این‌رو، افرادی مدعی این عنوان شده‌اند؛ هرچند جداسازی اخبار صحیح و سقیم در این میان کار مشکلی است و بی‌تردید، اخباری به سود این مدعیان ساخته شده و حاکمان غاصب از آن به خوبی بهره‌برداری کرده‌اند. چنان‌که بخشی از روایات، به خصوص آن‌چه در منابع اهل سنت رواج دارد، مربوط به سفیانی اول است و عباسیان خواسته‌اند ظهور او را نشانه حکومت خود معرفی کنند؛ همان‌گونه که مهدی را نیز از نسل عباس بن عبد المطلب معرفی نمودند و روایات زیادی برای آن ساختند.

سفیانی دوم که پس از امام کاظم علیه السلام و در زمان اختلاف امین و مأمون عباسی ظاهر شد، دستاویز واقفه بود تا بازگشت امام هفتم را با آن ترویج کنند. در عین حال، روایات دیگری هست که گرچه سند کاملاً صحیحی ندارند، اما توجیه یا رد یا تطبیق آنها به راحتی میسر نیست. مبنای پذیرش خبر موثق الصدور هم از رد مجموع آنها جلوگیری می‌کند و پراکندگی و کثرت بیش از حد روایات مربوط به سفیانی و بیان آنها در منابع معتبر شیعه و هم‌چنین صحیح بودن سند تعدادی از آنها - به خصوص آن‌چه بدون قید و توضیحی سفیانی را از مسلمانات تلقی می‌کند - اجازه رد همه این احادیث را به ما نمی‌دهد. به تعبیری، می‌توان با پذیرش اصل

ص: ۲۰۴

اخبار سفیانی، درباره جزئیات مربوط به آن، قائل به توقف شد^{۵۲۹} و به این نکته توجه داشت که جزئیات مطرح شده در احادیث و آثار، مانند نبردهای سفیانی، چگونگی و محل قیام او، دوستان و دشمنانش، و حتی واقعی یا رمزی بودن این نشانه نباید به‌گونه‌ای غیرعلمی و تحقیقی در نوشته‌ها مطرح شود، بلکه لازم است با بررسی همه‌جانبه و تحلیل گفتار ائمه معصومین علیهم السلام در این باره به نتیجه‌ای صحیح و برگرفته از مبانی حدیث شیعه دست یافت.

ص: ۲۰۵

گفتار چهارم: طلوع خورشید از مغرب

یکی از نشانه‌هایی که برای ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله شمرده می‌شود، طلوع خورشید از سمت مغرب است.

روایات مربوط به این نشانه، بیشتر در منابع اهل سنت آمده و آن‌چه در کتاب‌های شیعه وجود دارد، همان مضمون را تکرار کرده است. بخش عمده این احادیث، ذیل آیه ۱۵۸ سوره انعام وارد شده و در آنها طلوع خورشید، کنایه یا نشانه‌ای برای برپایی قیامت گرفته شده است. بخش دیگر روایات که مستقل از تفسیر آن آیه ذکر می‌شود نیز طلوع خورشید از مغرب را نشانه

^{۵۲۹} (۱). برخی نتیجه‌گیری نگارنده را نپذیرفته و معتقدند: «این‌گونه روایات، نشان‌گر ذهنیت محدود آن زمان است که نزاع‌ها را بین حکومت‌های شناخته شده نزد خود تصور می‌کردند و نقطه مقابل عباسیان را امویان و سفیانیان می‌دانستند. اگر معصوم را عالم به غیب می‌دانیم، نباید چنین روایاتی را به او نسبت دهیم و برای توجیه آن به دلایلی سست تمسک کنیم. اثبات خرافای بودن این‌گونه اخبار، بزرگ‌ترین خدمت به ساحت مقدس ائمه معصومین علیهم السلام است. امروزه با به هم خوردن معادلات قدرت‌ها و پیدایش قدرت‌هایی که در ذهن مردمان سده دوم و سوم رسوخ نمی‌کرد، چگونه می‌توان منتظر فردی از قبیله بنی امیه بود؟» و الله اعلم!

قیامت می‌داند. در این میان، تنها چند خبر وجود دارد که ظهور مهدی را با این موضوع مرتبط می‌کند که به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

اما روایاتی که در ارتباط با آیه ۱۵۸ سوره انعام یا در تفسیر آن وارد شده، فراوان است، از جمله:

(۷۳) محمد بن مسلم از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که مقصود از «بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» (برخی نشانه‌های پروردگارت ...) طلوع

ص: ۲۰۶

خورشید از سمت مغرب و خروج دابه و دود است و وقتی این نشانه‌ها ظاهر شود، کسی که بر گناهان اصرار کرده و عمل شایسته‌ای نداشته، ایمانش سودی نخواهد داشت.^{۵۳۰}

(۷۴) طبق نقل ابن مسکان، امام باقر علیه السلام درباره آیه «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» فرمود: وقتی خورشید از مغرب بیاید، ایمان آوردن در آن روز فایده‌ای نخواهد داشت.^{۵۳۱}

(۷۵) نزال بن سبره گوید: امیر المؤمنین علیه السلام خطبه‌ای خواند و فرمود: پیش از آن‌که مرا از دست بدهید از من پرسش کنید. صعصعة بن صوحان بلند شد و پرسید: ای امیر مؤمنان! دجال چه زمانی خواهد آمد؟ علی علیه السلام فرمود ...

برای این موضوع نشانه‌هایی است ... وقتی مردم نماز نخوانند و امانت را ضایع کنند و دروغ بگویند ... سپس دابة الارض سر برمی‌آورد و این پس از طلوع خورشید از مغرب خواهد بود. آن هنگام توبه برداشته می‌شود، یعنی نه توبه‌ای پذیرفته می‌شود و نه عملی بالا می‌رود و «هرکس تا آن زمان ایمان نیاورده، ایمان آوردنش سودی ندارد»^{۵۳۲}

ص: ۲۰۷

^{۵۳۰} (۱). «عن زراره و حرمان و محمد بن مسلم عن ابي جعفر و ابي عبد الله عليهما السلام في قوله «يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفسا إيمانها» قال طلوع الشمس من المغرب و خروج الدابة و الدخان و الرجل يكون مصراً و لم يعمل عمل الايمان ثم تجيء الآيات فلا ينفعه ايمانه» (تفسير العياشي، ج ۲، ص ۱۲۸ و علامه طباطبائی، المیزان، ج ۷، ص ۴۰۴).

^{۵۳۱} (۲). ابراهيم بن هاشم عن صفوان عن ابن مسكان عن ابي جعفر عليه السلام في قوله «يوم يأتي بعض آيات ربك» ... قال اذا طلعت الشمس من مغربها فكل من آمن في ذلك اليوم لا ينفعه ايمانه. (الميزان، ج ۷، ص ۴۰۴ به نقل از: تفسیر قمی).

^{۵۳۲} (۳). عن الضحاک بن مزاحم عن النزال بن سبرة قال خطبنا امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام ... ثم قال سلوني ايها الناس قبل ان تفقدوني - ثلاثاً - فقام اليه صعصعة بن صوحان فقال يا امير المؤمنين عليه السلام متى يخرج الدجال؟ فقال له على عليه السلام ... احفظ فان علامة ذلك اذا امات الناس الصلاة و اضاعوا الأمانة -- و استحلوا الكذب ... ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين باذن الله جل جلاله و ذلك بعد طلوع الشمس من مغربها فعند ذلك ترفع التوبة فلا توبة تقبل و لا عمل يرفع و«لا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا»^E (شيخ صدوق، كمال الدين، ص ۵۵۲ و ۵۵۴). بخش اول این روایات در منابع اهل سنت هم آمده است (ر. ک: عثمان بن سعید دانی، السنن الواردة فی الفتن - سنن دانی)، ص ۱۴۵).

(۷۶) امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند محمد صلی الله علیه و آله را با پنج شمشیر برانگیخت که سه تای آن کشیده است و غلاف نخواهد شد تا جنگ تمام شود و جنگ تمام نمی‌شود تا آن‌که خورشید از مغرب طلوع کند. آن‌گاه که خورشید از مغرب درآید، همه مردم ایمان آورند و آن روز «هرکس تا آن زمان ایمان نیاورده یا عمل شایسته‌ای نداشته، ایمانش سودی ندارد...» ۵۳۳

(۷۷) رسول خدا فرمود پیش از شش چیز به انجام عمل روی آورید:

۱- طلوع خورشید از مغرب؛ ۲- دابه؛ ۳- دجال؛ ۴- دود؛ ۵- خویسه یعنی مرگ؛ ۶- امر عمومی. ۵۳۴

(۷۸) ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است: مقصود از آیه «روزی که نشانه‌های پروردگارت آشکار شود، ایمان آوردن بی‌فایده است» طلوع خورشید از سمت مغرب است. ۵۳۵

ص: ۲۰۸

این روایت و آثاری با همین مضمون، از دیگر صحابه نیز نقل شده و در منابع اهل سنت فراوان است. به‌طور کلی، از این مجموعه چنین به دست می‌آید که طلوع خورشید از مغرب، یا علامت واقعی برپایی قیامت است یا کنایه از آن؛ به‌گونه‌ای که هرگاه سخن از طلوع خورشید از مغرب به میان می‌آید، برپایی قیامت فهمیده می‌شود. این‌که در این روایات تأکید شده «وقتی خورشید از مغرب درآید ایمان آوردن سودی نخواهد داشت» بدان جهت است که این، نشانه پایان دنیا است و پس از آن، تکلیفی وجود ندارد تا ایمان و عمل مؤثر باشد. شیخ طوسی گوید: «پس از مرگ امامان تکلیف برداشته می‌شود؛ چون نشانه‌های قیامت مانند طلوع خورشید از مغرب و خروج دابه و ... آشکار خواهد شد.» ۵۳۶ هم‌چنین در موارد دیگری زمان طلوع خورشید از مغرب، آخرین فرصت برای توبه بندگان به درگاه خداوند تعیین شده است، چنان‌که در روایت ۷۵ به آن اشاره شد و در روایات مستقل دیگری چنین آمده است:

۵۳۳ (۱). «المنقری عن حفص بن غیاث عن ابی عبد الله علیه السلام قال سأل رجل ابی - صلوات الله علیه - عن حروب امیر المؤمنین و کان السائل من محببنا فقال له ابو جعفر علیه السلام: بعث الله محمدا صلی الله علیه و آله بخمسة اسیاف ثلاثة منها شاهرة فلا تغمد حتی تضع الحرب اوزارها و لن تضع الحرب اوزارها حتی تطلع الشمس من مغربها فاذا طلعت الشمس من مغربها آمن الناس کلهم فی ذلک الیوم فیومئذ لا ینفع نفسا إیمنها لم تکن ءامنت من قبل أو کسبت فی إیمنها خیرا» و سیف منها مکفوف و سیف منها مغمود...» (کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۰ و ر. ک: معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۵۱۹).

۵۳۴ (۲). «عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله قال بادروا بالاعمال ستا: الدجال و الدخان و دابة الارض و طلوع الشمس من مغربها و امر العامة و خویصة احدکم» (صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۹۰ و معجم احادیث المهدی، ج ۲، ص ۲۰۵ به نقل از: مسند احمد و دیگران).

۵۳۵ (۳). «و کعب عن ابی لیلی عن عطیة العوفی عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه و آله فی قوله یوم یأتی بعض ءایت ربک لا ینفع نفسا إیمنها قال: طلوع الشمس من مغربها» (مسند احمد، ج ۳، ص ۹۸ و ۳۱؛ شیخ طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۷۱ و مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه ۱۵۸ سوره انعام).

۵۳۶ (۱). شیخ طوسی، همان، ج ۵، ص ۴۹.

(۷۹) ابو هريره از رسول خدا نقل می‌کند: هرکه پیش از طلوع خورشید از مغرب توبه کند، توبه‌اش پذیرفته می‌شود.^{۵۳۷}

ممکن است گفته شود عنوان طلوع خورشید از مغرب، کنایه از ظهور امام عصر است؛ چنان‌که صعهه از کلام علی علیه السلام این‌گونه برداشت کرده است؛^{۵۳۸} اما به فرض

ص: ۲۰۹

صحت این نقل، باید گفت در آن صورت دیگر این موضوع، نشانه ظهور مهدی نخواهد بود؛ بلکه خود، عنوان و کنایه‌ای برای آن حضرت است و بنابراین، تحول در آفتاب، جزو نشانه‌های ظهور تلقی نخواهد شد. لیکن این برداشت که از سوی فاطمیان دامن زده شده، از جهاتی محل اشکال است: ۱- در روایات دیگری تصریح و حتی قرینه‌ای بر این‌که منظور از خورشید مغرب وجود مقدس امام دوازدهم باشد وجود ندارد. ۲- در روایات متعددی که به برخی از آنها اشاره شد آمده است که با طلوع خورشید از مغرب، توبه و عمل فایده ندارد، درحالی‌که ظهور امام عصر علیه السلام ابتدای زندگی واقعی است و معنا ندارد تکلیف برداشته شود و توبه و عمل صالح پذیرفته نشود. ۳- در روایات زیادی تصریح شده که طلوع خورشید مغربی نشانه قیامت است. ۴- در برخی احادیث، طلوع خورشید از مغرب و ظهور مهدی قائم علیه السلام در کنار هم قرار گرفته‌اند که نشان می‌دهد دو موضوع ارتباطی به یک‌دیگر ندارند بلکه هر دو، نشانه برای مطلب دیگری به شمار می‌روند.

(۸۰) ابو حمزه ثمالی گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا آمدن سفیانی حتمی است؟ فرمود: آری، ندا هم حتمی است، طلوع خورشید از مغرب هم حتمی است ... قیام مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله هم حتمی است.^{۵۳۹}

(۸۱) ابو طفیل عامر بن واثله از حذیفه بن اسید (در روایت دیگر از ابو سریحه) نقل کرده است: گروهی در حال گفت‌وگو بودیم که رسول خدا بر ما وارد شد و فرمود: از چه سخن می‌گویید؟ گفتیم: درباره قیامت. فرمود:

قیامت برپا نمی‌شود، مگر ده نشانه را ببینید: دود، دجال، دابه، طلوع

ص: ۲۱۰

^{۵۳۷} (۲). «عن ابن سيرين عن ابي هريره عن النبي صلى الله عليه و آله: من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله عليه» (خالد بن ناصر غامدي، اشراف الساعة في مسند احمد و زوائد الصحيحين، ج ۲، ص ۶۲۹ و ۶۳۰). در این کتاب چند روایت مشابه از مسند احمد و دیگر منابع روایی بدین مضمون آمده است.

^{۵۳۸} (۳). در پایان روایت ۷۵ نزال بن سبره از صعهه می‌پرسد: مقصود امیر المؤمنین علیه السلام چیست؟ صعهه می‌گوید: ای ابن سبره! کسی که عیسی بن مریم علیه السلام پشت سرش نماز می‌خواند دوازدهمین عترت و نهمین فرزند حسین بن علی علیهما السلام است و همو خورشید طلوع‌کننده از مغرب است که نزد رکن و مقام ظاهر می‌شود و زمین را پاک می‌کند» (شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۵۵۴).

^{۵۳۹} (۱). «الفضل بن شاذان عن رواه عن ابي حمزه قال قلت لابي جعفر عليه السلام: خروج السفیانی من المحتوم؟ قال نعم و النداء من المحتوم و طلوع الشمس من مغربها محتوم و اختلاف بنی العباس فی الدولة محتوم و قتل النفس الزکیة محتوم و خروج القائم من آل محمد صلی الله علیه و آله محتوم...» (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱ و شیخ طوسی، الغيبة، ص ۴۳۵).

خورشید از مغرب، فرود آمدن عیسی علیه السلام، یاجوج و ماجوج، فرو رفتن زمین در مشرق، و در مغرب، و در جزیره العرب، آتشی که مردم را به محشر بکشاند.^{۵۴۰}

همین خبر به گونه‌ای دیگر در منابع شیعه آمده است:

(۸۲) ابو طفیل از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا فرمود: ده چیز پیش از قیامت حتمی است: سفیانی، دجال، دود، قیام مهدی علیه السلام، طلوع خورشید از مغرب، فرود آمدن عیسی علیه السلام فرو رفتن زمین در مشرق، (و در مغرب)، و در جزیره العرب، آتشی که مردم را به محشر بکشاند.^{۵۴۱}

گرچه تفاوت‌های جدی در مضمون روایات شیعه و سنی^{۵۴۲} اعتماد به آنها را کم می‌کند، این نکته در همه روایات وجود دارد که طلوع خورشید از مغرب نشانه‌ای برای قیامت است.

تا این‌جا نتیجه چنین شد که مفاد احادیثی که در آنها به طلوع خورشید مغربی اشاره شده، بیان نشانه‌های قیامت (اشراف الساعه) است و تصریحی به ظهور

ص: ۲۱۱

مهدی ندارد. اما علت این‌که این موضوع، نشانه ظهور مهدی علیه السلام قلمداد شده، آمیختگی علائم ظهور با نشانه‌های قیامت است و آنچه درباره نشانه‌های برپایی قیامت گفته شده، فراوان بر نشانه ظهور قائم علیه السلام حمل می‌شود. اختلاف مضمون برخی روایات شیعه با اهل سنت در شمارش این نشانه‌ها نیز دلیل دیگر این آمیختگی است که نمونه آن در روایت ۸۱ و ۸۲ گذشت. مطلب دیگری که گویا باعث شده طلوع خورشید از مغرب را نشانه ظهور بدانند، آن است که شیخ مفید در ردیف ده‌ها علامتی که برای ظهور قائم علیه السلام بیان کرده طلوع خورشید از سمت مغرب را نیز آورده است، اما باید توجه داشت که وی این مطلب را به عنوان روایت نیاورده بلکه در ردیف نشانه‌ها ذکر کرده و سرانجام هم می‌گوید خداوند آگاه‌تر است.^{۵۴۳}

^{۵۴۰} (۱) «عن ابی الطفیل عن حذیفه بن اسید: اطلع النبی علینا و نحن نتذاکر الساعة فقال ما تذاکرون قالوا نذکر الساعة، فقال أنها لن تقوم حتی ترون عشر آیات: الدخان و الدجال و الدابة و طلوع الشمس من مغربها و نزول عیسی بن مریم و یاجوج و ماجوج و ثلاث خسوف: خسف بالشرق و خسف بالمغرب و خسف بجزیره العرب و آخر ذلک نار تخرج من الیمن (قعره عدن) تطرد الناس الی محشرهم» (مسند احمد، ج ۴، ص ۶ و ۷؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۶ و ۶۶۷ و لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۵۵۱ به نقل از: سنن ابن ماجه).

^{۵۴۱} (۲) «ابن فضال عن حماد عن الحسین بن المختار عن ابی نصر عن عامر بن واثله عن امیر المؤمنین علیه السلام قال رسول الله صلى الله علیه و آله عشر قبل الساعة لابد منها: السفیانی و الدجال و الدخان و الدابة و خروج القائم و طلوع الشمس من مغربها و نزول عیسی علیه السلام و خسف بالشرق و خسف بجزیره العرب و نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الی المحشر» (شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۳۶).

^{۵۴۲} (۳) در روایت ۸۱ که از منابع اهل سنت نقل شد، سفیانی و خروج قائم وجود ندارد و به جای آن دابه و یاجوج و ماجوج آمده است. سند هر دو روایت هم به ابو طفیل کنانی می‌رسد.

^{۵۴۳} (۱) الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸ و ۳۷۰.

روایتی هم که او و شاگردش شیخ طوسی در این زمینه آورده‌اند، گذشته از آن‌که ابهام‌هایی دارد،^{۵۴۴} تنها از حتمی بودن برخی حوادث سخن می‌گوید و حتمی بودن بدان معناست که قضای الهی بر وقوع آنها تعلق گرفته و الزاماً مربوط به ظهور قائم نیست؛ به خصوص که در این روایت، طلوع خورشید از مغرب و قیام مهدی در کنار هم ذکر شده‌اند و معنا ندارد که آن دو نشانه ظهور باشند.

علت اصلی مطلب را باید از سوی اسماعیلیان دانست که از روایات

ص: ۲۱۲

طلوع خورشید از مغرب سوء استفاده کردند و آن را بر مهدی فاطمی تطبیق نمودند.

بهره‌برداری فاطمیان^{۵۴۵}

عبید الله مهدی که درباره انتساب او به اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام اختلاف نظر وجود دارد، پس از یک دوره استتار و دعوت برای فرقه اسماعیلیه، از سلمیه به مغرب رفت و پس از جنگ و گریز، در سال ۲۹۷ دولت فاطمیان را بنا نهاد. از آن‌جا که فرقه اسماعیلیه با دوران استتار و ظهور همراه بود و از زمان وفات امام صادق علیه السلام یا فرزندش اسماعیل تا ظهور دولت فاطمی در مغرب پنهان بوده‌اند، این احتمال هست که مقدماتی برای ظهور خود فراهم کرده و روایاتی جعل کرده باشند. در کتاب‌های ملاحم و فتن آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در سال سیصد، خورشید از سمت مغرب طلوع خواهد کرد.^{۵۴۶}

قاضی نعمان مغربی مورخ اسماعیلی مذهب (متوفای ۳۶۳ ق) نیز این حدیث را گزارش و آن را پیش‌گویی رسول خدا درباره مهدی فاطمی دانسته و در توجیه آن تلاش کرده است. وی می‌گوید: «این، حدیث مشهوری است و تاکنون خورشید از مغرب

^{۵۴۴} (۲). این روایت که به شماره ۸۰ گذشت در کمال الدین (ص ۶۸۰) از همان راوی و در روضه کافی (ص ۳۱۰) از راوی دیگری نقل شده و در آنها اختلاف‌هایی وجود دارد: از جمله این‌که طلوع خورشید از مغرب در کمال الدین و روضه نیست. هم‌چنین در آن به اختلاف عباسیان اشاره شده که در گفتارهای پیشین درباره تاریخی بودن آن بحث شد. البته اگر حتمی را به این معنا بگیریم که قضای الهی بر آن تعلق گرفته، این اشکال برطرف خواهد شد. ابهام دیگر در این است که در ادامه روایت از ندای آسمانی به نام علی علیه السلام و ندای شیطانی به نام عثمان سخن به میان آمده که محل تأمل است، چون ندای آسمانی وقت ظهور، به نام مهدی است و آن زمان حقانیت امیر مؤمنان علیه السلام و در مقابل آن عثمان، مورد نزاع نیست.

^{۵۴۵} (۱). فاطمیان نام دولتی شیعی است که از سال ۲۹۷-۵۶۷ ق بر مغرب (مراکش) و مصر حکومت کردند. از آن‌جا که پایه‌گذاران این دولت خود را از نسل اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السلام می‌دانستند و معتقد به امامت او (اسماعیلی مذهب) بودند و بدین طریق نسب خود را به حضرت فاطمه علیها السلام می‌رساندند، به فاطمی مشهور شدند.

^{۵۴۶} (۲). «ارطاة بن منذر عن شريح و ... قالوا بلغنا ان رسول الله قال ... في الثلاثمائة طلوع الشمس من مغربها و يطبع كل قلب بما فيه ...» (الفتن، ص ۴۷۵، ح ۱۴۸۴ و ابن منادی، الملاحم، ص ۳۴۳).

طلوع نکرده و پس از این هم نخواهد کرد، پس مقصود رسول خدا، قیام مهدی از مغرب است و مهدی همان خورشیدی است که فرموده سیصد سال پس از

ص: ۲۱۳

هجرة من طلوع خواهد کرد و چنین هم شد و مهدی علیه السلام در سال ۲۹۷ ق آشکار گشت.^{۵۴۷} وی سپس مشکل سه سال اختلاف باقی مانده نسبت به حدیث منسوب به پیامبر (سال ۳۰۰ ق) را توجیه کرده و اشعاری را که پیش از تشکیل دولت فاطمی سروده شده است، ذکر می‌کند. در این اشعار می‌خوانیم: در سال ۹۶ (مقصود ۲۹۶ ق است که به جهت نظم شعری خلاصه شده) پرچمی از غرب بلند می‌شود و خورشید الهی از سمت مغرب طلوع می‌کند. در آن هنگام توبه توبه‌کننده فایده‌ای ندارد. او هم‌نام پیامبر و فرزند وصی پیامبر است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد. عیسی بن مریم علیه السلام دجال را می‌کشد....^{۵۴۸} در شعر دیگری که احمد بن رمضان بلزومی پیش از ظهور مهدی فاطمی سروده، چنین پیش‌گویی شده است:

گویا می‌بینم که خورشید از مغرب بر ما طلوع کرده و زمین را از عدالت پر می‌کند.^{۵۴۹} با توجه به قدمت کتاب‌های قاضی نعمان و شیعه بودن او، تطبیق روایات طلوع خورشید از مغرب بر مهدی از وی گرفته شده اما به این نکته توجه نشده است که مقصود قاضی نعمان، مهدی فاطمی است نه مهدی موعود امامیه.

^{۵۴۷} (۱). شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۱۸ و ۴۱۹.

^{۵۴۸} (۲). همان، ص ۴۲۱:

من الغرب فی جمع کثیف المواقب

فلا توبة ترجی هناك لثائب

و اکرم مولود و اشرف طالب

بایام صدق طیبات المكاسب

و یقتله من بعد عیسی...

و فی السّ و التسعین تهبط رایة

و تطلع شمس الله من غرب ارضه

سمی نبی الله و ابن وصیه

فیملأ ارض الله عدلا و رحمة

و بالاعور الدجال...

^{۵۴۹} (۳). همان، ص ۴۲۶:

من الغرب مقرونا الیها هلالها

بما ضمّ منها سهلها و جبالها

کأنّی بشمس الارض قد طلعت لنا

فیملأ ارض الله قسطا بعدله

مطلب دیگری که سوء استفاده اسماعیلیه از این روایات را نشان می‌دهد سخنی است که در ردّ دلایل واقفیه، روایت زیر را مورد استدلال آنان دانسته است:

(۸۳) سعید مکی گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: امامان دوازده نفرند؛ وقتی شش نفرشان بگذرند، خداوند به دست هفتمی پیروزی می‌آورد. پنج نفر از ما اهل بیت حکومت می‌کند و به دست ششمی خورشید از مغرب طلوع خواهد کرد.^{۵۵۰}

شیخ طوسی می‌گوید: ابتدای این خبر به این که ائمه دوازده نفرند تصریح دارد، اما بقیه مطالب آن سخن راوی است که براساس مذهب اسماعیلیه بیان شده است.^{۵۵۱} گویا مقصود شیخ این است که موضوع طلوع خورشید از مغرب به دست ششمین نفر از اهل بیت امام صادق علیه السلام، ساخته اسماعیلیه است.

بنابراین، شکی نیست که احادیث طلوع خورشید از مغرب مورد تحریف و سوء استفاده اسماعیلیه قرار گرفته است؛ اما این که همه آن احادیث را ساخته آنان بدانیم صحیح نیست، چون اولاً: کثرت و شهرت آن روایات به اندازه‌ای است که جعل کردن همه آنها غیرممکن می‌نماید و گرچه مضمون بسیاری از آنها واحد یا شبیه هم‌دیگر است؛ اما به طرق مختلفی در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده است.^{۵۵۲}

ثانیاً: انگیزه‌ای در جعل آن همه حدیث برای اسماعیلیه دیده نمی‌شود، چون

در آنها سخنی از مهدی نیست و هیچ کدام تصریح نمی‌کند که طلوع خورشید از مغرب به معنای ظهور مهدی است. اگر بنا بود آنان روایاتی در این موضوع جعل کنند، به این مقدار اکتفا نمی‌کردند و بی‌تردید منافع خود را در آن، پیش‌گویی و جای‌گزین می‌نمودند. آنچه هست روایات انگشت‌شماری است که طلوع خورشید مغربی را در سال سیصد هجری می‌داند و تردیدی در ردّ پای اسماعیلیه (فاطمیان) در آنها نیست. البته ابهام‌هایی در این باره وجود دارد؛ مثلاً ممکن است مقصود از روایت کافی^{۵۵۳} را مهدی بدانیم، چون می‌فرماید شمشیر محمدی زمانی غلاف خواهد شد که جنگ تمام شود و جنگ زمانی پایان می‌یابد که خورشید از مغرب طلوع کند و آن‌گاه همه ایمان می‌آورند، ولی ایمان فایده‌ای ندارد! ممکن است این ایمان را ایمان به مهدی

^{۵۵۰} (۱). «عن خَلَدِ اللُّؤلُی قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدُ الْمَكِّي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَتْ لَهُ مَنْزِلَةٌ مِنْهُ: يَا سَعِيدُ! الْاِثْنَةُ اِثْنَا عَشَرَ اِذَا مَضَى سِتَّةُ فِتْحَ اللَّهِ عَلَى السَّابِعِ وَ يَمْلِكُ مَنَّا اَهْلُ الْبَيْتِ خَمْسَةٌ وَ تَطْلُعُ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا عَلَى يَدِ السَّادِسِ» (شیخ طوسی، الغيبة، ص ۵۳).

^{۵۵۱} (۲). همان.

^{۵۵۲} (۳). برای دست‌یابی به مجموعه این احادیث ر. ک: معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۸۷، ۲۶۲، ۵۱۹ و ج ۲، ص ۱۱۳، ۱۳۱ و ۲۰۴ - ۲۱۴ و خالد بن ناصر غامدی، اشراف الساعه فی مسند احمد و زوائد الصحيحین، ج ۲، ص ۶۲۴ به بعد.

^{۵۵۳} (۱). ر. ک: همین کتاب، روایت شماره ۷۶.

تفسیر کنیم و از روایت استفاده کنیم که تا ظهور مهدی جنگ پیوسته در عالم برپاست. اما این یک احتمال بیش نیست و این روایت و دیگر احادیث، آن را تأیید نمی‌کند.

عدم فایده داشتن ایمان و عدم پذیرش توبه هم قابل بررسی است که آیا با عمومات قرآن سازگاری دارد یا خیر؟ ابهام مهم‌تر این‌که در اشعار مربوط به پیش‌گویی دولت فاطمیان - که پیش‌تر از شرح الاخبار نقل شد - شباهت‌هایی به روایات طلوع خورشید از مغرب وجود دارد، مانند بحث از پذیرفته نشدن توبه و نزول حضرت عیسی علیه السلام. از این رو، ممکن است این ذهنیت ایجاد شود که روایات مشابه آن هم ساختگی است؛ لیکن به نظر می‌رسد این اشعار پس از تشکیل دولت فاطمی در مدح آنان سروده شده یا اگر به عنوان پیش‌گویی سروده‌اند، از همان روایات استفاده کرده و آن را تحریف نموده‌اند.

ص: ۲۱۶

نتیجه گفتار

روایاتی که درباره طلوع خورشید از مغرب در منابع شیعه و بیش از آن در منابع اهل سنت وجود دارد، مربوط به نشانه‌های قیامت است و ارتباطی به ظهور مهدی ندارد و در هیچ کدام تصریحی به نشانه ظهور نیست. اما فرقه اسماعیلیه با نسبت دادن این سخن به پیامبر که فرمود: «در سال ۳۰۰ هجرت من خورشید از سمت مغرب طلوع می‌کند» خواسته‌اند این روایات را بر ظهور فاطمیان تطبیق دهند؛ ولی این به معنای خدشه‌دار بودن دیگر روایات نیست، بلکه آن‌چه به رسول خدا نسبت داده‌اند مردود است.

ص: ۲۱۷

گفتار پنجم: قیام خراسانی

یکی از نشانه‌هایی که برای ظهور مهدی بیان می‌شود، قیام فردی به نام یا عنوان خراسانی است. این نام در منابع معتبر چندان یافت نمی‌شود و آن‌چه هست سخن از خراسان و پرچم‌های سیاهی است که از آن منطقه می‌آید. بنابراین، اگر مراد از خراسانی که در منابع متأخر شهرت یافته، شخصی با همین نام است، دو روایت بیشتر درباره او نرسیده و آن دو هم قابل اعتماد نیست و اگر مقصود، صاحب پرچم‌های سیاه یا کسی است که همراه اهل خراسان می‌آید او هم کسی جز ابو مسلم خراسانی نیست که پرچم‌های سیاه بنی عباس را از خراسان به کوفه آورد و مقدمات تشکیل دولت عباسیان را فراهم نمود. تفصیل این بحث در گفتار اول از فصل دوم گذشت. در همین روایات، گاهی از صاحب پرچم‌های سیاه به هاشمی یا مردی از بنی هاشم تعبیر می‌شود و از آن‌جا که برخی او را خراسانی مشهور در علائم ظهور به حساب آورده‌اند، روایات مشتمل بر آن را نیز بررسی خواهیم نمود. اما آن‌چه درباره شخص خراسانی گفته می‌شود، شهرتی کاذب است و هر کتابی از او به عنوان نشانه ظهور نام می‌برد تنها به همان دو روایت استدلال کرده

ص: ۲۱۸

و یا به استناد کتابی غیرمعتبر، مطالبی درباره خراسانی ساخته و پرداخته و بدون دلیل درباره آن قلم‌فرسایی کرده است.

از مجموع کتاب‌های متأخر و معاصری که از خراسانی یاد کرده‌اند، استفاده می‌شود که مؤلفان آنها این عنوان را از برخی روایات مربوط به خراسان یا غیر آن برداشت کرده و آن را رواج داده‌اند و گرنه در روایات علائم، چنین شهرتی وجود ندارد.

دو روایتی که درباره خراسانی وارد شده، این‌گونه است:

(۸۴) ابن عقده از یحیی بن زکریا از یوسف بن کلیب از حسن بن علی بن ابی حمزه از سیف بن عمیره از ابو بکر حضرمی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: بنی عباس حتما به حکومت خواهند رسید و آن‌گاه که حاکم شوند، اختلاف پیدا کنند و پراکندگی میان آنان ایجاد شود، خراسانی و سفیانی خروج خواهند کرد. یکی از شرق و دیگری از غرب، آن دو به سرعت سوی کوفه می‌آیند و بنی عباس را نابود می‌کنند و احدی از آنان را باقی نمی‌گذارند.^{۵۵۴}

نعمانی این روایت را در جای دیگر ضمن خبری طولانی به سند حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام آورده است؛ ولی در آن جابه‌جای بنی عباس، بنی فلان ذکر شده و در ادامه این جمله را اضافه دارد که: قیام سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال، در یک ماه و در یک روز خواهد بود و پرجمی

ص: ۲۱۹

هدایت‌شده‌تر از یمانی نیست که به حق (یا به صاحب الزمان) دعوت می‌کند.^{۵۵۵} این ذیل در اثبات الرجعه - و به نقل از آن در الارشاد و الغیبة شیخ - هم آمده، ولی سند آن چنین است: ابن ابی عمیر از سیف بن عمیره از بکر بن محمد ازدی از امام صادق علیه السلام^{۵۵۶}. بنابراین، سیف بن عمیره بخش اول روایت را (که در کتاب نعمانی آمده) با یک واسطه از امام پنجم روایت کرده و بخش دوم آن را (که در اثبات الرجعه آمده) به یک واسطه از امام ششم نقل کرده است و نعمانی در روایت دیگری هر دو بخش را به ابو بصیر نسبت می‌دهد. در هر صورت، ما هر دو بخش را یک روایت به شمار می‌آوریم چنان‌که در الغیبة نعمانی وجود دارد. سند اثبات الرجعه صحیح، اما هر دو سند کتاب نعمانی ضعیف است؛ چون در هر دو، حسن بن علی بن ابی حمزه وجود دارد. احمد بن یوسف و یوسف بن کلیب نیز مجهول‌اند.

از نظر متن، روایت مشتمل بر مطالبی است که اعتماد به آن را از بین می‌برد. این مطالب عبارت‌اند از:

^{۵۵۴} (۱) «عن ابی جعفر علیه السلام: لابد ان یملك بنو العباس فاذا ملکوا و اختلفوا و تشتت امرهم خرج علیهم الخراسانی و السفیانی هذا من المشرق و هذا من المغرب یستبقان الی الکوفة کفرسی رهان هذا من هینا و هذا من هینا حتی یكون هلاکهم علی ایدیهم اما انهما لا یبقون منهم احدا ابد» (نعمانی، الغیبة، ص ۲۶۷، باب ۱۴، ح ۱۸).

^{۵۵۵} (۱) «خروج السفیانی و الیمانی و الخراسانی فی سنة واحدة فی شهر واحد فی يوم واحد نظام کنظام الخرز ... و لیس فی الرايات رایة اهدی من رایة الیمانی هی رایة هدی ...» (همان، ص ۲۶۴، باب ۱۴، بخشی از ح ۱۳).

^{۵۵۶} (۲) مختصر اثبات الرجعه (چاپ شده: در مجله تراننا، ش ۱۵، ص ۲۱۶)؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۵ و شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۴۷.

۱. در بخش اول روایت بر حکومت بنی عباس تصریح شده و پیش‌تر گفته شد از مجموع روایات چنین برنمی‌آید که بنی عباس بار دیگر به حکومت خواهند رسید و شخصی از بنی امیه (سفیانی) آنان را نابود خواهد کرد، بلکه این مطلب مربوط به تاریخ اسلام است که ائمه معصومین علیهم السّلام بنابه مصالحی آن را فرموده یا راویان فرقه‌های منحرف، آن مطالب را در کنار نشانه‌های ظهور به ائمه نسبت داده‌اند.

۲. مطالعه روایت سه صفحه‌ای کتاب نعمانی که دو بخش موردنظر ما در آن

ص: ۲۲۰

آمده است، کاملاً نشان می‌دهد که موضوع مربوط به دوران معصومین است، چون در آن از بنی عباس و بنی امیه و پرچم‌های سیاه و ندای ابلیس به قتل مظلومانه [عثمان؟] و کشتار فراوان [توسط سفاح و عبد الله بن علی؟] سخن به میان آمده است.

۳. این‌که خراسانی و یمانی و سفیانی در یک روز قیام کنند، با دیگر روایات تناقض دارد و این‌که سه حادثه مهم در یک روز اتفاق بیفتد، جای تأمل است.

۴. در هیچ روایتی از این سه نفر (سفیانی، یمانی و خراسانی) در کنار هم یاد نشده است؛ به خصوص که خراسانی در دو روایت بیشتر نیامده و به نظر می‌رسد راوی یا راویان در نام او به اشتباه افتاده باشند.

۵. طبق این روایت، خراسانی و سفیانی به سرعت (هم‌چون دو اسب مسابقه) سوی کوفه می‌آیند در صورتی که این تعبیر در روایات دیگر برای یمانی و سفیانی و یا سفیانی و مهدی آمده است.^{۵۵۷}

۶. با توجه به حضور راویان واقفی در این روایت (علی بن ابی حمزه و پدرش ابو حمزه بطائی و وهیب بن حفص) بعید نیست مقصود آنان از اختلاف بنی عباس نزاع امین و مأمون و مراد از سفیانی، علی بن عبد الله سفیانی و خراسانی هم رافع بن لیث باشد که هر سه حادثه هم‌زمان پس از شهادت امام کاظم علیه السّلام رخ داده و واقفیه خواسته‌اند این موارد را نشانه برگشت آن حضرت و تأیید عقاید خود بدانند.

(۸۵) امام صادق علیه السّلام فرموده است: پیش از این امر پنج علامت وجود دارد: ندا، سفیانی، خراسانی، نفس زکیّه و خسف در بیداء

متن و سند این خبر، در گفتار دوم (نفس زکیّه) به شماره ۳۵ گذشت و همان‌گونه که آن‌جا گفته شد، سند آن کاملاً ضعیف است و هیچ اعتمادی به آن

^{۵۵۷} (۱) «عن ابی عبد الله علیه السّلام: الیمانی و السفیانی کفرسی رهان» (نعمانی، الغیبه، ص ۳۱۷، ح ۱۵) و «السفیانی و المهدی کفرسی رهان» (الفتن، ص ۲۳۰، ح ۹۰۷).

وجود ندارد. از لحاظ متن نیز به نظر می‌رسد خراسانی با کلمه دیگری اشتباه یا جابه‌جا شده باشد، زیرا در هیچ یک از روایاتی که علائم پنج‌گانه را ذکر می‌کند،^{۵۵۸} نامی از خراسانی نیست؛ یعنی این روایت برخلاف آنها که از یمانی، عباسی یا قائم یاد می‌کنند، به خراسانی اشاره کرده است.

(۸۶) علی بن احمد از عبید الله بن موسی از عبد الله بن حماد از ابراهیم بن عبید الله از پدرش از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که امام حسین علیه السلام از پدرش پرسید: چه زمانی خداوند زمین را از ظالمان پاک می‌کند؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: زمانی که خون حرامی ریخته شود. آن‌گاه مطالبی درباره بنی امیه و بنی عباس فرمود و ادامه داد: وقتی قیام‌کننده در خراسان حرکت کند و بر کوفان و ملتان^{۵۵۹} مسلط شود و از جزیره بنی کاوان^{۵۶۰} بگذرد و قیام‌کننده‌ای از ما در گیلان به پا خیزد^{۵۶۱}

این روایت از نظر متن، تصریحی به خراسانی ندارد ولی از آن‌جا که گاهی به آن استدلال می‌شود لازم است در این‌جا بررسی گردد. سند این خبر به جهت اشتغال بر راویان مجهول و غیرثقه، ضعیف است. علی بن احمد بندنیقی توثیقی ندارد و

اگر نظر ابن غضائری را بپذیریم درباره او گفته است: «پیشانی‌گوست و به او توجه نمی‌شود».^{۵۶۲} عبید الله بن موسی علوی عباسی که در اسناد دیگری از کتاب نعمانی نیز قرار دارد شناخته شده نیست. عبد الله بن حماد انصاری توثیق صریحی ندارد و علامه درباره ابراهیم بن عبید الله بن علاء می‌گوید: «من به تعدیلی درباره او برخورد نکردم و بنا به گفته ابن غضائری به روایت او اعتماد نمی‌کنم».^{۵۶۳} پدر او هم مجهول است. بنابراین، از نظر سند حتی یک راوی موثق در آن وجود ندارد؛ اما از نظر متن، علامه مجلسی در توضیح آن می‌گوید: «قائم به خراسان» هلاگو یا چنگیز خان و قیام‌کننده در گیلان، شاه اسماعیل صفوی است و قیام قائم لازم نیست بلافاصله پس از اینها رخ دهد.^{۵۶۴} در کتاب دیگری احتمال داده شده که قیام‌کننده در

^{۵۵۸} (۱). برای آگاهی از این روایات ر. ک: بحث نفس زکیه.

^{۵۵۹} (۲). کوفان روستایی در هرات و ملتان در هند است (ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۶۰ و ۳۴۲، ذیل کوفان و مولتان).

^{۵۶۰} (۳). بنی کاوان جزیره‌ای در خلیج فارس و تا قرن چهارم آباد بوده است (یاقوت حموی، همان، ج ۲، ص ۵۷، ذیل جزیره کاوان).

^{۵۶۱} (۴). «انّ امیر المؤمنین علیه السلام حدّث عن اشیاء تكون بعده الى قيام القائم فقال الحسين علیه السلام يا امیر المؤمنین متى يطهر الله الارض من الظالمین فقال امیر المؤمنین علیه السلام: لا يطهر الله الارض من الظالمین حتی یسفک الدّم الحرام. ثم ذکر امر بنی امیه و بنی العباس فی حدیث طویل ثم قال اذا قام القائم بخراسان و غلب علی ارض کوفان و الملتان و جاز جزیره بنی کاوان و قام قائم منّا بجیلان و اجابته الآبر و الدیلمان ظهرت لولدی رایات التّرك متفرقات ...» (نعمانی، الغیبة، ص ۲۸۳، باب ۱۴، ح ۵۵).

^{۵۶۲} (۱). رجال ابن غضائری، ص ۸۲.

^{۵۶۳} (۲). خلاصة الاقوال، ص ۳۱۵.

^{۵۶۴} (۳). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۶.

خراسان ابو مسلم خراسانی یا همان خراسانی نزدیک ظهور باشد.^{۵۶۵} اما به نظر می‌رسد مراد از گوینده خبر هیچ یک از این افراد نباشد، بلکه از آن‌جا که در آن سخن از بنی امیه و بنی عباس به میان آمده و از طرفی در خراسان و گیلان قیام‌های زیادی صورت گرفته، ممکن است این خبر را متوجه آن قیام‌ها مانند علویان دیلم یا خراسان نماییم. در هر صورت، قیام‌کننده در خراسان و گیلان هرکه باشد با توجه به ضعف سند نمی‌توان آن را نشانه ظهور مهدی علیه السلام به شمار آورد.

آن‌چه گذشت، همه روایاتی بود که عنوان خراسانی در آن وجود دارد. اما پرسش این است که اگر درباره خراسانی همین چند روایت وجود دارد و آنها هم ضعیف یا مردودند، پس شهرت موجود درباره خراسانی از کجاست؟

ص: ۲۲۳

به نظر می‌رسد، خراسانی عنوانی است که از روایات مربوط به خراسان و مشرق زمین و مردی که همراه اهل خراسان قیام می‌کند انتزاع شده و در واقع متأخران با استفاده از مضمون روایات، چنین عنوانی را جعل کرده‌اند. چنان‌که در معجم احادیث المهدی که منبعی برای کتب معاصر به شمار می‌رود بارها از خراسانی نام برده شده، اما به روایاتی ارجاع شده است که نامی از خراسانی و حتی مردی از خراسان در آنها نیست؛ مثلاً در فهرست این کتاب می‌خوانیم: «روایتی که می‌گوید آمدن خراسانی و شعیب ۷۲ ماه پیش از ظهور مهدی رخ می‌دهد...»^{۵۶۶} آن‌گاه به خبری از الفتن ابن حماد آدرس می‌دهد که: «تخرج رایة سوداء لبني العباس ثم تخرج من خراسان اخرى سوداء قلانسهم سود و ثيابهم بيض على مقدمتهم رجل يقال له شعیب بن صالح ... يكون بين خروجه و ان يسلم الامر للمهدي اثنان و سبعون شهرا».^{۵۶۷} مورد دیگری که در معجم از او به خراسانی تعبیر شده^{۵۶۸} مردی از ماوراء النهر است: «يخرج رجل من وراء النهر يقال له الحارث ...».^{۵۶۹} در مجموع از این کتاب و کتاب عصر الظهور که در آن هم نام خراسانی زیاد آمده است استفاده می‌شود نویسنده آن دو، صاحب پرچم‌های سیاه خراسان را همان خراسانی دانسته و به روایاتی استناد شده است که اولاً: به صراحت نامی از

ص: ۲۲۴

^{۵۶۵} (۴). معجم احادیث المهدی، ج ۳، ص ۱۶.

^{۵۶۶} (۱). همان، ج ۲، ص ۵۰۳.

^{۵۶۷} (۲). پرچم سیاهی از بنی عباس آشکار می‌شود. سپس پرچم سیاه دیگری از خراسان بیرون می‌آید که صاحبان آن پرچم‌ها کلاه سیاه و لباس سفید بر تن دارند و جلودارشان مردی از بنی تمیم به نام شعیب بن صالح است. قیام او تا واگذاری حکومت به مهدی ۷۲ ماه طول می‌کشد (الفتن، ص ۲۱۳، ح ۸۵۱ و به نقل از آن: معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۳۹۷).

^{۵۶۸} (۳). «قد يكون الحارث المذكور في بعض الروايات هو نفس الخراساني» (معجم احادیث المهدی، ج ۲، ص ۵۰۲).

^{۵۶۹} (۴). ابن منادی، الملاحم، ص ۱۸۵ و به نقل از او: معجم احادیث المهدی، ج ۱ ص ۳۹۶ و الموسوعة فی احادیث المهدی، ص ۲۱۷ به نقل از: سنن ابی داوود.

خراسان نبوده است. ثانیاً: قابل قبول نیستند، زیرا منبع آنها الفتن نعیم بن حماد است و بسیاری از این روایات از معصوم صادر نشده‌اند.^{۵۷۰}

مرد هاشمی

شخص دیگری که در نشانه‌های ظهور به عنوان خراسانی از او یاد می‌شود، مردی از بنی هاشم است که در برخی روایات اهل سنت وجود دارد و گفته می‌شود از خراسان قیام خواهد کرد. با این‌که در احادیث از او به خراسانی تعبیر نشده، برای تکمیل بحث و از آن‌جا که برخی معاصران او را همان خراسانی دانسته‌اند،^{۵۷۱} لازم است روایات مربوط به آن را نیز بررسی کنیم.

(۸۷) ولید و رشیدین از ابن لهیعه از ابو قبیل از ابو رومان از علی علیه السلام نقل می‌کند: سفیانی و پرچم‌های سیاه در منطقه اصطخر باهم روبه‌رو می‌شوند.

در میان آنان (صاحبان پرچم‌های سیاه) جوانی از بنی هاشم هست که در دست راستش خال وجود دارد و جلودار او مردی از بنی تمیم به نام شعیب بن صالح است. در آن رویداد کشتار بزرگی خواهد شد و آن‌گاه پرچم‌های سیاه آشکار می‌شود و لشکر سفیانی می‌گریزد و مردم به جست‌وجوی مهدی می‌روند.^{۵۷۲}

ص: ۲۲۵

این روایت در چند باب از کتاب الفتن با همین سند تکرار شده است. البته در برخی به جای «جوانی از بنی هاشم»، «هاشمی» و به جای دست راست، کتف راست آمده^{۵۷۳} که ناشی از تصحیف دو کلمه «کف» و «کتف» است. گذشته از این‌که این حدیث در منابع شیعه وجود ندارد، راویان آن از نظر خود اهل سنت ضعیف هستند.^{۵۷۴} متن خبر هم به دلیل آن‌که سخن از رایات سود گفته و مقصود از آن، پرچم‌های سیاهی است که مقدمه حکومت بنی عباس را فراهم کرد، قابل قبول نیست.

(۸۸) تیهرتی از معاویه بن صالح از شریح بن عبید و راشد بن سعد و ضمره بن حبیب و مشایخ آنان نقل می‌کند: سفیانی لشکر خود را به سمت مشرق و فارس گسیل می‌کند. اهل مشرق با آنها می‌جنگند و آن‌گاه که جنگ به درازا کشید با مردی از بنی

^{۵۷۰} (۱). درباره این روایات ر. ک: معجم احادیث المهدی، ج ۲، ص ۵۰۳ و ۵۰۴ و تطبیق کنید با روایات ج ۱، ص ۳۷۴-۴۰۵. هم‌چنین ر. ک: همان، ج ۱ ص ۴۰۳ و ج ۳، ص ۱۶، ۲۸، ۲۷۰ و ۴۷۷ و علی کورانی، عصر الظهور، ص ۲۳۸-۲۴۵ که در همه این موارد عنوان خراسانی از روایات انتزاع شده و به عبارتی برداشت مؤلف است.

^{۵۷۱} (۲). ر. ک: معجم احادیث المهدی، ج ۳، ص ۲۷۰ و ۴۷۷ و علی کورانی، عصر الظهور، ص ۲۴۲.

^{۵۷۲} (۳). «عن علی علیه السلام قال يلتقي السفیانی والرایات السود فیهם شاب من بنی هاشم فی کفه الیسری خال و علی مقدمته رجل من بنی تمیم یقال له شعیب بن صالح بیاب اصطخر فتکون بینهم ملحمة عظیمه فتظهر الرايات السود و تهرب خیل السفیانی فعند ذلک یتمنی الناس المهدی و یطلبونه» (الفتن، ص ۲۲۱، ح ۸۷۰).

^{۵۷۳} (۱). همان، ص ۲۱۶، ح ۸۶۳ و ص ۲۱۸؛ ح ۸۶۸ و معجم احادیث المهدی، ج ۳، ص ۷۷ و ۷۸ به نقل از: الفتن و دیگران.

^{۵۷۴} (۲). الموسوعة فی احادیث المهدی، ص ۱۳۷.

هاشم که در آخرین نقطه شرق است بیعت می‌کنند. او با اهل خراسان قیام می‌کند و جلودار لشکرش مردی از موالی بنی تمیم است ... سرانجام پیروزی با سفیانی است و هاشمی فرار می‌کند.^{۵۷۵}

این حدیث از نظر سند موقوف است و حجیت ندارد. از نظر متن نیز با روایاتی که پیروزی را از آن هاشمی می‌داند - از جمله خبر قبلی - تعارض دارد. به علاوه مضمون این خبر در جای دیگری همراه با ذکر بنی امیه و پرچم‌های سیاه خراسان

ص: ۲۲۶

آمده است^{۵۷۶} که احتمال جعل آن را بیشتر می‌کند؛ زیرا مقابله مردی از بنی امیه و مردی از بنی هاشم همراه با عنوان کردن پرچم‌های سیاه خراسان، از نظر تاریخی کاملاً با نبرد بنی امیه و بنی عباس قابل تطبیق است. سفیانی در آن هم می‌تواند به سفیانی تاریخی که در آن دوران ظهور کرد تطبیق شود. به این نکته هم باید توجه داشت که مراد از بنی هاشم در بسیاری از روایات همان بنی عباس است؛ به خصوص که عباسیان برای انتساب خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله گاه به جای عباس، هاشم را در نسب خود آورده‌اند، یعنی خود را به هاشم (جد عباس بن عبد المطلب) نسبت داده‌اند تا نسب خود را با پیامبر و علی علیه السلام نزدیک‌تر کنند.

روایات دیگری درباره هاشمی وجود دارد که مضمون آنها کاملاً شبیه دو نمونه بالا است. آنچه در همه این احادیث مشترک است خال دست یا کتف او، فرماندهی پرچم‌های سیاه، ظهور او از مشرق یا خراسان و مبارزه او با سفیانی است. در این روایات از موضوع مبهمی نیز سخن به میان آمده که مردی از بنی تمیم به نام شعیب بن صالح است و هیچ ردّیایی برای تطبیق او در تاریخ اسلام وجود ندارد، مگر آن‌که گفته شود تمیمیان آن را برای قبیله خود ساخته‌اند تا همانند یمانی‌ها، قحطانی‌ها و سفیانی‌ها و ... موعودی داشته باشند.

از مجموع این روایات استفاده می‌شود که مردی از بنی هاشم، حتی اگر همان خراسانی باشد، نمی‌تواند جزو نشانه‌های واقعی ظهور به حساب آید و اگر نام مهدی هم کنار آن آمده است، جز تحریف یا جعل نیست. البته این‌که مراد از این شخص خراسانی یا هاشمی کیست نمی‌توان اظهار نظر قطعی نمود. شاید مقصود ابو مسلم خراسانی است که هم به خراسانی شهرت دارد - چون به عنوان دعوت کننده برای بنی عباس از سوی آنان به خراسان رفت و از آن جا همراه لشکری به

ص: ۲۲۷

^{۵۷۵} (۳). «عن شریح ... و مشایخهم قالوا بیعت السفیانی خیل و جنوده فیبلغ عامة الشرق من ارض خراسان و ارض فارس فیثور بهم اهل المشرق فیکتلونهم و یکون بینهم وقعت فی غیر موضع فاذا طال علیهم قتالهم ایاه بايعوا رجلا من بنی هاشم و هو یومئذ فی آخر الشرق فیخرج باهل خراسان علی مقدمته رجل من بنی تمیم ... ثم تكون الغلبة للسفیانی و یهرب الهاشمی» (الفتن، ص ۲۲۱، ح ۸۷۱؛ معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۴۰۲ و الموسوعة فی احادیث المهدی، ص ۲۰۶).
^{۵۷۶} (۱). (الفتن، ص ۲۱۸، ح ۸۶۹).

کوفه آمد و مقدمات تشکیل حکومت عباسی و سقوط امویان را فراهم کرد- و هم ادعای انتساب به بنی هاشم را داشته است.^{۵۷۷} و شاید حارث بن سریق است که پیش از ابو مسلم علیه بنی امیه در خراسان قیام کرد و گفته‌اند ادعا داشت صاحب پرچم‌های سیاه است و کمیت اسدی در شعری خطاب به او می‌گوید: پرچم‌های سیاه را علیه گمراهی برافرازید؛^{۵۷۸} به خصوص که در کتب ملاحم نیز روایتی درباره حارث که از ماوراء النهر قیام می‌کند ذکر شده است.^{۵۷۹}

به هر حال، خراسانی یا هاشمی هرکه باشد بدان جهت که در روایات ضعیف و گاه مردود و در منابعی غیرمعتبر مانند الفتن ابن حماد همراه پرچم‌های سیاه و لشکر خراسان از او یاد شده- و گفتیم روایات سود هیچ ارتباطی به ظهور امام عصر علیه السلام ندارد بلکه مقصود ظهور عباسیان است- قابل اعتماد نیست.

ص: ۲۲۹

گفتار ششم: ظهور حسنی

این موضوع که همانند قیام خراسانی در میان نشانه‌های ظهور شهرت زیادی یافته است، از اعتبار چندانی برخوردار نیست، زیرا روایاتی که درباره آن وجود دارد از نظر سند یا منبع اشکال دارند و تنها روایت صحیح در روضه کافی هم از نظر محتوا قابل قبول نیست. در این جا به بررسی روایاتی می‌پردازیم که در موضوع حسنی به آن دست یافته‌ایم.

(۸۹) محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن محبوب از یعقوب سراج روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: فرج شما چه زمانی است؟ فرمود:

وقتی فرزندان عباس باهم اختلاف کنند و سلطنت آنان سست شود، شامی و یمانی ظهور کنند و حسنی به حرکت درآید و صاحب الامر از مدینه به مکه آید ... از خداوند اجازه ظهور می‌طلبد. آن گاه برخی از موالی او این خبر را برای حسنی می‌برد و او بر خروج پیش‌دستی می‌کند، اما اهل مکه او را می‌کشند و سرش را برای شامی می‌فرستند. در این زمان صاحب الامر آشکار می‌شود و مردم با او بیعت می‌کنند.^{۵۸۰}

^{۵۷۷} (۱). یکی از اعتراض‌های منصور عباسی به ابو مسلم این بود که چرا ادعا کرده فرزند سلیط بن عبد الله بن عباس است و ابو مسلم آن را رد نکرده است (تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۹۱).

^{۵۷۸} (۲). همان، ج ۷، ص ۱۰۰ و ۳۳۱.

^{۵۷۹} (۳). ابن منادی، الملاحم، ص ۱۸۵ و معجم احادیث المهدی، ج ۱، ص ۳۹۴.

^{۵۸۰} (۱). «عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبد الله علیه السلام متى فرج شیعتکم؟ فقال: اذا اختلف ولد العباس و- و هی سلطانهم ... و ظهر الشامی و اقبل الیمانی و تحرک الحسنی و خرج صاحب هذا الامر من المدینه الى مکه بتراث رسول الله ... و يستأذن الله فی ظهوره فیطلع علی ذلک بعض موالیه فیأتی الحسنی فیخبره الخبر فیبتدر الحسنی الی الخروج فیثب علیه اهل مکه فیقتلونه و یبعثون برأسه الی الشامی فیظهر عند ذلک صاحب هذا الامر فیبایعه الناس و یتبعونه ...» (کلینی، روضه کافی، ص ۲۲۵).

این روایت را کلینی در روضه کافی آورده و نعمانی ضمن دو روایت آن را نقل می‌کند.^{۵۸۱} با این تفاوت که اولاً، طریق کلینی به یعقوب سراج صحیح است، اما طریق نعمانی به یعقوب ضعف دارد. ثانیاً، در الغیبة نعمانی به جای شامی، سفیانی آمده است.

درباره محتوای این روایت چند اشکال به نظر می‌رسد: یکی این‌که در آن از اختلاف بنی عباس سخن گفته شده که مجموع روایت را با مشکل روبه‌رو می‌کند و عبارت هم به‌گونه‌ای نیست که بتوان گفت مقصود امام فاصله‌ای طولانی بین اختلاف بنی عباس و ظهور حسنی است. از طرفی تصور برگشت حکومت عباسیان یا تشکیل حکومتی به نام آنان در آخر الزمان بر هیچ دلیل و قرینه درستی متکی نیست. اشکال دوم، ابهام‌هایی است که در این روایت به چشم می‌خورد.

این‌که مهدی پس از آمدن از مدینه به مکه، تازه اجازه ظهور بخواهد و این‌که حسنی در برابر مهدی برای قیام پیش‌دستی کند، مطالبی قابل تأمل است. کشته شدن حسنی به دست اهل مکه و فرستادن سر او برای شامی هم مطلبی است که در احادیث دیگر وجود ندارد، ضمن این‌که به نظر نمی‌رسد در آخر الزمان و با وجود ارتباطات، لازم باشد سر مقتول را برای شخصی بفرستند؛ چون انگیزه ارسال سر در تاریخ، بیشتر جنبه تبلیغی و اطلاع‌رسانی داشته که با وجود ارتباطات آخر الزمان منتفی به نظر می‌رسد. روایت دوم درباره حسنی در ذیل حدیث مفضل چنین آمده است:

(۹۰) ... مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام پرسید: سپس چه می‌شود؟ امام فرمود: حسنی جوان خوش‌صورت از سوی دیلم خروج می‌کند و با صدای

رسا فریاد می‌زند: ای آل احمد! منادی جانب ضریح را پاسخ دهید. پس گنج‌های طالقان که مردانی آهنین هستند او را لبیک می‌گویند، فرمانده‌شان شعیب بن صالح تمیمی است. حسنی سوی آنان می‌رود و صورتش چون ماه شب چهارده می‌درخشد. آن‌گاه بر کوچک و بزرگ و شیرخوار شمشیر می‌کشد تا آن‌که وارد کوفه شود و آن‌جا را پناهگاه خود قرار دهد. سپس خبر او به مهدی می‌رسد. یاران حسنی می‌گویند: این کیست که به قلمرو ما آمده است؟ حسنی می‌گوید: به سراغ او خواهیم رفت. سپس با چهار هزار لشکریان خود که به آنان زبیدی می‌گویند نزد مهدی می‌آید و از او معجزه می‌طلبد. مهدی عصا و انگشتر ... پیامبر را نشان می‌دهد و درختی بر سنگ می‌نشانده که بارور شود. حسنی تسلیم مهدی می‌شود و با او بیعت می‌کند، اما چهار هزار نفر زبیدی بیعت نمی‌کنند. مهدی با آنان می‌جنگد و همه را می‌کشد.^{۵۸۲}

^{۵۸۱} (۱). نعمانی، الغیبة، ص ۲۷۸ و ۲۷۹.

^{۵۸۲} (۱). «قال المفضل: ثم ماذا يا سيدي؟ قال: ثم يخرج الحسنی الفتی الصبیح من نحو الديلم یصیح بصوت فصیح: يا آل احمد! اجیبوا الملهوف و المنادی من حول الضریح. فتجیبه کنوز الله بالطالقان کنوزا و ای کنوز لیست من فضة و لا ذهب بل هی رجال کزیر الحدید کأنی انظر الیهم علی البراذین الشهب فی ایدیهم الحراب، امیرهم رجل من تمیم یقال له شعیب بن صالح. فیقبل الحسنی الیهم ووجهه کدارة البدر یربع الناس جمالا...» (خضیبی، الهدایة الکبری، ص ۴۰۳).

این کلمات بخشی از حدیث طولانی مفضل بن عمر است که حسین بن حمدان در کتاب الهدایة الکبری نقل می‌کند. مجلسی هم این روایت را نقل کرده؛ اما به منبع آن اشاره‌ای ندارد، بلکه می‌گوید: در یکی از نوشته‌های علمای شیعه این روایت وجود دارد.^{۵۸۳} ضمن این‌که در نقل مجلسی تقدّم و تأخر مختصری به چشم می‌خورد. سندی که در کتاب الهدایة الکبری برای این حدیث آمده چنین است:

ص: ۲۳۲

«حسین بن حمدان الخضیبی حدثنی محمد بن اسماعیل الحسنی و علی بن عبد الله الحسنی عن ابی شعیب محمد بن نصر عن ابن الفرات عن محمد بن مفضل قال سألت سیدی ابا عبد الله الصادق ...»^{۵۸۴} که پیداست در این سند افتادگی یا تصحیف وجود دارد، چون در ادامه روایت، پیوسته مفضل بن عمر از امام پرسش می‌کند و امام می‌فرماید: ای مفضل ... بنابراین، راوی اصلی نمی‌تواند محمد بن مفضل باشد. این اشکال در سند بحار الأنوار نیست و در آن محمد بن مفضل از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند.

با این حال، روایت سند خوبی ندارد و از جهات متعدد بر آن اشکال می‌شود:

یکی شخص حسین بن حمدان صاحب کتاب الهدایة الکبری است که کتابش غیر معتبر و مشتمل بر مطالبی نادرست و جعلی است و خود مؤلف هم جایگاهی میان رجال‌نویسان و دیگر عالمان شیعه ندارد. نجاشی او را فاسد المذهب خوانده^{۵۸۵} و از میان متأخران، افندی حرف آخر را درباره او چنین گفته است که همه رجالیون به بدترین صورت ممکن بر او طعن زده و به دروغ‌گویی و انحراف و دیگر عیوب او اشاره کرده‌اند.^{۵۸۶}

علاوه بر او، افراد ناشناخته‌ای در سند وجود دارند که در یک طبقه آن، دو نفر حسنی هستند. درباره مفضل بن عمر هم گرچه اختلاف نظر فراوان است؛^{۵۸۷} ولی آنچه آشکار است و همین روایت بر آن دلالت دارد این است که غالبان مطالب

ص: ۲۳۳

^{۵۸۳} (۲). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۵.

^{۵۸۴} (۱). خضیبی، الهدایة الکبری، ص ۳۹۲.

^{۵۸۵} (۲). رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۸۷.

^{۵۸۶} (۳). ریاض العلماء، ج ۲، ص ۵۱.

^{۵۸۷} (۴). نجاشی می‌گوید: فاسد المذهب و مضطرب الروایه است و به او اعتنایی نیست و گفته‌اند خطابی است (ج ۲، ص ۳۵۹). اما شیخ مفید او را جزء ثقات امام صادق علیه السلام می‌داند (الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۶) و شیخ طوسی او را در شمار سفرای ستوده ائمه آورده و روایاتی در مدح او نقل می‌کند (الغیبة، ص ۳۴۶).

زیادی بر او بسته‌اند. ضمن این‌که گفته شد در نقل الهدایة الکبری نامی از خود مفضل نیست و به اعتماد نقل مجلسی - که به احتمال قوی مصدر او جز کتاب الهدایه نیست - باید سند را تصحیح کرد. به‌هرحال اعتمادی به سند نیست و رد آن به دلیل کتاب حسین بن حمدان و شخص او کافی است.

از نظر متن نیز ایرادهای زیادی به روایت وارد است:

اولاً: مجموع حدیث مفضل ۴۶ صفحه است که در آن، مطالب گوناگون از امام ششم سؤال شده و آن حضرت به تفصیل پاسخ داده‌اند و از آن جمله، داستان حسنی است. واقعیت آن است که انتساب چنین روایات طولانی به خصوص با بیان مطالبی غیرضروری و شبیه داستان به ائمه معصومین علیهم السلام بسیار بعید است.

ثانیاً: در این روایت، خروج حسنی از سوی دیلم عنوان شده و می‌دانیم دیلم محل حکومت علویان زیدی از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام است. قدیمی‌ترین حرکت علویان در این منطقه توسط یحیی بن عبد الله حسنی برادر نفس زکیه انجام شد که پس از شکست نهضت فنج به آن‌جا گریخت و قیام کرد و سرانجام در زندان هارون به طرز مشکوکی از دنیا رفت.^{۵۸۸} پس از او، یاران یحیی بن عمر علوی که در کوفه قیام کرد، به دیلم گریخته، با حسن بن زید حسنی بیعت کردند و دولت علویان را تأسیس نمودند^{۵۸۹} (۲۵۰-۳۱۶ ق).

ثالثاً: در این متن دوبار تصریح شده است که همراهان حسنی زیدیه نام دارند، گذشته از این‌که اول و آخر آن کاملاً متناقض است، زیرا در ابتدا می‌گوید حسنی با چهار هزار نفر از زیدیه به سراغ مهدی می‌رود و در آخر روایت می‌گوید همه لشکریان حسنی با مهدی بیعت می‌کنند جز آن چهار هزار نفر که با مهدی

ص: ۲۳۴

می‌جنگند و کشته می‌شوند، درحالی‌که لشکریان حسنی فقط همان چهار هزار نفر معرفی شده بودند. علاوه بر اینها در روایت ابهام‌هایی وجود دارد که با توجه به مردود بودن مصدر و سند آن نیازی به تفصیل بیشتر نیست.

(۹۱) علی علیه السلام فرمود: پس از آن‌که مهدی خراسان را فتح می‌کند و اهل یمن او را پیروی می‌کنند، پسر عمویش حسنی با دوازده هزار سوار به او ملحق می‌شود و می‌گوید: من به این لشکر سزاوارترم؛ من مهدی و فرزند حسن هستم. مهدی گوید: بلکه من مهدی‌ام. حسنی از مهدی دلیل می‌طلبد و مهدی معجزاتی نشان می‌دهد و حسنی لشکر را به او تسلیم می‌کند.^{۵۹۰}

^{۵۸۸} (۱). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۸۸-۴۰۴.

^{۵۸۹} (۲). تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۷۱ به بعد.

^{۵۹۰} (۱). یوسف مقدسی، عقد الدرر، ص ۹۷.

این کلمات را صاحب عقد الدرر ضمن روایتی طولانی از امیر مؤمنان نقل می‌کند و سید بن طاووس هم خلاصه آن را ضمن روایتی دیگر از آن امام به سند سلیلی صاحب الملاحم آورده است.^{۵۹۱} نقل عقد الدرر به جهت نداشتن سند، قابل اعتنا نیست، ضمن آن‌که قرینه‌ای بر صحت و انتساب آن به امیر مؤمنان یافت نمی‌شود و عقد الدرر هم در قرن هفتم نوشته شده است. نقل ابن طاووس از ملاحم سلیلی عالم سنی مذهب است و سندی که سلیلی آورده از رجال ناشناخته اهل سنت‌اند. علاوه بر اشکال‌های مصدري و سندی باید توجه داشت که روایت عقد الدرر از رفتن مهدی به دمشق سخن می‌گوید و این با دیگر روایات ظهور تناقض دارد. هم‌چنین از دمشق (که مرکز امویان بوده) تجلیل شده است. در متن سلیلی هم به تفصیل از نام یاران مهدی و نام شهرهای آنان یاد شده که به داستان بیشتر شباهت دارد و نمی‌توان این مطالب را به امیر مؤمنان نسبت داد، چون در مقایسه با گفتار آن حضرت در نهج البلاغه و منابع معتبر دیگر، این متن هیچ شباهتی به کلمات آن امام بزرگوار ندارد.

ص: ۲۳۵

(۹۲) امیر المؤمنین در خطبه‌ای که پس از جنگ جمل در بصره ایراد کرد، فرمود: حسنی صاحب طبرستان با گروه زیادی از سواره و پیاده نظام خود قیام می‌کند و سوی نیشابور رفته آن‌جا را فتح می‌نماید. سپس به اصفهان و آن‌گاه به قم می‌رود و جنگی بین او و قمی‌ها رخ می‌دهد که عده زیادی کشته می‌شوند. حسنی پیروز می‌شود و اموال آنان را غارت و زن و فرزندانشان را اسیر می‌کند.^{۵۹۲}

این روایت تنها در بحار الانوار و بدون ذکر منبع و سند آمده و مضمون آن در جای دیگر یافت نمی‌شود؛ بنابراین، اعتباری ندارد. ضمن این‌که احتمال جعل آن از سوی علویان طبرستان که از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام بوده و در آن‌جا حکومت می‌کردند و گرایش زیادی داشتند، بعید نیست.

در پایان این گفتار، در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت.

(۹۳) امام باقر علیه السلام فرمود: مهدی وارد کوفه می‌شود، درحالی‌که سه گروه باهم در کشمکش هستند اما در برابر او تسلیم می‌شوند. مهدی به منبر می‌رود و سخن می‌گوید؛ اما از شدت صدای گریه سخنان او مفهوم نیست.

این است سخن رسول خدا که فرمود: گویا حسنی و حسینی را می‌بینم که آنان را رهبری می‌کنند و او پرچم را به حسینی می‌دهد و با او بیعت می‌کنند.^{۵۹۳}

^{۵۹۱} (۲). التشریف بالمنن، ص ۲۹۵.

^{۵۹۲} (۱). «یخرج الحسنی صاحب طبرستان مع جمّ کثیر من خيله و رجله حتی یأتی نیشابور...» (محمد باقر مجلسی، همان، ج ۶۰، (یا ۵۷) ص ۲۱۵).

^{۵۹۳} (۲). «عن ابی جعفر علیه السلام فی حدیث طویل قال: یدخل المهدی الکوفه و بها ثلاث رایات قد اضطربت بینها فتصفو له فیدخل حتی یأتی المنبر و یخطب و لا یدری الناس ما یقول من البكاء و هو قول-- رسول الله کأَنّی بالحسنى و الحسنی و قد قادها فیسلمها الی الحسینی فیبايعونه فاذا كانت الجمعة الثانية قال الناس یابن رسول الله الصلاة خلفک تضاهی الصلاة خلف رسول الله...» (شیخ طوسی، الغيبة، ص ۴۶۸).

این روایت در کتاب الغیبة شیخ طوسی با سندی ضعیف نقل شده و معنای آن کاملاً مبهم است. شیخ مفید و طبرسی همین روایت را به سند عمرو بن شمر از امام باقر علیه السلام آورده‌اند اما جمله «هو قول رسول الله کأنی بالحسنی و الحسنینی و قد قاداها فیسلمها الی الحسنینی فیبایعونه» را ندارند.^{۵۹۴} ضمن این که روشن نیست ضمیرهای «هو» و «ها» به چه کلمه‌ای برمی‌گردد. به نظر می‌رسد که این جمله از سوی برخی راویان یا ناسخان بر روایت افزوده شده یا از حاشیه به متن انتقال یافته است، چون تناسبی با متن خبر ندارد. به هر حال این روایت علاوه بر ضعف سند، مطلبی را درباره حسنی اثبات نمی‌کند.

(۹۴) خداوند زمین را زیر پای انسان پاکدامنی که از مکه قیام می‌کند قرار خواهد داد. نام او محمد بن علی از فرزندان سبط اکبر حسن بن علی علیهما السلام است که به امام حسنی شهرت می‌یابد. او یک روزه به بیداء می‌رسد و می‌بیند بدن آن گروه در زمین و سرهایشان بیرون است، ولی هنوز زنده‌اند ... جبرئیل به کسانی که از مدینه گریخته‌اند می‌گوید: صبر کنید برادران مؤمن شما با ولی خدا حسنی - خوشحال از آنچه خداوند به لشکر سفیانی انجام داده - سوی شما می‌آیند ... حسنی بر عراق جانشینی می‌گمارد و سوی روم می‌رود ... سپس عیسی علیه السلام فرود می‌آید و از حسنی می‌خواهد دجال را بکشد و او هم چنین می‌کند. عیسی از حسنی تشکر می‌کند و می‌گوید: این آخرین روز عمر توست و ملک الموت به آرامی از حسنی قبض روح خواهد کرد.^{۵۹۵}

آنچه گذشت، گزارشی داستان‌گونه است که این منادی از مؤلفان قرن چهارم به نقل از اهل کتاب آورده و پانزده صفحه از کتاب خود را به آن اختصاص داده است. وی در ابتدای این روایت می‌گوید: «ابو سلیمان عبد الله بن جریر جوالقی به من خبر داد مردی از اهل کتاب که اهل جمع‌آوری اخبار ملاحم است از کتاب دانیال این مطالب را برایم نقل کرد و گفت آنها را از بزرگان خود شنیده است و این کتاب را به کسی که اعتماد ندارد نمی‌دهد، چون عجاییبی از گذشته و آینده را دربر دارد.» ابن منادی مطالب فراوان دیگری به نقل از کتاب دانیال می‌آورد؛ اما این کتاب شناخته شده نیست؛ هرچند در منابع بسیاری از آن یاد شده و مطالبی از آن گزارش می‌شود.^{۵۹۶} ابن منادی نقل دیگری درباره حسنی به شرح زیر آورده است:

(۹۵) حسنی مردی از اهل بیت خود به نام شعیب بن صالح را بر یارانش می‌گمارد و خود به سوی کوفه می‌رود ... در آنجا خطبه می‌خواند و مردم کوفه با او بیعت می‌کنند. آن‌گاه با صد هزار نفر به جنگ سفیانی می‌رود ... پس از پیروزی بر سفیانی

^{۵۹۴} (۱). شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۰ و فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۸۷.

^{۵۹۵} (۲). ابن منادی، الملاحم، ص ۹۰ - ۱۰۴.

^{۵۹۶} (۱). برای نمونه ر.ک: تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۹۶ و ج ۱۱ ص ۲۶۶ و محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۸۰ و ج ۳۰ ص ۳۹۷ و برای آگاهی بیشتر درباره کتاب دانیال و ناشناخته بودن آن ر.ک:

کتابخانه ابن طاووس، ص ۲۳۳. قرطبی می‌گوید در این کتاب جعلیاتی هست که اولش، آخرش را تکذیب می‌کند (التذکره، ص ۶۹۵).

دست و پای او را قطع کرده، سپس او را گردن می‌زند ... زمین برای حسنی خالص می‌گردد و او کارگزارانش را به شهرها گسیل می‌دارد.^{۵۹۷}

ابتدای این متن سندی ندارد و معلوم نیست گفته چه کسی است؛ اما در آخر آن می‌خوانیم: «فقال عمر بن الخطاب یا رسول الله...» در جواب این جمله هم سخنی از رسول خدا نیست تا بتوان روایت را به آن حضرت نسبت داد، همان‌گونه که در ابتدای متن نیز نامی از آن حضرت یا صحابه او نیست. در مجموع به دو حدیث

ص: ۲۳۸

اخیر اعتمادی نیست و به نظر می‌رسد گوینده یا سازنده آن حسنی و مهدی را باهم خلط نموده و برخی مطالب مربوط به مهدی را درباره حسنی آورده است.

در پایان ذکر این نکته هم لازم است که در پاورقی این کتاب گفته شده: «بنا به روایات مشهور فریقین، حسنی از خراسان خروج می‌کند»^{۵۹۸} اما نگارنده به چنین روایاتی از فریقین دست نیافت و روشن نیست این شهرت نادرست درباره حسنی از کجاست ضمن این‌که سرانجام معلوم نشد حسنی، ممدوح است یا مذموم، چون روایاتی که گذشت‌گاه او را یاور مهدی و گاه در برابر مهدی معرفی می‌کنند.

حسنی‌ها در تاریخ

آن‌چه گذشت روایاتی بود که در آنها از ظهور حسنی سخن به میان آمده است.

تطبیق این روایات بر حوادث تاریخی قطعی نیست. در برخی از آنها نام دیلم و طبرستان و زیدیه به چشم می‌خورد که ارتباط تنگاتنگ آن روایات با حسنی‌ها در تاریخ آشکار است؛ اما به طریق علمی نمی‌توان آنها را با رویدادهای تاریخی تطبیق کرد. با این حال، باید توجه داشت که حسنی‌ها، یعنی نسل امام حسن مجتبی علیه السلام در تاریخ اسلام شهرت زیادی دارند و تعدادی از آنان علیه حکومت‌های وقت قیام کرده و حتی ادعای مهدویت نیز درباره آنها شده است.

فهرستی از مهم‌ترین قیام‌های فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام که پیش از دوران غیبت رخ داده، چنین است:

۱. محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی بن الحسن المجتبی علیه السلام، معروف به نفس زکیه (سال ۱۴۵ ق). سخن درباره او و ادعای مهدی بودنش ذیل بحث نفس زکیه گذشت.

ص: ۲۳۹

^{۵۹۷} (۲). ابن منادی، الملاحم، ص ۲۰۰-۲۰۳.

^{۵۹۸} (۱). همان، ص ۹۰، پاورقی.

۲. حسین بن علی بن الحسن المثلث بن الحسن بن الحسن المجتبی علیه السلام معروف به شهید فخر (سال ۱۶۹).^{۵۹۹}
۳. یحیی بن عبد الله بن الحسن المثنی، برادر نفس زکیه (سال ۱۷۶ ق در دیلم).^{۶۰۰}
۴. محمد بن جعفر بن یحیی بن عبد الله بن الحسن المثنی (دوران هارون در مغرب).^{۶۰۱}
۵. محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن الحسن المثنی، معروف به ابن طباطبا (سال ۱۹۹ ق در کوفه).^{۶۰۲}
۶. محمد بن سلیمان بن داوود بن الحسن المثنی (سال ۱۹۹ ق در مدینه).^{۶۰۳}
۷. ادريس بن موسى بن عبد الله بن موسى بن الحسن المثنی (سال ۲۵۰ ق در ری).^{۶۰۴}
۸. حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن المجتبی علیه السلام (رمضان سال ۲۵۰ ق در طبرستان).^{۶۰۵}
۹. اسماعیل بن یوسف بن ابراهیم بن عبد الله بن الحسن المثنی (سال ۲۵۱ ق در مکه).^{۶۰۶}

ص: ۲۴۰

۱۰. محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر بن الحسن المثنی (سال ۲۵۲ ق در ری).^{۶۰۷}
 - ۱۱ و ۱۲. عیسی بن جعفر و علی بن زید از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام (رجب سال ۲۵۵ ق در کوفه).^{۶۰۸}
- اینها بخشی از قیام‌های حسنی‌ها در تاریخ اسلام است. به این نکته باید توجه داشت که غالب این افراد تفکر زیدی داشته و با ائمه معصومین علیهم السلام و شیعیان امامی مذهب میانه‌ای نداشتند. اختلاف حسنی و حسینی یا به عبارتی اختلاف امامیه و

^{۵۹۹} (۱). تاریخ خلیفه، ص ۲۹۴ و ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۴۴۳.

^{۶۰۰} (۲). تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۴۲.

^{۶۰۱} (۳). مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۳.

^{۶۰۲} (۴). تاریخ خلیفه، ص ۳۱۰ و تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۲۸.

^{۶۰۳} (۵). مسعودی، همان، ج ۴، ص ۲۶.

^{۶۰۴} (۶). تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۷۶ و ۳۰۸.

^{۶۰۵} (۷). همان، ص ۲۷۱. مسعودی نسب او را به حسن مثنی می‌رساند (مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۳).

^{۶۰۶} (۸). این شخص با قیام خود در مکه مشکلات زیادی برای مردم فراهم کرد، آن‌گاه به مدینه رفت و وقتی بازگشت کشتار فراوانی در مکه به راه انداخت (تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۴۶).

^{۶۰۷} (۱). مسعودی، همان، ج ۴، ص ۱۵۳ و ر.ک: تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۶۹.

^{۶۰۸} (۲). تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۸.

زیدیه، موضوعی جدی در تاریخ تشیع است. گزارش‌هایی که نارضایتی ائمه معصومین از پسر عموهای خود را بیان می‌کند کم نیست. همان‌گونه که حسنی‌ها پیوسته به سکوت ائمه علیهم‌السلام در برابر حاکمان وقت اعتراض می‌کردند و هر از چندی قیام ناکامی صورت می‌دادند، هواداران آنان هم غالباً زیدیه بودند که شرط امامت را قیام به شمشیر توسط فرزندان حضرت زهرا علیها‌السلام می‌دانستند.

نگاهی به کتاب مقاتل الطالبیین نشان می‌دهد بیشترین قیام‌های علویان از سوی حسنی‌ها رهبری شده و تقریباً همه آنها به شکست انجامیده است، مگر حرکت حسن بن زید که در طبرستان به ثمر رسید و حکومتی تشکیل داد.

بدین ترتیب و با توجه به تعداد اندک و غیرمعتبر بودن روایات مربوط به حسنی در موضوع نشانه‌های ظهور، نمی‌توان چنین شخص یا عنوانی را از علامت‌های ظهور امام عصر معرفی نمود.

ص: ۲۴۱

سخن آخر

نشانه‌های ظهور قائم آل محمد صلی‌الله‌علیه و آله موضوعی نیست که به راحتی بتوان درباره آن اظهارنظر کرد، زیرا از سویی روایات آن به‌طور گسترده در منابع کهن و معتبر شیعه و سنی ذکر شده و از سوی دیگر، انگیزه برای جعل و تحریف درباره آن جدی بوده است. مدعیان مهدویت یا هواداران‌شان از این‌که روایات معصومین علیهم‌السلام را بر خود تطبیق کرده یا بخش‌هایی از آن را تحریف کنند، ابایی نداشته‌اند و این موضوع از برخی روایات به خوبی آشکار است. متأسفانه مؤلفان قدیم و جدید هم آن‌گونه که باید در این موضوع قلم نزده و اغلب به نقل روایاتی در این باره اکتفا می‌کنند و به بررسی و تحلیل احادیث و آثار نمی‌پردازند.

نوشتار حاضر، با هدف رویکردی جدید به موضوع علائم ظهور، تلاش کرد بخشی از نشانه‌های ظهور را که احتمال تاریخی بودنش وجود دارد بکاود. نتایج این پژوهش را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. علامت‌های ظهور با نشانه‌های برپایی قیامت (اشراف الساعه) در روایات، به خصوص منابع اهل سنت، خلط شده و برخی از نشانه‌های قیامت به عنوان علامت ظهور تلقی شده است.

۲. روایات مربوط به بیرون آمدن پرچم‌های سیاه از سمت مشرق و خراسان که جز چند مورد، در منابع اهل سنت وجود دارد دو دسته‌اند: بخشی از آنها قطعاً از مهدی سخن نمی‌گویند و پیش‌گویی قیام بنی عباس است یا عباسیان پس از

ص: ۲۴۲

رسیدن به حکومت آنها را جعل کرده‌اند و بخش دیگر که کلمه مهدی در آنها وجود دارد، به دسته اول ارجاع و با آن تفسیر می‌شوند، چون تفصیل بین این دو گروه از مجموع روایات استفاده نمی‌شود. بنابراین «روایات سود»، نشانه ظهور مهدی نیست.

۳. از میان روایات مربوط به کشته شدن نفس زکیه پیش از ظهور، تنها چند خبری که چهار یا پنج نشانه حتمی از جمله نفس زکیه را بیان کرده‌اند، اهمیت دارند که از این میان دو یا سه روایت - هرچند در اصطلاح صحیحه گفته نشوند - قابل پذیرش‌اند. با این حال و با توجه به امکان تحریف یا تطبیق غالب اخبار نفس زکیه بر محمد بن عبد الله حسنی (متوفای ۱۴۵ ق)، احتمال کشته شدن انسانی پاک‌سیرت که مرگ او نشانه‌ای برای ظهور به شمار آید، منتفی نیست.

۴. مهم‌ترین نشانه‌ای که برای ظهور گفته می‌شود و نوعی تواتر معنوی را در منابع شیعه و سنی اثبات می‌کند، خروج سفیانی است. هرچند ابهام‌های مربوط به دخالت امویان و عباسیان در اخبار سفیانی جدی است و از سوی دیگر ظهور مدعیان سفیانی در شرایط حساس تاریخ اسلام و تطبیق اجمالی بخشی از روایات بر آنان قطعی می‌باشد، با این حال نمی‌توان اصل موضوع سفیانی را انکار کرد؛ زیرا روایات آن به‌طور گسترده در منابع شیعه و سنی وجود دارد و خدشه در همه آنها یا برگرداندن این مجموعه، به منشأ و منبعی واحد امکان ندارد.

۵. طلوع خورشید از مغرب نشانه ظهور مهدی نیست، در عین حال بهره‌برداری فاطمیان مصر از این روایات، اصل آنها را مردود نمی‌سازد، بلکه به نظر می‌رسد این موضوع از نشانه‌های قیامت است.

۶ و ۷. دو عنوان خراسانی و حسنی که در میان نشانه‌های ظهور شهرت زیادی یافته‌اند، کمترین اخبار را به خود اختصاص داده و اثبات علمی نشانه بودن آن دو دشوار است.

ص: ۲۴۳

کتاب‌نامه

قرآن کریم کتاب مقدس نهج البلاغه

۱. آقا بزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعه، بیروت، دار الاضواء، [بی‌تا].

۲. ابراهیم حسن، حسن، تاریخ الاسلام السیاسی و ...، بیروت، دار الاندلس، ۱۹۶۴ م.

۳. ابن ابی الحدید، ابو حامد بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ ق.

۴. ابن الغضائری، الرجال، تحقیق محمد رضا الحسین الجلالی، قم، دار الحدیث، ۱۳۸۰.

۵. ابن حمّاد، نعیم، الفتن، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۳ ق.

۶. ابن خلدون، العبر ... (تاریخ ابن خلدون)، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، [بی‌تا].

۷. ابن شاذان، فضل، «اثبات الرجعه»، تحقيق سيد باسم موسوى، مجله تراثنا، شماره ۱۵، ۱۴۰۶ ق.

۸. ابن طاووس، سيد رضى الدين، التشریف بالمنن فى التعريف بالفتن (معروف به ملاحم)، تحقيق مؤسسة صاحب الامر، اصفهان، گلبهار، ۱۴۱۶ ق.

۹. ابن عساکر، على بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق على شيرى، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۵ ق.

۱۰. ابن عمرانى، الانباء فى تاريخ الخلفاء، تحقيق قاسم السامرائى، قاهره، دار الآفاق العربيه، ۱۴۲۱ ق.

ص: ۲۴۴

۱۱. ابن كثير دمشقى، ابو الفداء، البداية و النهاية، بيروت، دار الفكر، ۱۳۹۸ م.

۱۲. ابن منادى، احمد بن جعفر، الملاحم، تحقيق العقيلى، قم، دار السيره، ۱۴۱۸ ق.

۱۳. ابن منظور، لسان العرب، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۰۸ ق.

۱۴. ابن نديم، محمد بن اسحاق، الفهرست، تهران، [بى نا، بى تا].

۱۵. اربلى، على بن عيسى، كشف الغمّة فى معرفة الاثمه، بيروت، دار الاضواء، [بى تا].

۱۶. اسماعيلى و جمعى از نويسندگان، چشم به راه مهدي، قم، دفتر تبليغات اسلامى، ۱۳۷۸.

۱۷. اشعرى، ابو الحسن، مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين، تصحيح هلموت ريتز، [بى جا]، دار النشر، ۱۴۰۰ ق.

۱۸. اشعرى، سعد بن عبد الله، المقالات و الفرق، تهران، مركز انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۶۰.

۱۹. اصفهانى، ابو الفرج على بن حسين، مقاتل الطالبين، تحقيق احمد الصقر، قم، مكتبة الحيدريه، ۱۳۸۱.

۲۰. -، الأغاني، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۹۹۴ م.

۲۱. افندى، ميرزا عبد الله، رياض العلماء، قم، كتابخانه آية الله نجفى، ۱۴۱۰ ق.

۲۲. امين، احمد، ضحى الاسلام، بيروت، دار الكتاب العربى، [بى تا].

۲۳. امين، سيد محسن، اعيان الشيعة، تحقيق حسن الامين، بيروت: دار التعارف، ۱۴۰۳ ق.

٢٤. اميني، ابراهيم، دادگستر جهان، قم، شفق، ١٣٨١.

٢٥. البستوى، عبد العليم عبد العظيم، الموسوعة في احاديث المهدي الضعيفة و الموضوعة، مكة المكرمة، المكتبة المكية و بيروت، دار ابن حزم، ١٤٢٠ ق.

٢٦. بغدادى، احمد بن على الخطيب، تاريخ بغداد، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٧ ق.

ص: ٢٤٥

٢٧. بلاذرى، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت، دار الفكر، ١٤١٧ ق.

٢٨. -، الروضة من الكافي، تحقيق الغفارى، تهران، دار الكتب الاسلاميه، ١٣٦٢.

٢٩. الاصول الستة عشر، تحقيق ضياء الدين محمودى، قم، دار الحديث، ١٣٨١.

٣٠. اخبار الدولة العباسية، تحقيق عبد العزيز الدورى و عبد الجبار المطلبى، بيروت، دار الطليعه، ١٣٩١ ق.

٣١. جرجانى، عبد الله بن عدى، الكامل فى ضعفاء الرجال، تحقيق عبد الموجود، معوض، بيروت، دار الكتب الاسلاميه، ١٩٩٧ م.

٣٢. جيب الناصرى، رياض محمد، الواقفيه دراسة تحليلية، مشهد، المؤتمر العالمى للامام الرضا عليه السلام، ١٤٠٩ ق.

٣٣. حاكم نيشابورى، محمد بن عبد الله، المستدرک على الصحيحين، بيروت، دار المعرفه، ١٤٠٦ ق.

٣٤. حسين، جاسم، تاريخ سياسى غيبى امام دوازدهم، ترجمه سيد محمد تقى آيت اللهى، تهران، امير كبير، ١٣٦٧.

٣٥. حسيني استرآبادى، شرف الدين على، دلائل الآيات الظاهره، تحقيق استاد ولى، قم، جامعه مدرسين، ١٤٠٩ ق.

٣٦. حسيني، جمال الدين احمد (ابن عنبه)، عمدة الطالب فى انساب آل ابى طالب، قم، مؤسسه انصاريان، ١٤١٧ ق. ٨

٣٧. حلى، حسن بن يوسف، خلاصة الاقوال فى معرفة الرجال، تحقيق جواد القيو مى.

٣٨. حموى، ياقوت بن عبد الله، معجم البلدان، بيروت، دار احياء التراث العربى، [بى تا].

٣٩. حميرى، عبد الله بن جعفر، قرب الاسناد، قم، تحقيق و نشر مؤسسة آل البيت، ١٤١٣ ق.

ص: ٢٤٦

٤٠. خضيبى، حسين بن حمدان، الهداية الكبرى، بيروت، مؤسسة البلاغ، ١٤١١ ق.
٤١. خليل ابراهيم، فاضل، خالد بن يزيد سيرته واهتماماته العلمية، بغداد، وزارة الثقافة، ١٩٨٤ ق.
٤٢. داني، ابو عمرو عثمان بن سعد، السنن الواردة فى الفتن و غوائلها و الساعة و اشراطها، تحقيق محمد حسن اسماعيل الشافعى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٨ ق.
٤٣. ذهبى، شمس الدين محمد، تاريخ الاسلام، تحقيق عمر عبد السلام تدمرى، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤١٠ - ١٤٢١ ق.
٤٤. -، ميزان الاعتدال، تحقيق البجاوى، بيروت، دار المعرفة، ١٣٨٢ ق.
٤٥. -، سير اعلام النبلاء، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٢٢ ق.
٤٦. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقيق نديم مرعشلى، بيروت، دار الفكر، [بى تا].
٤٧. زبيرى، مصعب بن عبد الله، نسب قريش، قاهره، دار المعارف، [بى تا].
٤٨. زرارى، رسالة ابى غالب الزرارى، تحقيق محمد رضا حسيني، قم، دفتر تبليغات، ١٤١١ ق.
٤٩. زهرى، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٨ ق.
٥٠. معجم احاديث المهدي عليه السلام، زير نظر على كوراني، قم، مؤسسة المعارف الاسلاميه، ١٤١١ ق.
٥١. سمعاني، عبد الكريم بن محمد، الانساب، دار الجنان، ١٤٠٨ ق.
٥٢. شهرستاني، محمد بن عبد الكريم، الملل و النحل، تحقيق محمد سيد كيلاني، بيروت، [بى جا].
٥٣. شيباني، احمد بن محمد بن حنبل، المسند، بيروت، دار صادر، [بى تا].
٥٤. شيخ صدوق، محمد بن على، الخصال، تحقيق غفارى، قم، جامعه مدرسين [بى تا].
- ص: ٢٤٧
٥٥. -، علل الشرايع، [بى جا]، دار البلاغه، [بى تا].
٥٦. -، عيون الاخبار، تصحيح لاجوردى، قم، كتابفروشى طوسى [بى تا].

٥٧. -، كمال الدين و تمام النعمه، تحقيق على اكبر غفارى، قم، جامعه مدرسين، چاپ چهارم، ١٤٢٢ ق.
٥٨. -، من لا يحضره الفقيه، تحقيق غفارى، قم، جامعه مدرسين، [بى تا].
٥٩. صافى گلپايگانى، لطف الله، منتخب الاثر فى الامام الثانى عشر، قم، مؤسسة السيدة المعصومه، ١٤٢١ ق.
٦٠. صدر، سيد محمد، تاريخ الغيبة الكبرى (موسوعة الامام المهدي - الكتاب الثانى)، بيروت، دار التعارف، چاپ اول، ١٣٩٥ ق.
٦١. -، تاريخ ما بعد الظهور (موسوعة الامام المهدي - الكتاب الثالث)، بيروت، دار التعارف، ١٤١٢ ق.
٦٢. طباطبائى، سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤١١ ق.
٦٣. طبرسى، فضل بن حسن، اعلام الورى باعلام الهدى، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١٧ ق.
٦٤. طبرى (شيعى)، ابو جعفر محمد بن جرير، دلائل الامامه، قم: تحقيق و نشر مؤسسة البعثه، ١٤١٣ ق.
٦٥. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك (تاريخ الطبرى)، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، بيروت، دار التراث العربى، [بى تا].
٦٦. طبسى، نجم الدين، چشم اندازى به حكومت مهدى، قم، بوستان كتاب، ١٣٨٠.
٦٧. -، نگاهى به كتاب غيبت نعمانى «ئ مجله انتظار، ش ١.
٦٨. طوسى، محمد بن حسن، الرجال، تحقيق جواد قيومى، قم، جامعه مدرسين، ١٤٢٠ ق.
٦٩. -، اختيار معرفة الرجال (رجال الكشى)، مشهد، دانشكده الهيات، ١٣٤٨.
- ص: ٢٤٨
٧٠. -، التبيان فى تفسير القرآن، تحقيق احمد حبيب قصير، بيروت، دار احياء التراث العربى، [بى تا].
٧١. -، كتاب الغيبة، تحقيق عباد الله طهرانى و على احمد ناصح، قم، مؤسسة المعارف الاسلاميه، ١٤١٧ ق.
٧٢. -، الفهرست، تحقيق جواد القيومى، [بى جا]، مؤسسة نشر الفقاهه، ١٤١٧ ق.
٧٣. عاملى، سيد جعفر مرتضى، دراسة فى علامات الظهور و الجزيرة الخضراء، قم، منتدى جبل عامل، ١٤١٢ ق.

۷۴. عسقلانی، ابن حجر، تقریب التهذیب، تحقیق مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۷۵. عصفری، خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۷۶. عمر، فاروق، بحوث فی تاریخ العباسی، بیروت، دار القلم و بغداد، مکتبه النهضه، ۱۹۷۷ م.
۷۷. عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر، تحقیق و نشر مؤسسه بعثت قم، ۱۴۲۱ ق.
۷۸. غامدی، خالد بن ناصر، اشراط الساعة فی مسند احمد و زوائد الصحیحین، بیروت، دار ابن حزم و جدہ، دار الاندلس، ۱۴۲۰ ق.
۷۹. الفرزدق، دیوان، شرح مجید طرّاد، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۱۴ ق.
۸۰. فلوتن، فان، السیادة العربیة و الشیعة و الاسرائیلیات فی عهد بنی امیه، ترجمه حسن ابراهیم حسن (از فرانسه به عربی)، قاهره، مکتبه النهضة المصریة، ۱۹۶۵ م.
۸۱. قرطبی، محمد بن احمد، التذکره، بیروت، دار الکتب العلمیه، [بی تا].
۸۲. اسماعیلیه (مجموعه مقالات)، قم، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۱.
۸۳. کرینستون، جولوس، انتظار مسیحا در آیین یهود، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷.
- ص: ۲۴۹
۸۴. کلبرگ، اتان، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، ترجمه قرائی و جعفریان، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۱۳ ق.
۸۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفّاری، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ ق.
۸۶. کورانی، علی، عصر الظهور، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۸ ق.
۸۷. کوفی، احمد بن عثم، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۱ ق.
۸۸. متقی هندی، علی بن حسام، البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، تحقیق علی اکبر غفّاری، تهران، شرکت رضوان، ۱۳۹۹ ق.
۸۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

٩٠. محمد الحوفى، احمد، ادب السياسة فى العصر الاموى، القاهرة، دار نهضة مصر، [بى تا].

٩١. محمد ناصر الدين، مهدى، شرح ديوان جرير، بيروت، دار الكتب العلمية، [بى تا].

٩٢. مدرسى طباطبائى، حسين، مكتب در فرايند تكامل، ترجمه ايزدپناه، نيوجرسى، داروين، چاپ دوم: ١٣٧٥.

٩٣. مزى، يوسف، تهذيب الكمال فى اسماء الرجال، تحقيق بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ ق.

٩٤. مسعودى، على بن حسين، اثبات الوصية، قم، مؤسسه انصاريان، ١٤١٧ ق.

٩٥. -، التنبيه و الاشراف، قاهره، دار الصاوى، [بى تا].

٩٦. -، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٩ ق.

٩٧. مغربى، قاضى نعمان بن محمد، شرح الاخبار فى فضائل الائمة الاطهار، تحقيق سيد محمد حسين الجلالى، قم، جامعه مدرسين، [بى تا].

ص: ٢٥٠

٩٨. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت بيروت، ١٤١٦ ق.

٩٩. -، الفصول المختاره، تأليف سيد مرتضى، تحقيق مير شريفى، بيروت، دار المفيد ١٤١٤ ق (جلد دوم از مؤلفات).

١٠٠. -، جوابات اهل الموصل فى العدد و الرؤية (الرسالة العددية)، تحقيق مهدى نجف، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ ق (جلد نهم از مؤلفات).

١٠١. -، الفصول العشرة فى الغيبة، تحقيق فارس حسون، بيروت، دار المفيد ١٤١٤ ق (منتشر شده در جلد سوم سلسله مؤلفات شيخ مفيد).

١٠٢. مقدسى شافعى سلمى، يوسف بن يحيى، عقد الدرر فى اخبار المنتظر، تحقيق عبد الفتاح محمد الحلو، قاهره، مكتبة عالم الفكر، ١٣٩٩ ق.

١٠٣. نجاشى، احمد بن على، رجال النجاشى، تحقيق محمد جواد نائينى، بيروت، دار الاضواء، ١٤٠٨ ق.

۱۰۴. نعمانی، ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم، الغیبة، تحقیق فارس حسون کریم، قم، ۱۴۲۲ ق.^{۶۰۹}

۱۰۵. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۴ ق.

۱۰۶. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح، تاریخ یعقوبی، تحقیق عبد الامیر مهنا، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۳ ق.

ص: ۲۵۱

کتاب‌شناسی نشانه‌های ظهور

درباره نشانه‌های ظهور مهدی علیه السلام کتاب‌های فراوانی نوشته شده و می‌شود، اما بسیاری از آنها تنها روایات را از منابع پیشین جمع‌آوری کرده و تحلیلی ارائه نمی‌کنند. آنچه در پی می‌آید بخشی از کتاب‌های مربوط به موضوع بحث ماست که در نوشتار حاضر به آنها استناد نشده است:

۱. آل مبارک، ماهر بن صالح، الرسالة فی الفتن و الملاحم و اشراف الساعة، مدینة النبی، نشر المؤلف، ۱۴۱۴ ق.

۲. ابن جوزی، ابو الفرج، الموضوعات، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق، (بخش ملاحم و فتن در جلد دوم ص ۳۶۷ به بعد).

۳. ابن طاووس، علی، الملاحم و الفتن یا فتنه و آشوب‌های آخر الزمان، ترجمه محمد جواد نجفی، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۰.

۴. احمد اسماعیل المقدم، محمد، المهدي و فقه اشراف الساعة، الاسکندریه، الدار العالمیه، ۱۴۲۳ ق.

۵. اصفهانی، محمود دهرخی، معجم الملاحم و الفتن، قم، مؤلف، ۱۴۲۰ ق.

۶. تقوی، سید حسین، حضرت مهدی از ظهور تا پیروزی، قم، نور الاصفیاء، ۱۳۸۱.

۷. حسینی، شاهرودی، الامام المهدي و ظهوره، کویت، دار الارشاد، ۱۴۰۵ ق.

۸. خادمی شیرازی، محمد، نشانه‌های ظهور او، قم، مسجد جمکران، ۱۳۸۰.

۹. دهرخی، محمود، یأتی علی الناس زمان من سئل الناس عاش و من سکت

ص: ۲۵۲

^{۶۰۹} (۱). در این نوشتار کتاب الغیبة نعمانی، تحقیق آقای غفاری نیز مورد توجه بوده، لیکن به صفحات آن ارجاع نشده است.

مات، قم، مؤلف، ۱۴۱۵ ق (این کتاب، فارسی و ترجمه معجم الملاحم و الفتن است!).

۱۰. سادات مدنی، سید علی اصغر، نشانه‌های ظهور، تهران، منیر، ۱۳۷۴.

۱۱. طباطبائی، سید محمد علی، مأتان و خمسون علامة حتى ظهور الامام المهدی، بیروت، مؤسسة البلاغ، ۱۴۱۹ ق.

۱۲. عارف، علی اکبر، نگرشی بر اخبار و علائم ظهور حضرت مهدی (عج)، قم، دار النور، ۱۳۸۱.

۱۳. عترسی، جعفر، ما قبل نهاية التاريخ ظهور المهدی المنتظر، بیروت، دار المحجة البيضاء، ۱۴۲۳ ق.

۱۴. علیزاده، مهدی، نشانه‌های یار و حکامه انتظار، قم، مسجد جمکران، ۱۳۷۹.

۱۵. الغزی، عبد الحلیم، فتن فی عصر الظهور الشریف، قم، [بی‌نا]، ۱۴۱۵ ق.

۱۶. فاطمیان، علی، نشانه‌های پایان، تهران، وزارت ارشاد، ۱۳۸۱.

۱۷. الفتلانی، مهدی، رایات المهدی و رایات الضلال، بیروت، دار المحجة البيضاء، ۱۴۲۰ ق.

۱۸. -، علامات المهدی المنتظر فی خطب الامام علی، بیروت، دار الهادی، ۱۴۲۱ ق.

۱۹. فقیه، محمد، السفیانی و علامات الظهور، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۹.

۲۰. فقیهی، علیرضا، علی عبد اللهی، نشانه‌های ظهور.

۲۱. کاظمی، مصطفی آل حیدر، بشارة الاسلام فی علامات ظهور صاحب الزمان، بیروت، دار الكتاب الاسلامی، ۱۴۱۲ ق.

۲۲. متقی هندی، البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، تحقیق جاسم بن محمد بن مهلهل، ۲ جلدی، عربستان سعودی، شركة ذات اسلاسل، ۱۴۰۸ ق (جلد اول این چاپ درباره مهدویت و علائم ظهور است).

۲۳. موسوی کاشانی، سید محمد حسن، جهان در آینده یا علائم ظهور حضرت

ص: ۲۵۳

مهدی، [بی‌جا]، نشر مؤلف، ۱۳۷۰.

۲۴. میر جهانی، سید حسن، نوائب الدهور فی علائم الظهور، تهران، کتابخانه صدر، ۱۳۷۹.

۲۵. نجفی، حسن، علائم الظهور فی مستقبل المنظور، بیروت، مؤسسة البلاغ، ۱۴۲۲ ق.

۲۶. نجفی، محمد باقر، علائم ظهور - وقت ظهور.

۲۷. نجفی، محمد مهدی، بیان الاثمه للوقایع الغریبه و الاسرار العجیبه، بیروت، المكتبة الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق.

۲۸. نوری، مجید، بشارت ظهور بحثی پیرامون زمینه‌سازان ایرانی انقلاب جهانی مهدی، قم، انتشارات سلیل، ۱۳۸۰.

۲۹. هاشمی شهیدی، سید اسد الله، زمینه‌سازان انقلاب جهانی حضرت مهدی، قم، مؤسسه پرهیزکار، ۱۳۸۰.

۳۰. هیثمی، ابن حجر، القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، تحقیق العقیلى، [بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا].

۳۱. یزدی حائری، علی، الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، قم، مكتبة الرضى، ۱۳۶۲.

ص: ۲۵۴

فهرست اعلام^{۶۱۰}

سفیانى ۲۱، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۷۸، ۸۰، ۸۷، ۸۹، ۹۸، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۲

ابراهیم امام ۱۱۷، ۱۲۸

ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، ۲۵، ۲۶، ۳۵، ۱۸۰

ابراهیم بن صالح انماطی ۳۵

ابراهیم بن عبد الله بن حسن ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۵

ابراهیم بن عبد الله راوی ۱۱۶

ابراهیم بن عبید الله بن علاء ۲۲۲

^{۶۱۰} (۱). نام‌ها و القاب مقدس امام زمان (عج) که تقریباً در همه صفحات این نوشتار تکرار شده است، در این فهرست نمی‌آید.

ابراهيم بن وليد ١٧٤

ابراهيم بن هاني ١١٦

ابن ابي الحديد ١١٣، ١٢٧

ابن ابي عمير ٤٠، ٤٤، ٤٤، ٢١٩

ابن اعثم ١١٩

ابن بابويه ٣٠، ٦٤

ابن حبان ٣٢

ابن حجر عسقلاني ٣٣، ١٨٦

ابن زبيده محمد امين ١٨٥

ابن سعد ٥٠

ابن سيرين ١٣٦

ابن صباغ ٢١

ابن طاووس ٢٨، ٦٥، ٨٣، ١٣٥، ١٥٣

ابن طباطبا ٢٣٩

ابن عباس ١٠١، ١١٤، ١٢٢، ١٦٥

ابن عساكر، ١٨٥، ١٨٦

ابن عقده (احمد بن محمد بن سعيد) ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٧٤، ١٠٥، ١٠٦، ١١٥، ١٣٩، ١٤١، ١٤٢، ١٦٦،

١٦٩، ١٨١، ١٩٧

ص: ٢٥٥

ابن عنبه، ۱۲۷

ابن غضائری ۴۶، ۴۸، ۱۳۹

ابن قیاما واسطی، ۷۷

ابن کثیر ۲۲

ابن لهیعہ، ۱۸۹، ۲۲۴

ابن مسعود، ۴۱

ابن مسکان ۲۰۶

ابن منادی ۸۳، ۰۳، ۱، ۱۰۴، ۱۹۲، ۲۳۶

ابو الحسن جعفی ۱۰۵

ابو العتاهیه، ۷۱

ابو العمیطر علی بن عبد اللہ سفیانی ۱۸۵

ابو الفرج اصفهانی ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۶، ۱۸۶، ۱۹۴

ابو امیہ کلبی ۹۹

ابو بصیر ۴۰، ۴۶، ۱۴۳، ۱۵۲، ۲۱۸، ۲۱۹

ابو بکر بن ابی مریم ۱۸۴

ابو بکر حضرمی، ۱۸۱، ۲۱۸

ابو بکر ۴۱

ابو جارود زیاد بن منذر، ۴۲

ابو حاتم ۵۰

ابو حرب، ۱۷۷

ابو حرب یمانی معروف به مبرقع ۱۷۶

ابو حمزه بطائنی، ۲۲۰

ابو حمزه ثمالی ۱۷۲، ۱۹۷، ۲۰۹

ابو حنیفه ۱۳۰

ابو دلامه، ۷۱

ابو روح فرج بن فروه ۱۵۳

ابو رومان، ۲۲۴

ابو سريحه ۲۰۹

ابو سعید خدری، ۲۰۷

ابو سفیان ۵۸، ۸۱، ۱۱۲، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۰

ابو سلمه، ۱۲۳

ابو طالب، ۸۸

ابو طاهر سلیمان بن حسن قرمطی ۱۷۸

ابو طفیل عامر بن وائله ۲۰۹

ابو عبده مشجعی، ۹۹

ابو عمرو دانی ۱۳۵

ابو قلابه، ۱۰۸

ابو محمد سفیانی ۱۷۴

ابو مسلم خراسانی ۷۹، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۴۴، ۲۱۷

ابو نعیم اصفهانی ۱۰۹

ابو هاشم جعفری ۱۹۸، ۲۰۱

ابو هريره ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۹۰، ۲۰۸

احمد بن حنبل ۲۲، ۳۲، ۴۱، ۵۰، ۱۰۸، ۱۸۵

احمد بن علی رازی ۳۵

احمد بن محمد بن ابی نصر، ۱۸۱

احمد بن هوذه باهلی ۲۵، ۲۶، ۱۸۰

احمد بن یوسف ۲۱۹

احمد دینوری، ۱۱۵

ص: ۲۵۶

ادریس بن عبد الله بن حسن ۱۲۹

ادریس بن موسی حسنی، ۲۳۹

ارطاة بن منذر ۳۴، ۱۱۲، ۱۳۳، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۲

اسحاق احمر ۲۵

اسحاق بن عمار، ۱۹۷

اسماعیل بن ابان ازدی ۱۴۷

اسماعیل بن جعفر صادق ۷، ۷۵، ۲۱۲، ۲۷۶

اسماعیل بن علی قزوینی ۱۴۶

اسماعيل بن مهران، ٣٦، ١٠٥

اسماعيل بن يوسف حسنى ٢٣٩

اصبغ بن نباته ١٥٣

امام باقر عليه السلام ٤٠، ٦٢، ٩٧، ١٠٢، ١٠٥، ١٠٦، ١١٠، ١٢١، ١٣٣، ١٤٨، ١٥٤، ١٦١، ١٦٣، ١٦٤، ١٨٠، ١٨١، ١٩١،
١٩٨، ٢٠، ٢١٨

امام جواد عليه السلام ١٩٨، ٢٠٠

امام حسن مجتبى عليه السلام ٦٣، ٧٠، ١٢٩، ٢٣٣، ٢٣٥، ٢٣٨

امام حسين عليه السلام ٦٣، ٧٠، ٧٢، ١٩٨، ٢٢١

امام خمينى، ٨٥

امام رضا عليه السلام ٤٤، ٧٧، ١٤١، ١٧٣، ١٨١

امام زمان عليه السلام ٢٧، ٢٩

امام سجاد عليه السلام ٦٣، ٧٣

امام صادق عليه السلام ٤٧، ٤٩، ٥٥، ٥٧، ٦٣، ٦٤، ٧٣، ٧٥، ٧٨، ١٠٩، ١١٧، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٨، ١٣١، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠،
١٤١، ١٤٢، ١٥٠، ١٥٢، ١٥٣، ١٦٢، ١٦٤، ١٧٠، ١٧٢، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٥، ٢١٢، ٢١٤، ٢١٩، ٢٢١

امام عسكرى عليه السلام ٢٦، ٤٣، ٧٣

امام كاظم عليه السلام ٧٨، ١٤٤، ١٥٦، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٨، ٧٣، ٧٧، ٢٢٠

امام هادى عليه السلام ٦٣

ام حبيبه ١٨٢

امير المؤمنين على بن ابي طالب ٣٤، ٤٢، ٥٥، ٧٢، ٩٩، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٩، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١٢٣، ١٢٧، ١٤٩، ١٥٢،
١٥٣، ١٧٢، ١٨٤، ١٩٢، ٢١٠، ٢٢١، ٢٣٤

امین ۱۷۲، ۱۸۴، ۲۲۰

بزنطی، ۴۴

بکر بن محمد ازدی ۲۱۹

بکیر بن ماهان، ۱۲۱

بلاذری ۱۷۴

پیامبر، ۱۶، ۲۲، ۳۰، ۵۴، ۶۷، ۱۳۳

تبیع ۱۰۱، ۱۳۳، ۱۸۲

تمیم لخمی، ۱۷۷

ثعلبة بن میمون ۱۰۶، ۱۴۸

ثوبان، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۸۲

ص: ۲۵۷

جابر بن یزید جعفی ۳۴، ۴۰، ۴۷، ۴۹، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۹۱

جاسم حسین، ۲۶، ۴۳

جبلۃ بن حیان ۱۴۱، ۱۴۲

جدیع بن علی، ۷۹

جریر ۶۹

جعفر بن محمد فزاری ۳۵، ۳۹، ۴۵، ۴۶، ۱۸۱

چنگیز خان، ۲۲۲

حارث بن سریج ۷۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۲۷

حجاج بن يوسف، ١١٨، ١١٩

حذيفة بن اسيد، ٢٠٩

حرب بن اميه ١١٥

حرب بن خزيمه، ١١٥

حرب بن عنبسة ١٩٢

حر عاملي، ٢٨

حسن بصرى ١١٨

حسن بن ابي حمزه، ٣٦

حسن بن جهم ١٨١

حسن بن زيد حسني، ٢٣٣، ٢٣٩

حسن بن زيد ٢٤٠

حسن بن سعيد، ٣٦

حسن بن علي بن ابي حمزه ١٨، ٣٥، ٣٩، ٤٥، ١٨١

حسن بن علي بن فضال ٤٣، ١٤٨، ١٦٠

حسن بن محبوب، ٤٤، ١٩٧

حسن بن محمد بن سماعه ٣٥

حسن بن محمد نفس زكيه، ١٢٩

حسني، ٨٧، ٨٩، ١٣٤، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٤٢

حسين عليهما السلام ٤٢، ٧٢

حسین بن حمدان ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳

حسین بن علاء، ۱۸۰

حسین بن علی شهید فنج ۷۴، ۲۳۹

حسین بن مختار قلانسی، ۱۴۰، ۱۴۱

حسین بن منصور حلاج ۷۱

حسین شهید فنج، ۱۳۴، ۱۳۵

حصین بن عبد الرحمن، ۱۱۵

حضرت زهرا علیها السلام ۲۱۲، ۲۴۰

حماد بن عیسی ۱۴۰

حمران بن اعین، ۱۴۲

حمید بن قحطبه ۱۳۰، ۱۷۵

حمیری، ۲۲، ۱۴۶

خالد بن یزید بن معاویه ۱۱۹، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۸

خالد بن یزید ۱۷۰، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶

خالد قماط، ۱۴۲

خالنجی ۲۰۱

ص: ۲۵۸

خراسانی ۸۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۷۳، ۱۸۱، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۹

دار قطنی ۴۱، ۵۰

داوود بن علی، ۴۹، ۷۰

داوود دجاجی ۱۰۶

دجال ۳۳، ۵۸، ۶۲، ۷۰، ۲۰۹، ۲۱۳

ذهبی ۴۱، ۱۸۶

رافع بن لیث، ۲۲۰

راوندی ۶۵

رسول خدا صلی الله علیه و آله ۳۳، ۴۲، ۵۵، ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۵۲، ۲۰۷، ۲۱۲

رشدین بن سعد ۴۰، ۵۰

رشدین، ۷۷، ۱۸۹

رکاز یا بشیر نبال، ۱۲۲

زکریا بزاز ۲۳، ۱۰۴

زکریا علیه السلام، ۵۴

زهري ۳۴، ۱۰۰

زیاد بن عبد الله سفیانی، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷

زیاد بن مروان قندی ۷۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱

سعید ابو عثمان ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۳۳

سعید بن جبیر، ۱۱۸

سعید بن مسیب ۱۱۲

سعيد مكى، ٢١٤

سفاح ٢٢، ٧٠، ٧٦، ١٠٢، ١١٠، ١١١، ١١٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٧٧

سفيان بن ابراهيم جريرى، ١٤٧

سليلى، ٢٣، ١٠٤، ١٧٨، ٢٣٤

سليمان بن عبد الملك ١٨٧

سليمان بن هشام، ١٧٤

سهل بن زياد ١٩٧

سيد بن طاووس ٢٣، ١١٤، ١٧١، ١٧٨، ٢٣٤

سيف بن عميره ١٨١، ٢١٨، ٢١٩

شعبى، ١١٨

شعيب بن اعين حداد ١٤٨، ١٤٩

شعيب بن صالح ٢٤، ٧٩، ٨٠، ١١٠، ١٨١، ٢٣١، ٢٢٣، ٢٢٦، ٢٣٧

شيخ صدوق ٢٩، ٦٤، ٨٣

شيخ طوسى، ٢٩، ٨٣، ١٤٨، ١٧٠، ١٧٣، ١٨٢

شيخ مفيد ١٢٦

صالح بن على، ١٢٨

صالح بن ميثم ١٤٨، ١٤٩

صالح مولى بنى عذراء، ١٤٨، ١٤٩

صدوق ٢١، ٢٤، ٣٠، ٣٥، ٦٨، ٨٦، ٩٧، ١٣١، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٨، ١٩٢

صعصعه، ٢٠٨

صفار ١٤٨

ضحاك بن قيس، ١٩٠

ص: ٢٥٩

ضمرة بن ربيعة ١٠٠

طالوت، ٥٤

طبرسي ٢١، ٦٥، ٢٣٦

طوسي، ٢١، ٢٤، ٢٨، ٣١، ٣٥، ٣٦، ٤٠، ٤١، ٤٣، ٤٦، ٤٩، ٥٢، ٦٤، ٧٣، ٧٧، ٧٨، ٨٦، ٩٧، ١١٦، ١٤٧، ١٤٩، ١٦٠، ١٦٣، ١٧٠، ١٨٢، ٢٠١، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١١، ٢١٤، ٢٣٢، ٢٣٦

عاصم بن حميد ١٤٦

عباس بن عبد المطلب، ٢٠٣، ٢٢٦

عباس بن محمد بن عبد الله بن يزيد ١٧٧

عباس بن معروف، ١٤٨

عباس سفياي، ١٧٨

عبد الرحمن بن زياد ١١٢

عبد الرحمن بن محمد بن اشعث، ٨٠، ١١٨، ١١٩

عبد الله افطح ٤٣

عبد الله بن ابي منصور، ١٧٠

عبد الله بن ابي يعفور ١٤٠، ١٨٠

عبد الله بن جبلة ٣٥، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤

عبد الله بن جرير جوالقي ٢٣٧

عبد الله بن جعفر بن ابي طالب، ١٣٠

عبد الله بن جعفر حميري ٣٠، ٣٦

عبد الله بن حسن، ١٢٨

عبد الله بن حسن مثنى ١٢٧

عبد الله بن حسن محض، ١٣١

عبد الله بن حماد انصاري ٢٢، ١٨٠

عبد الله بن حماد ٢٢١

عبد الله بن زبير، ١٩٠

عبد الله بن سبأ ٧٢

عبد الله بن سلام، ١١٤

عبد الله بن سنان ١٣٨

عبد الله بن ضميره، ١١٥

عبد الله بن عباس ١٢٢

عبد الله بن علي عباسي ١٤، ١٠٤، ١٧٥، ١٧٧، ٢٢٠

عبد الله بن محمد بن حنفيه ٧٢، ١١٩

عبد الله بن محمد حجال، ١٤٨

عبد الله بن محمد نفس زكيه ١٢٩

عبد الله بن مروان ١١٢، ١٣٣، ١٨٢

عبد الله بن مسعود ١٣٣

عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر طيار، ٧٣، ١١٥

عبد الله بن يزيد، ١٩٢

عبد الملك بن اعين، ١٦١

عبد الملك بن مروان ١١٩، ١٩٤

عبيد الله بن موسى علوى ٣٩، ١٣٨، ١٣٩، ٢٢١

عبيد الله بن موسى علوى عباسى ٤٦، ٢٢٢

عبيس بن هشام ١٤١

ص: ٢٦٠

عتبه بن ابي سفيان، ١٧٠

عثمان بن عفان ١٧٢، ٢٢٠

عثمان بن عنبسه، ١٩٢

عثمان بن عيسى رواسى ٧٧

عثمان سَمَّاك ١١٦

عجلى، ٥٠

علامه حلى ٤١، ٤٩

علامه طباطبائي، ٢٠٢

على بن ابراهيم ٢٢

علی بن ابی حمزه ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۷۷، ۷۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۳

علی بن ابی حمزه ۴۵

علی بن ابی صالح، ۳۵

علی بن ابی طلحه ۱۰۲

علی بن احمد بندنیچی ۲۶، ۳۹، ۴۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۲۱

علی بن حسن بن فضال ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۱۳۹، ۱۴۲

علی بن حسن طاطری، ۳۵

علی بن حسن کوفی ۱۱۵

علی بن زید، ۲۴۰

علی بن عاصم ۱۸۱

علی بن عبد الحمید، ۱۵۲، ۱۵۳

علی بن عبد الله بن خالد بن یزید سفیانی ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۹۰

علی بن عبد الله بن عباس، ۷۰

علی بن عمر اعرج، ۳۵

علی بن عیسی اربلی ۲۱، ۶۵، ۸۳، ۸۶، ۱۴۹

علی بن مهزیار، ۱۴۰، ۱۴۸

علی بن یعقوب هاشمی ۱۴۲

علی بن یقطین، ۶۳

علی ۶۳، ۱۷۸، ۱۹۰، ۲۲۴، ۲۳۴

عمار ياسر، ١٣٥

عمر بن الخطاب ٢٣٧

عمر بن حنظله ١٣٨، ١٣٧، ١٤٥، ١٥٨

عمر بن خطاب ٤١، ٦٩، ١١٣

عمر بن عبد العزيز، ٦٩

عمرو بن ابي مقدم ١٩١

عميره دختر اوس، ١١٥

عياشي ٢٢، ١٥٤، ١٥٥، ١٩١، ٢٠٦

عيسى بن اعين، ١٦٤

عيسى بن جعفر ٢٤٠

عيسى بن زيد، ١٣١

عيسى بن مريم ٧٠، ٧٦، ١٥٩، ٢١٣

عيسى بن موسى، ١٣٠، ١٧٣

عيسى ٢١٠، ٢١٥، ٢٣٦

فان فلوتن، ٨٠

فرزدق، ٦٩

فضل بن شاذان ١٦، ٣١، ٣٦، ١٤٨، ١٥٢

قاسم بن علاء، ١٤٦

ص: ٢٦١

قاضي نعمان مغربي ۷۵، ۱۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳

قحطاني ۷۹، ۸۰، ۱۰۴، ۲۲۶

قحطبه، ۱۲۱

قرقاره (يعقوب بن نعيم) ۱۴۷

كعب الاحبار ۱۶، ۳۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۸۲

كليني ۲۲، ۲۴، ۶۴، ۱۴۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۳۰

كميت شاعر، ۱۲۰، ۲۲۷

كيسان ۷۲

لقمان، ۵۵

مالك بن انس ۱۳۰

مأمون ۷۳، ۳۲، ۱۷۲، ۱۸۴، ۲۲۰

متقي هندی ۲۳، ۱۳۶، ۱۴۵

مجاهد، ۱۳۶

مجلسي ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۳

محمد بن حنفیه، ۳۴، ۷۲، ۱۱۲

محمد القرطبي ۲۲

محمد بن ابراهيم حسني، ۲۳۹

محمد بن ابی عمير ۳۶، ۴۷

محمد بن احمد خالنجي، ۱۹۸

محمد بن جعفر الصادق عليه السلام ۷۳

محمد بن جعفر بن حسن، ۲۳۹

محمد بن جعفر بن يحيى ۲۳۹

محمد بن حسان رازی، ۱۴۳، ۱۴۴

محمد بن حسن بن ولید ۱۴۸

محمد بن حسن (نفس زکیه)، ۱۴۷

محمد بن خلف حدادی، ۱۴۷

محمد بن سلیمان حسنی ۲۳۹

محمد بن صامت، ۱۴۱

محمد بن عباس بن عیسی ۳۵

محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان ۱۲۸

محمد بن عبد الله تیهرتی، ۱۱۲

محمد بن عبد الله حسنی ۴۲، ۴۹، ۷۱، ۷۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۲۰۰، ۲۳۸، ۲۴۲

محمد بن علی بجللی، ۲۵

محمد بن علی بن عبد الله بن عباس ۱۰۸، ۱۲۱

محمد بن علی (راوی)، ۱۱۶

محمد بن علی قرشی ۱۸۱

محمد بن علی کوفی ابو سمینہ ۱۴۳، ۱۴۴

محمد بن علی هادی (ع) ۷۳

محمد بن قاسم علوی، ۴۲، ۷۴

محمد بن محمد بن عصام ۱۴۶

محمد بن مسلم ۴۷، ۱۴۶، ۱۶۴

محمد بن مفضل ۱۰۶، ۱۹۷، ۲۳۲

محمد بن موسی، ۱۸۰

محمد بن همام ۲۶، ۱۸۱، ۱۹۸

محمد بن یحیی ۱۴۳، ۱۹۷، ۲۲۹

ص: ۲۶۲

مختار، ۷۲

مخدج ۵۵

مروان بن حکم ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۷

مروان بن عبد الله بن عبد الملك ۱۷۴

مروان حمار ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۷۴، ۱۸۹

مروانی، ۱۸۱

مسعدة بن صدقه ۱۵۳

مسعودی، ۱۲۹، ۱۸۷

مسلم بن یسار ۱۱۲

مسیحا، ۶۱

مصعب بن عبد الله زبیری ۹۴، ۱۸۶

معتب، ۱۲۲

معتصم ۳۲، ۱۷۶

معتمر بن سلیمان، ۱۳۲

معلی بن خنیس ۴۰، ۴۹، ۱۶۲

معمربن یحیی ۱۰۶

مغربی (نشانه ظهور) ۸۷

مغیره بن سعید ۴۸، ۴۹

مفضل بن عمر ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲

مفید، ۲۱، ۲۸، ۳۱، ۴۸، ۵۲، ۵۵، ۶۴، ۷۴، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۸، ۲۳۲، ۲۳۶

مقدسی شافعی ۲۳، ۶۵، ۸۳

منصور عباسی ۷۰، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۱، ۱۹۸

موسی بن عبد الله بن حسن ۱۲۹

موسی (ع)، ۵۴، ۱۲۵

مهدی فاطمی ۷۵، ۲۱۲، ۲۱۳

میمون البان، ۱۴۵

نجاشی ۲۶، ۴۰، ۴۶، ۲۳۲

نزال بن سبره، ۲۰۶

نسائی ۳۲، ۵۰

نصر بن سیار، ۷۹، ۱۲۰

نعماني ٢١، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٣١، ٣٥، ٣٦، ٤٠، ٤٢، ٤٦، ٤٧، ٧٤، ٨٣، ٨٦، ٩٧، ١٠٣، ١٤٤، ١٥٥، ١٦٤، ١٦٦، ١٦٩،
٢١٨، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٣٠

نعيم بن حماد، ٢٢، ٢٣، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٧، ٤٠، ٤٧، ٥٠، ٦٤، ٨٣، ٩٧، ٩٨، ١٠٤، ١٠٨، ١١٢، ١١٦، ١٣٢، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦،
١٥٩، ١٦٣، ١٦٤، ١٨٢، ١٨٩، ١٩٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٧

نفس زكيه ١٧، ٤٩، ٦٢، ٦٣، ٧٦، ٨٧، ٨٩، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩،
١٤٠، ١٤١، ١٤٣، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٦١، ١٦٤، ١٦٥، ٢٢٠،
٢٢١، ٢٣٣، ٢٤٢

واثق، ٣٢، ١٧٧

وليد بن عبد الملك ١١٩

ص: ٢٤٣

وليد بن مسلم ٤٠، ٥٠، ٩٩، ١٨٥، ١٨٩

وليد بن يزيد بن عبد الملك ١٠٠، ١٠٦، ١٢٨، ١٧٤

وهيب بن حفص، ١٠٥

هارون الرشيد ٧١

هاشم، ٢٢٦

هاشمي ١٧، ٨٧، ١١٠، ١٢٦، ١٥٤، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٧

هشام بن عبد الملك ١٠٠، ١٢٩

هلاكو ٢٢٢

هيثم بن خارجة، ١٨٥

يأجوج و مأجوج ٥٨، ٥٩، ٢١٠

يحيى بن زكريا، ١٨١

یحیی بن زید ۱۳۱

یحیی بن عبد الله حسنی ۱۲۹، ۲۳۳، ۲۳۹

یحیی بن عمر علوی ۴۳، ۷۴، ۲۳۳

یحیی بن معین، ۳۲، ۵۰

یزید بن عبد الملک ۹۹

یزید بن معاویه، ۸۱، ۱۷۵

یزید بن ولید بن عبد الملک ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۷۴

یعقوب بن یزید، ۱۳۸، ۱۳۹

یعقوب سراج ۲۲۹

یعقوبی، ۱۲۱، ۱۲۹

یمانی ۵۶، ۶۲، ۶۳، ۷۹، ۸۰، ۸۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۱، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۹

یوسف بن کلیب، ۱۸۱، ۲۱۸، ۲۱۹

یوسف علیه السلام ۱۱۵

یونس بن عبد الرحمن، ۷۷^{۶۱۱}

^{۶۱۱} صادقی، مصطفی، تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور، ۱جلد، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، معاونت پژوهشی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی - قم (ایران)، چاپ: ۲، ۱۳۸۵ ه.ش.